

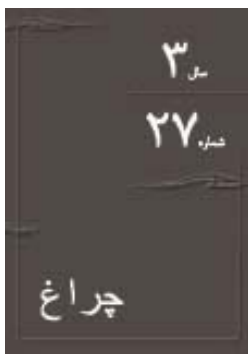
۳

سال

۲۷

شماره

چراغ



سال سوم

بیست و هفتمین شماره

اپریل ۲۰۰۷

فروردین ۸۶ - اردیبهشت ۸۶

صاحب امتیاز:

سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

مدیر مسئول:

آرشام پارسی

سردبیر:

ساقی قهرمان

ویرایشگر:

ساقی قهرمان

صفحه آرا:

آرشام پارسی

تصویرگر:

امیر حسین

آدرس وب سایت:

www.cheraq.net

آدرس پست الکترونیکی:

editor@irqo.net

آدرس اشتراک:

member@irqo.net

حمید پرنیان در گفتگو با واراند  
 کوشیار پارسی با غروری از سر اندوه  
 مجید نفیسی روزه ی آب  
 بارید همجنسگرای مردسالار  
 شروین آتوری سردم بود این همه سال  
 مازیار کنار اسمت  
 ساقی قهرمان تعبیری از آدم آهنی  
 گیلگمش برای همسرش  
 همزاد و ساقی قهرمان

۲	سخن سردبیر
۴	یک همجنسگرا چند ساعت در روز همجنسگراست؟
۹	همجنسگرای مرد سالار
۱۱	زناشویی و سکسوالیته
۱۹	نظریه ی کونیر و ساخت اجتماعی هویت جنسی
۲۵	آیا ژن همجنسگرایی وجود دارد؟
۲۷	جهش در ژن دختر را به پسر تبدیل می کند
۲۹	فاعل مفعول، مفعول فاعل
۳۱	Delete
۳۳	ماجرای اولین عشق من
۳۶	ازدواج
۴۰	شیوه های همآغوشی میان زنان
۴۴	تحقیق دانشگاهی (۱)
۴۸	تحقیق دانشگاهی (۲)
۵۳	برگردان انگلیسی چهار شعر از همزاد
۵۵	شعر، سالاد و روزه ی آب
۵۸	داستان، با غروری از سر اندوه
۶۲	داستان، سردم بود این همه سال
۶۷	برای همسرش که بماند
۷۱	تعبیری از میکروفیکشن های آدم آهنی
۷۹	شعر، کنار اسمت نشستم
۸۱	برگردان انگلیسی عروسک کوکی
۸۴	دگرباشان جنسی در راه کسب هویت
۹۰	تصویرسازی، ایمان بیاوریم به
۹۱	جنسیت چیست و دگر جنسگونه کیست
۱۰۴	آرشام پارسی
۱۰۸	گزارش ترکیه
۱۱۰	خبرهای کوتاه و نامه ها
۱۱۵	دوست یابی
۱۱۹	تماس

با کلیک کردن بر روی شماره صفحات می توانید سریعتر به مطلب مورد نظر برسید

اتفاقی که در نوروز می افتد مبارزه با فراموشی است. سر یک سال به تہ سالی که همچنان می گذرد یادآوری می کند که آغاز شدن لزوم منطقی دارد و رعایت تداوم آغاز در راستای قوانین طبیعی است و اطمینان می دهد که در ذات تن به شروع دادن، عملی منافی حیات صورت نمی گیرد. اما آغاز به خودی خود خوب نیست.

خوب، تاریخ مصرف دارد. مقابله با خوبی که بوده است، به خوب حالا امکان ورود می دهد. نوروز اتفاقی است که یادآوری می کند بیرون از چارچوب جاری، تقویم عوض شده است. آیین نیست، لحظه ای است که حرکت لحظه را یادآوری می کند. همان سبزه نیست. همان دوباره سبز کردن است. این تکرار، ضد تکرار است.



سافی قهرمان

اتفاقی که در ادبیات می افتد مبارزه با فراموشی است. به زبان آوردن ذهن است. اتفاقی که در نشر این ذهن می افتد مبارزه با فراموشی است. به معرض تفکر گذاشتن است تا دیده شود ترجمه شود به زبان ذهن دیگر سنجیده شود. اتفاقی

که در همایش زنان می افتد مبارزه با فراموشی است، به اطلاع می رساند که قانون یک مشت از حقوق زنان را دزدیده. طبق قاعده ی دنیای آزاد، باید به صاحبانش برگرداند، طبق قاعده ی اسلام، دستش را باید برید و چون جهان و گروه های زنان به قاعده ی دنیای آزاد حرکت می کنند، طلب تجمع زنان همان پس گرفتن حقوق است و اشتیاقی به قطع عضو ندارد، با دنبال کردن خبرهای کمپین زنان روند این برخورد اصولی و منطقی را می توان مشاهده کرد.

راهی ممکن تر از آن که جنبش زنان در ایران پیش گرفته نیست و اگر بود این جنبش که چندین سر دارد، آن راه دیگر را هم پیش می گرفت. چیز غیر قابل تصویری در این که همان شرایط، چارچوب ها، وضعیت بحرانی، تنگناها که مبارزه ی زنان را محدود کرده به درخواست حداقل حقوق شهروندی، همان شرایطی که است این مبارزه را تا الان و به عنوان مبارزه ای حیاتی و نه کمتر پیش برده است و امکان فراموشی ایجاد نکرده است. درست در همین شرایط اهمیت حیاتی دارد که همچنان که زنان با شرایط خفقان زنان مبارزه می کنند، مبارزه های دیگری هم در همان حول و حوش حقوق زنان و به موازات آن جلو برود. این مبارزه ی موازی، روبروی زنان و جنبش زنان ایران نمی ایستد، یعنی در این مقطع نباید بایستد اصلاً، فقط خوب است باشد و به موازات آن با عادت فرهنگی ایران و زنان به مفاهیمی که زنان را بر حسب اخلاقیات تقسیم می کند به ۲، مبارزه کند. محض احتیاط و برای یادآوری، خوب است جریانی به موازات جنبش زنان پیش برود و مرتب یاد آوری کند به فرهنگ که زنان به صرف زن بودن از حقوق شهروندی برخوردار باشند نه به دلایل جانبی نظیر مناسب بودن. در این جایی که الان ایستاده ایم زنان جنبش به زن با پسوند اعتقاد ندارند. در حوالی همان زمانی که تجربه و دانش، زنان در گروه ها و گروه های زنان را در شهر، از روی سر هم برداشت و کنار هم قرار داد تا به شیوه ی مرسوم هرم ساکن نباشند و قائل به حرکت در مسیر منطقی افقی باشند، بی معنا بودن یا بیمار بودن مفاهیم فرهنگی زن با پسوند و پیامدهای این پسوند را هم به تجربه ثابت کرده است. زمان کمی نیست، سی سال از عمرهای متعدد در همین دوره ی آخر سر این کار رفته.

درست است که گفتمان دگرباشی به خاطر تغییر و تحرک به زنان مربوط شده و موضوع مطالعه ی بخشی از جنبش زنان است، اما از آن مهم تر آن است که حضور دگرباشان جنسی در شهر و نقطه نظرهایی که در جریان روزمره ی زندگی، همان زندگی ای که زیاد در معرض تماشا نیست، مطرح کرده اند، تأثیر مثبت و گسترده

تری در تکاپوی موجود در اجتماعات داخل دارد و اگر با آغوش باز از جانب "زنان" جنبش روبرو نشود چند سال از نیروی هر دو جنبش به هدر می رود. ناچار در دو جبهه ی جدا راه خواهند رفت و به صف امضاهای همدیگر اضافه نخواهند کرد.

در نظر داشته باشیم که آنچه زنان را قادر به مبارزه ی پیگیر صلح جویانه برای حقوق شهروندی و ایجاد تشکل در راستای قانون نموده است همان قانون اساسی است که با وجود انکار حق مساوی برای زنان، حق زنده بودن زنان را انکار نکرده است. در همین قانون این حق از همجنسگرایان گرفته شده است. مطابق قوانین اسلامی زن خوب از امتیازات متعددی نیز استفاده می کند، و این زن بد است که محکوم به مردن است. طبق همین قانون، همجنسگرایی خوب وجود ندارد؛ همجنسگرا همجنسگرا است و محکوم به مردن. همین الان که زنان برای کسب حقوق ابتدایی مبارزه می کنند، همجنسگرایان امکان ظاهر شدن در تجمع و درخواست حق حیات شخص خود را ندارند. در نظر داشته باشیم که زنان فقط با یک لغزش کوچک، حتی از جانب شخص دوم، به همان جایی سقوط می کنند که در حال حاضر همجنسگرایان در آن جای دارند، یعنی محروم از حق زندگی و محکومیت به سنگسار. اگر چه قانوناً و به وسیله ی تنگناها و شرایط و امکانات و وضعیت بحرانی که امکان نفس کشیدن را هم از زنانی که تمام زندگی شان را در دو دهه ی گذشته روی دست گرفته اند و روی لبه ی تیغ راه رفته اند، گرفته اند و هر توفعی همین الان از زنان توقع بیش از حد است، اما مسأله این است که این توقع که از جانب دگرباشان می آید حیاتی است. جریانی باید باشد که پیوستگی دگرباشان جنسی و یا پیوستن دگرباشان جنسی به جنبش زنان را، اگر در حال حاضر هست، محترم بشمارد و قدر بداند، اگر نیست، برای تحقق اش راه وا کند. اگر نصف جمعیت را زنان تشکیل می دهند، و اگر این نصف، با بخشی از آن نصف دیگر، که دگرباشان جنسی اند، کنار هم بایستند، به حداقل حقوق زنان و به حق حیات دگرباشان چیزی اضافه خواهد شد و تعداد امضاها زودتر میلیونی خواهد شد. آنچه این جا در این صفحه نوشته می شود به زبان آوردن حرکتی است که آنجا و همین حالا انجام می شود. روشن است که زنانی که موتور حرکت های زنان اند با ذهنیتی همه گیر حرکت کرده اند و همراه دوستانشان حرکت کرده اند و این دوستان در بخشی دیگر از همین اجتماع موتور حرکت جنبشی دیگر اند که در ابعادی وسیع موجی در دیدگاه فرهنگی ایران ایجاد کرده است. حرف تازه ای در این نوشته نیست فقط بعضی از نکات نیاز به ثبت شدن دارند، مثل تحسین حرکت هایی که در داخل اتفاق می افتد و همزمانی با زمان دارد و به همین دلیل قرار قطعی به موفقیت دارد. مثل دریافت این واقعیت که صف زنان نباید از صف دگرباشان جدا باشد و حالا که زنان امکان حرکت تا نزدیک درشکه ی شاه را دارند، نامه ی دگرباشان جنسی را هم توی مشت شاه بگذارند. این همکاری لازم است و برای ادامه ی حیات بخشی از این اجتماع حیاتی هم هست.

\*

امسال سومین سال انتشار چراغ است.

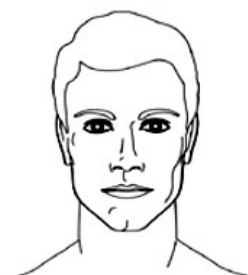
و چهارمین سال فعالیت سازمان دگرباشان ایرانی.

**اعضای کمپین یک میلیون امضاء باید آزاد باشند.**

## یک همجنسگرا چند ساعت در روز همجنسگراست؟

### در گفتگو با وارانند

حمید پرنیان



وارانند در «بررسی وضعیت اقتصادی همجنسگرایان در ایران» (چراغ، ش ۲۶، ص ۵۱) تلاش دارد تا پدیده‌ی «تنگدستی» همجنسگرایان را تا آنجایی بررسی کند که ریشه‌های بی‌سامانی اقتصادی همجنسگرایان را در ساختار مردسالار جامعه ببیند. من می‌کوشم پیش‌انگاشت‌های نوشته‌ی او را واکاوی نمایم و رویکردی

فلسفی به پدیده‌ی «تنگدستی همجنسگرایان» داشته باشم. شایسته است که از وارانند عزیز، برای پیش‌کشیدن موضوعی که دست نخورده است و کمتر اندیشیده شده است، سپاسگذاری کنم و بگویم که همچنان چشم به راه نوشته‌های روشن‌گرش هستم.

الف). اگر بتوانم چکیده‌ی نوشته‌ی وارانند را در بیاورم چیزی همچون این می‌شود:

"۱. همجنسگرایان، در ایران، از وضعیت اقتصادی خوب و مطلوبی برخوردار نیستند.

۲. جامعه مردسالار است و کلیشه‌های جنسی، توانایی‌های همجنسگرایان را تا نقش‌های زنانه و پست‌تر از آن پایین می‌کشد. از این رو، همجنسگرایان می‌اندیشند که نمی‌توانند با ساختار کلان و مردسالار جامعه سازگار شوند.

۳. بنابراین، به حرفه‌ها و پیشه‌هایی می‌پردازند که مانند خودشان حاشیه‌نشین است و گمان می‌کنند که با سرشت خودشان هماهنگ‌تر است (آرایشگری، تن‌فروشی، هنرهای زیبا و ...)

۴. این روند را می‌توان با آگاه‌سازی همجنسگرایان در این زمینه که می‌توانند توانایی‌های خود را شناخته و هم‌پایه‌ی توانایی‌های خویش به کار پردازند، در هم شکست

۵. این کار سترگ را سازمان‌ها و نهادهای پشتیبان حقوق همجنسگرایان انجام می‌دهند.

۶. و این‌که؛ همجنسگرایان، در زندگی روزمره ناپستی هویت همجنسگرایی‌شان را لحاظ کنند (یعنی، همجنسگرایی تنها بخشی از زندگی ماست، نه همه‌ی آن).

ب). پذیرش سراسر این‌که "همجنسگرایان، در ایران، از وضعیت اقتصادی خوب و مطلوبی برخوردار نیستند" (پیش‌انگاشت شماره‌ی

۱) کمی سخت است. این‌که "هویت" همجنسگرایی در همجنسگرایان بازدارنده‌ی آنان از ورود به پیکره‌ی گسترده‌ی بازار و پیشه است،

نتیجه‌گیری شتاب‌زده‌ای است. برای روشن شدن این، به مقایسه‌ی می‌پردازیم؛ زنان، سیاه‌پوستان، مهاجران، ناتوانان جسمی، و گروه‌های

www

.

yryd

.

blogfa

.

com

به حاشیه رانده شده ی دیگر، همگی به خاطر "هویت" ایستایی که دارند ناگزیر از برگزیدن پیشه هایی کلیشه ای و قالبی هستند؛ زنان پیشه هایی "زنانه" (منشی گری، تن فروشی، فروشندگی، و پیشه هایی که با زنان سروکار دارد و مشتری آنها زنان هستند، و ...) برمی گزینند (با درست تر این است که بگوییم به این پیشه ها برگزیده می شوند). سیاه پوستان، پیشتر به عنوان برده و در کارهای پست به کار گرفته می شدند، و اینک (با این نژادپرستی زدایی سطحی ای که انجام یافته است) در پیشه هایی کلیشه ای همچون دوندگی، مشت زنی، پیشخدمتی، ساختمان سازی و ... که نیازمند بردباری جسمانی است بهره بری می شوند. مهاجران، ناگفته پیداست، به پست ترین پیشه هایی که شهروندان درجه ی اول یک سرزمین از انجام دادن شان سر باز می زنند، تن می دهند. ناتوانان جسمی نیز، همچون نابینایان و کسانی که از پا و/یا دست افتاده اند، این گونه اند. هدف از پیش کشیدن چنین مقایسه ای این بود که بدانیم چه چیز آنها را ناگزیر از تن دادن به کارهایی می کند که خود انتخاب شان نکرده اند، یا بهتر است بگوییم به کارهایی می پردازند که جامعه برای آنها "در نظر گرفته است". یک زن چون "زن" است، یک سیاه پوست چون "سیاه" است، یک مهاجر چون "بیگانه" است، یک ناتوان چون "ازپافتاده" است، شناسایی می شوند و برچسب می خورند. به بیان دیگر، هویت های ایستایی همچون "زن"، "سیاه"، "بیگانه"، و "ناتوان جسمی" همچون بتون هایی هستند که پای افراد را در خود گرفته و رهایی شان را ریشه کن می کند. یک زن از آنجا که دارای "بدن" زنانه است، یک سیاه از آنجا دارای "رنگ پوست" سیاه" است، یک مهاجر از آنجا که دارای "چهره ای" بیگانه است، و یک ناتوان جسمی از آنجا که دارای "بدنی" ناتوان است، دیده می شوند و فهمیده می شوند. برای بهتر فهمیدن این، باید بیفزاییم که ویژگی های ظاهری و بیرونی ایشان، آنها را "گاو پیشانی سفید" کرده است. از پیش، برچسبی خورده اند که نخواستند اندش. جامعه با این ویژگی های بیرونی و قالبی، آنها را ارزیابی کرده است و دیگر زمان را به بازاریابی آنها هدر نخواهد داد. این گونه است که روزنامه ها به معرفی ده زن برتر اقتصادی جهان می پردازند، و سیاهانی را فهرست می کنند که در رشته های ورزشی قهرمان می شوند، و از مهاجرانی نام می برند که در کشور آنها توانسته اند به "بالا" نفوذ کنند، و همچنین ناتوانانی که کارهای "شگفت" کرده اند (برای نمونه، توانسته اند یک کتاب را از بر کنند یا یک مسافت را تندتر از یک توانمند گام زنند!). این، "داغ" هاست که، ناخواسته، انسان ها را طبقه بندی می کنند. همجنسگرایان چنین داغی بر پیشانی ندارند.

پ). پیآمدی که در بخش "ب" داشتیم را به یاد داشته باشید. می رسمیم به پیش انگاشت دوم؛ "جامعه مردسالار است و کلیشه های جنسی، توانایی های همجنسگرایان را تا نقش های زنانه و پست تر از آن پایین می کشد. از این رو، همجنسگرایان می اندیشند که نمی توانند با ساختار کلان و مردسالار جامعه سازگار شوند". در این که جامعه ی ما مردسالار است بگومگویی نیست؛ مردان، حتی در پیاده رو،

از امنیت بیشتری برخوردارند. اما این که این سامانه ی مردسالار، این ساختار مردسالار، بتواند سبب ساز آن شود که همجنسگرایان از پیشرفت اقتصادی مطلوبی برخوردار نشوند نیازمند واکاوی بیشتری است؛ آنچه در بخش ب نتیجه گرفتیم را فرا می خوانیم:

"همجنسگرایان دارای هویت ایستایی نیستند که از بیرون بشود به آن پی برد". این "هویت"، که به دیگران نیروی پیش بینی کردن و برنامه ریختن می دهد، چیز دهشتناکی است. هویت یعنی "تو این هستی، و نمی توانی این نباشی". خداوند را سپاسگذارم که در پی این همه تیرهای بلایی که بر سر ما باریده است، در این باره مهربان بوده است. من تا آن هنگام که "آشکارسازی" نکرده ام و خود را به عنوان یک "همجنسگرا" دسته بندی نکرده ام می توانم از آن آزادی ای برخوردار باشم که کسانی که "همجنسگرا" نیستند برخوردارند و می توانم به شکلی "پدیدار" شوم که می خواهیم، یا که به شکلی که نمی خواهیم پدیدار شوم پدیدار نشوم. مگر این که واراند عزیز بر آن باشد که همجنسگرایان سرشتی دارند که پدیداری آنها را تعیین می کند، که گمان نمی کنم چنین چیزی در سر داشته باشد چرا که می نویسد: "با محدودیت هایی که ما داریم می توانیم یک همجنسگرا باقی مانده و بدون آنکه هویت جنسی مان را جار بزنیم به کار و زندگی روزانه و عادی مان بپردازیم".

ت). پیش انگاشت سوم؛ "بنابراین، به حرفه ها و مشاغل می پردازند که مانند خودشان حاشیه نشین است و گمان می کنند که با سرشت خودشان هماهنگ تر است". این که همجنسگرایان به طور ویژه ای دارای یک سری تمایلات و گرایش های متمایز از دگرجنسگرایان هستند، خیلی ها را به اشتباه می اندازد که این تمایلات و گرایش ها (و حتی نگرش ها) ذاتی است و همجنسگرایان ناگزیر از داشتن آنها می باشند. تعیین این را باید بر دوش دانشمندان علوم زیستی گذاشت؛ آنها هستند که می بینند آیا همجنسگرایان مادرزاد همجنسگرا هستند یا نه. آنجا که با کار من، به عنوان یک فیلسوف (با پوزش از صنف فیلسوف ها)، همبسته می باشد شناسایی پیوند این پدیده با واژه ها و اندیشه هایی است که در این زمینه در جامعه وجود دارد. یک چیز وقتی مادرزاد است که فرد در انجام دادن یا ندادن و یا داشتن یا نداشتن اش اختیار و آزادی نداشته باشد. به یاد بیاوریم پیش از پدیداری "همجنسگرایی" به عنوان یک هویت، در سراسر جهان، در سراسر تاریخ، نه تنها این "رفتار" وجود داشته است بلکه پست و گناه و بد نیز دانسته نمی شد. چه چیز سبب شد تا اینک ما به عنوان همجنسگرایان بر چهره ی خود پوشینه بزنیم و رفتارمان را آشکار نکنیم؟ یا حتی پیش کشیدن این که "چرا هویت مدرن همجنسگرایی (که می دانیم از هویت پیشامدرن اش جداست و ویژگی های خود را دارد، و شاید بتوان گفت که به کلی جدا و متمایز است) در شهرهای کوچک و روستاها دیده نمی شود؟" روشنتر است. اگر مادرزاد است چرا این همه ناهمانندی را می توان میان همجنسگرایان دید؟ ولی اگر مراد از "مادرزادی"، دگرگون ناشدنی باشد باید گفت این همه همجنسگرا که به پیشه های سخت و دشوار می پردازند با این گرایش و

تمایل مادرزاد خود چه کرده اند، آن را کجا جا گذاشته اند؟ مگر این که بگویید مهندسی راه و ساختمان یا که حتی کارمندی در "سازمان تبلیغات اسلامی" کار آسان و نادرشواری است. من می اندیشم که "رفتار" پدیده ای سراسر "اجتماعی" است و رفتارهای و گرایش ها و نگرش ها و تمایلات (جنسی) ناب و "غیراجتماعی" مفاهیم ناسنجیده ای هستند. هیچ کس از خود گرایشی ندارد. این جامعه است که می کوشد تا چیزها را دسته بندی کرده و بگوید "این رفتارها و گرایش ها مادرزادانه ویژه ی همجنسگرایان است".

ث. پیش انگاشت چهارم؛ "این روند را می توان با آگاه سازی همجنسگرایان در این که می توانند توانایی های خود را شناخته و همپایه ی توانایی های خویش به کار پردازند، در هم شکست". ما وقتی در جامعه زندگی می کنیم وارد شبکه ی پیچیده ای از نقش ها و پیوندهای اجتماعی می شویم که راه گریزی از آن نیست. آموزش و پرورش که کارکرد انتقال ارزش ها و دانش ها به شهروندان را دارد نمی تواند به عنوان ابزاری خنثی و بی طرف در نظر گرفته شود که انسان ها را یاری می دهد تا خود را شکوفا سازند. هیچ نظام تعلیم و تربیتی را نمی توانید بیابید که این فرصت را در اختیار آدمی بگذارد. هر آموزشی برای انتقال چیزی است، حتی پرورش تفکر انتقادی. خوش بین بودن به این که آموزش و پرورش بتواند آزادی و رهایی را به انسان ببخشد گمانی نادرست و نآزموده است. شاید بتوان گفت که این نظام حتی "آزادی" و "رهایی" را تعریف کرده و در جریان بالاندن و شکوفاسازی توانایی های آدمی، هر آنچه که نیازهای جامعه ضروری اش می سازد را به نام "خوب" و "نیاز" و "توانایی" در "برنامه ی درسی" می گنجانند. آموزش، فرآورده ی دنیای مدرن است؛ کودکان را از خانواده های شان می گیرد تا ایشان را یکسان کند، همگون سازد. آموزش و پرورش، در معنای ژرف تری، ابزار مدرنیته است؛ نیاز آدمی را به گونه ای تعریف می کند که مدرنیته می خواهد و همچنان که گرایش، رفتار، دانش، ارزش، تمایل جنسی آدمی را.

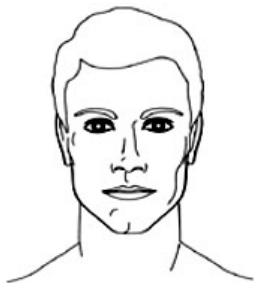
ج. پیش انگاشت پنجم؛ "این کار سترگ را سازمان ها و نهادهای پشتیبان حقوق همجنسگرایان انجام می دهند". من هنوز برنامه یا دستور کار سنجیده و ریخته شده ای از سوی سازمان ها و نهادهایی که می گویند پشتیبان حقوق همجنسگرایان هستند ندیده ام. اگر مراد آن است که آنها این گونه "باید" کنند سخن نیکویی است. ولی بدبختانه چنین نیست. نسخه پیچیدن برای درمان وضعیت حقوق همجنسگرایی در ایران کار پیچیده ای است. ما همچون غرب که راه درازی را پیموده است راه نپیموده ایم. بر آنم که کشورهای شرق وضعیتی برابر با ایران دارند. من هنوز در انتخاب این یکی از این دو راه بر سر دو راهی ام: وجود سازمان ها و نهادهای پشتیبان حقوق همجنسگرایی (در ایران) نیازمند آشکار نمودن "همجنسگرایی" در سطح جامعه است، ولی هنوز همجنسگرایان در ایران آن اندازه از امنیت برخوردار نیستند که بتوانند دست به "آشکار سازی اجتماعی" زنند. یا همان که "اول مرغ باید به دنیا بیاید یا تخم مرغ؟".



چ). پیش انگاشت پایانی؛ "همجنسگرایان، در زندگی روزمره، ناپستی هویت همجنسگرایی شان را لحاظ کنند (یعنی، همجنسگرایی تنها بخشی از زندگی ماست، نه همه ی آن)". گویی این پیش انگاشت با پیش انگاشت های پیشین در تضاد است. وارانند از سویی می خواهد سازمان ها و نهادهای پشتیبان حقوق همجنسگرایی به تکاپو بیفتند و حقوق فراموش شده ی آنها را به دست آورند و از سویی دیگر می گوید همجنسگرایی همه ی زندگی ما همجنسگرایان نیست. من به عنوان یک همجنسگرا می بایست در کنار آن سازمان هایی که در پی بازیابی حقوق ما هستند تکاپو کنم (که این لازمه اش آن است که من خود را یک همجنسگرا بدانم و بخشی از زندگی ام را برای بازیابی حقوقی که بسیار مهم است بدهم). پرسش من این است (که گمان می کنم سبب ساز نادیده انگاشتن پدیده ی حقوق مدنی همجنسگرایی در شرق شده است)؛ "اگر بر آنیم تا به دل دشمن زده و حقوق دزدیده شده مان را پس گیریم پس باید همچون یک پارتیزان همیشه به هوش باشیم و همیشه "پارتیزان" باشیم. آیا با این حال، چیزی از زندگی مان می ماند که برکنار از پارتیزان گری بماند؟ آیا یک پارتیزان می تواند تنها ساعات مشخصی از روز پارتیزان باشد؟".

ح). به گمان من، پیوند سستی میان هویت همجنسگرایی آدمی و وضعیت بیمار اقتصادی او وجود دارد؛ تا آن اندازه سست که نمی توان آن را یکی از مهمترین مسئله های پدیده ی همجنسگرایی در ایران دانست. اما این راه راست که برای "شهروندان مرد و سفیدپوست و توانمند و دگرجنسگرا" هموار و آماده است برای ما سنگلاخ و شاید بیراهه است. ما نیازمند آفریدن دنیای خودمان هستیم. ما می بایست راه مان را هموار کنیم.

خ). بسیار خوشنودم که وارانند عزیز چنین محفل گرمی برای اندیشیدن آفرید و امیدوارم راه این گونه گفت و گوها همواره و هموار باشد.



هرچند سنت و مذهب امروز به هم پیوسته اند اما فراموش نکنیم که هر مذهبی در شروع رشد و نموش در مقابل سنت ها قرار گرفته است، بنابراین گمان می کنم که تقسیم بندی باورها به باورهای سنتی و باورهای مذهبی (ولو در طول تاریخ به هم پیوسته شده باشند) دور از واقع نیست. این که وسیع ترین تقابل با مقوله ی همجنسگرایی در ایران از سوی مذهب است یا سنت، شاید سؤالی باشد که به راحتی نتوان به آن پاسخ

گفت، اما یک نکته را قریب به یقین می توان گفت و آن اینکه مردسالاری، فرهنگی است که در بستر مشترک بین سنن کهن و مذهب پروار شده و هم با سنت و هم با مذهب پیوندهایی عمیق و دیرینه دارد. این نوشتار شاید صرفاً تلاشی باشد برای تعمق و تفکر در رابطه ی بین مردسالاری و همجنسگرایی.

اگر بزرگترین دشمن آزادی همجنسگرایی، مردسالاری نباشد، لاقلاً از موانع جدی آن به حساب می آید. تکیه ی مردسالاری بر ظواهری تاریخی و اجتماعی، که نشانگر برتری مرد است، با برخی خواسته های یک مرد همجنسگرا متفاوت و گاه متقابل است. استفاده یا به عبارتی استثمار جنسی زنان که برای اثبات برتری مردان ضروری است برای یک مرد همجنسگرا بی معنی می نماید. از طرفی باور اینکه سکس یک فعل متعدی است و نیاز به فاعل و مفعول دارد، جنس برتر را در قالب فاعل می بیند و جنس دوم (زن) را در مقام مفعول. بنابراین تنفر مرد سنتی ایرانی از یک همجنسگرای مفعول، بی دلیل نیست. مرد سنتی و برتر ایرانی، مرد همجنسگرای مفعول را خائن به باورهای خویش و ننگ اجتماع ( که برای او تشکیل شده است از مردان و اهل و عیالشان) می داند. بنابراین مرد همجنسگرا اگر مفعول باشد، ننگ اجتماع است و اگر فاعل باشد حداقل در جبهه ی مردان نیست، و بنابراین لیاقت احترام و بزرگی را ندارد. هرچند فاعلیت در این دیدگاه به خودی خود دارای ارزش مثبت است و همجنسگرای فاعل از این بابت لاقلاً تمسخر نمی شود اما به دلیل عدم استفاده ی جنسی از زنان، مرد کامل هم به حساب نمی آید.

مقایسه ی مشکلات یک مرد همجنسگرا در نظام اجتماعی مردسالار با مشکلات مرد هم گرایش او در جوامع دیگر، میزان تأثیر مردسالاری را در عدم پذیرش اجتماعی همجنسگرایان آشکار می کند. ساده ترین نتیجه ی این مطلب می تواند این باشد که جامعه ی همجنسگرا ناخودآگاه تفکرات ضد مردسالار، و در تسلسل آن، فمینیستی داشته باشد. اما وقتی از درون به محافل همجنسگرایی نگاه کنیم می بینیم که مردسالاری در لایه ی همجنسگرای جامعه نیز نفوذ کرده و ادبیات خود را رواج داده است.

www

pesareghabile

blogspot

com

البته این نگاه، آماری نیست و صرفاً نگاهی است تجربی در روابط دوستانه. اگر با جمع های دوستانه ی همجنسگرا در ایران آشنا باشید، قاعدتاً باید اطلاق نام زن به بات (مفعول) و مرد به تاپ (فاعل) را هم شنیده باشید. جامعه ی همجنسگرای ایرانی خیلی از اوقات الگویی را از روابط دگرجنسگرایی جامعه می گیرد که طبیعتاً متأثر از فرهنگ مردسالار این جامعه است. در این تفکر، تاپ مالک است، و بات، مملوک. نگاه مرد خانواده (تاپ) به پسری دیگر با عصبانیت زن خانواده (بات) همراه است اما این عصبانیت با قهر و اشک خود را نشان می دهد و نازکشی که در پی آن می آید می تواند به ماجرا پایان ببخشد. اما اگر برعکس این اتفاق بیفتد کار به دعوا و تهدید و گاه جدایی کشیده می شود. تاپ، غیرتی تمام عیار در خیابان و خانه و محافل دوستانه از خود نشان می دهد و در مقابل آن، بات، حسادت می کند. گویا قرار است تمام صفات موسوم به مردانه از آن تاپ باشد و تمام صفات موسوم به زنانه از آن بات. خیلی از اوقات در شوخی ها پا از این هم فراتر گذاشته می شود و نام های زنانه، آلت دستی می شود برای تمسخر و شوخی و خنده. بسته بودن به بندهای سنت، مرد همجنسگرای ایرانی را وادار به پذیرش یکی از نقش های از پیش تعیین شده می کند. او یا فاعلی است غیرتی، متعصب، و خشن، یا مفعولی است حساس، حسود، و ضعیف. علاقه مندی ها هم در این سیستم به افراد دپکته می شود. استفاده از آرایش (حتی آرایش های زنانه) برای بات ها یک بازی دوست داشتنی می شود و برای تاپ ها (حتی آرایش هایی که در بین دگرجنسگرایان هم معمول است) گناهی نابخشودنی، که او را از دایره ی مردان جدا می کند. تاپ ها قاعدتاً باید از مسایل اقتصادی حرف بزنند و بات ها غیبت کنند. خیلی از همجنسگرایان از این بازی ها و تفکرات دوری گزیده اند و مرزهای تعیین شده ی اجتماع را بر نمی تابند، اما تفکر غالب در بین همجنسگرایان (لااقل از دید من) همان نظام مردسالاری است و پذیرش قالب های از پیش تعیین شده ی اجتماع. اجازه می خواهم که این مطلب را با پرسشی به پایان برسانم. در چنین وضعیتی، مردان همجنسگرای ایرانی چقدر می توانند کمکی برای احقاق حقوق زنان ایرانی باشند؟!

پ.ن: نویسنده ی این مطلب اعتقادی به مرزبندی رایج ندارد و سکس را نیز فعلی لازم می داند که هر دو طرف در آن فاعلند و نقش جنسی را دلیلی بر فاعل یا مفعول بودن نمی داند. لغت های فاعل و مفعول در این نوشته، از دیدگاه اجتماع است و دیدگاه نویسنده نیست.

۱۵ اسفند ۱۳۸۵

5 Lügen, die Liebe betreffend/ 1. Auflage- Hamburg / Hoffman & Camoe. 2001 ISBN: 3-455-09335-3 (Partnerschaft und Sexualität im Wandel der Zeit)

زبان اصلی: آلمانی

مترجم: علی صیامی

تاریخ ترجمه: سپتامبر ۲۰۰۲

("میشائیل ماری" سکسو آلیته و زناشویی را دو مقوله ی در هم تنیده می داند. اودر این کتاب، معنای سنتی خانواده- زن و مرد و کودک- را نقد می کند تا به برداشتی همخوان با جامعه ی امروزی از خانواده برسد. خانواده از دیدگاه او، پیوندی آگاهانه بین دو انسان- بدون در نظر گرفتن جنسیت آن ها- است. نویسنده بر این اعتقاد است که می توان با بکارگیری روش های نوین و مدرن عشق اولیه را در درون خانواده زنده نگاه داشت و از زندگی، و از یکدیگر بیشتر لذت برد و جدایی را آخرین راه حل برای آسیب ندیدن عشق می داند. آن چه که در ادامه می آید، ترجمه ی مقدمه ی این کتاب است.)

\*\*\*

### زناشویی و سکسوالیته در گذر زمان

صدها سال متممادی در هم تنیدگی سکسوالیته و زناشویی به مثابه خواست خدا و یا امری طبیعی، از طرف کلیسا و یا حکومت ها، در اذهان عمومی جا انداخته شده است.

امروزه با توسل به علم و بویژه علم روانشناسی، همین ادعا با واژه هایی مدرن مثل "رشد فرهنگی" و یا "امری تکاملی" تکرار می شود.

جالب آن است که این دیدگاه ها، که ظاهراً از هم متفاوت هم هستند، حاضر نیستند این آرمان خود را به پرسش بگیرند و یا جایگزینی برایش فرض کنند.

خاستگاه این نوع نگرش جزمی و آرمانی، همان اندیشه ی کهنه و قدیمی است: همیشه این چنین بوده و می با یست هم این چنین باشد

و بماند. آموزش یکسویه ی تاریخ زناشویی و سکسو آلیته در مدارس هم به گسترش این درک غلط کمک می کند.

آیا در واقع این دو مقوله، چنین تنگاتنگ با یکدیگر در پیوندند؟ آیا بشر از روز نخست به چنین پیوندی باور داشته است؟

برای پاسخ به این نوع پرسش‌ها نگاهی به تاریخ می‌اندازیم.

## تأثیرات تاریخی و فرهنگی

از چگونگی و حضور شکل‌های متفاوت روابط زن و مرد در قبایل ابتدایی‌ای که هنوز موجودیت دارند، می‌توان نقبی به چگونگی و شکل

های روابط بین زن و مرد در فرهنگ‌های کهن و یا باستانی زد. به عنوان نمونه به سرخپوستان "**یا نومامی**"<sup>۱</sup> که در آمریکای جنوبی

زندگی می‌کنند مراجعه می‌کنیم. در این قبیله، مرد و زن به همراه کودکانشان زیر یک چادر به عنوان خانواده زندگی می‌کنند. رابطه‌ی

جنسی هر زوج در همین چادر انجام می‌گیرد. از طرف دیگر، سکس خارج از چارچوب خانواده، به مثابه ارتباط طبیعی بین انسان‌ها

تلقی می‌شود، تنها به این شرط که این امر طبیعی نمی‌بایست در زیر چادر خانواده انجام گیرد، بلکه در جنگل. (فیلم سینمایی "بزرگ

مرد کوچک" با بازیگری "داستین هافمن" گوشه‌هایی از این نوع روابط را نشان می‌دهد. م)

در میان "**پیگمن**"<sup>۲</sup> ها، داشتن سکس با مردی غیر از شوهر، موضوع گپ‌های پر آب و تاب زنانه و کل اعضای قبیله است.

در مجموع می‌توان گفت که نگاه اقوام باستانی به مقوله‌ی سکسوالیته بر دو پایه‌ی لذت و تولید نسل استوار است. یعنی همخوابگی‌ی

آزاد مرد و زن منافاتی با استواری خانواده‌ی زیر یک سقف ندارد.

اما با رشد و توسعه‌ی اقتصادی در جامعه، و قوی شدن حس مالکیت در انسان‌ها، حفظ و افزایش میزان ثروت در درون خانواده در

دستور کار جامعه قرار می‌گیرد و خانواده‌ی سنتی با محدودیت‌هایش در امر سکسوالیته پا می‌گیرد. پدر فرزند باید مشخص باشد تا

مال و منال از درون خانواده خارج نشود. وضع قوانین ارث و میراث، نقش خانواده و قدرت آن را در اجتماع افزایش می‌دهد.

از تمدن بابل که به ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد، قرارداد‌های ازدواج ثبتی و کتبی بر جای مانده است.

بر اساس قوانینی که "هامورابیسی"<sup>۳</sup> وضع کرده بود، خانواده‌ی تک همسری پایه‌ی خاندان محسوب می‌شد و به همین دلیل می‌بایست

ثبت شده باشد تا ارکان خاندان مستحکم بماند. فسخ قرارداد ازدواج - جدایی - فقط هنگامی جایز بود که وظیفه‌ی اصلی خانواده، یعنی

تولید نسل، انجام نمی‌گرفت. هدف اصلی ازدواج رسمی در تمدن بابلی همانا حفظ مالکیت و چگونگی ارث بردن بود، وگرنه رابطه‌ی

جنسی خارج از محدوده‌ی خانواده‌ی رسمی برای زن گناهی بزرگ محسوب نمی‌شد.

البته مرد متأهل می‌توانست معشوقه‌ی رسمی هم داشته باشد. حضور سازمان رسمی روسپیگری برای هر دو جنس در کنار معابد برای

کسب لذت جنسی، نشان از تفکیک زناشویی و سکسوالیته در تمدن بابلی دارد.

در تمدن و فرهنگ عبری ازدواج رسمی فقط در خدمت تولید نسل و حفظ اموال و دارایی بود. این قرارداد قابل فسخ بود اگر به هدف

اصلی اش، یعنی تولید نسل، نمی رسید. اهمیت جزمی اقتصادی ازدواج در این قوم برای ماندگاری ثروت در درون خانواده را می توان از اجبار مرد به ازدواج با بیوه ی برادر شاهد بود .

## مردان و زنان اسپارت قبل از بیست سالگی ازدواج می کردند، ولی تا سی سالگی تحت عنوان "دوره ی آزمایشی

زنا شوئی" جدا از هم زندگی می کردند. در این جامعه جدایی امری ناپهنجار تلقی نمی شد. حسادت و خیانت در درجه ی دوم اهمیت قرار داشت، تا جایی که در دوران قحطی و خشکسالی دو برادر با یک زن ازدواج می کردند. تنها محدودیتی که مردان یونان باستان در آمیزش با زنان داشتند، ممنوعیت هم بستردن با زنان "شهرنشین"ها بود. آمیزش با بردگان، روسپیان، معشوقه، و یا زن مردی دیگر معمولی بود و مجازات نداشت.

## در روم باستان داشتن معشوقه در کنار زن رسمی امری عادی بود و جامعه آن را خارج از نورم نمی دانست. معشوقه

ی مردان متمدن عمدتاً از خانواده های اصل و نسب دار بودند. البته کودک متولد شده از این نوع ارتباط حق ارث بردن نداشت. در دوران قیصر روم، جدایی به آسانی و با خواست هر کدام از دو طرف میسر بود. قرض دادن همسر به دیگری هم در این دوران معمول بود. چه ازدواج رسمی و چه آمیزش جنسی بین مرد و زن بدون ازدواج رسمی، وجهت حفظ ارتباطات سیاسی، افزایش ثروت و لذت بردن، هر کدام بنا به موردش در اجتماع وجود داشت. در این دوره از تاریخ روم، داشتن فرزند خوانده امری رایج بود. بنابراین برای زن رومی- بر خلاف زن یونانی- وظیفه ی فراهم آوردن لذت جنسی شوهر مقدم بر وظیفه ی زایش بود. وجود سازمان روسپیگری و مراجعه ی مردان به روسپی ها از نگاه عرف و اخلاق اجتماع نه تنها غیر اخلاقی محسوب نمی شد، بلکه به آن به مثابه عامل حفظ کانون خانوادگی و سازمانی ضروری نگاه می شد.

## رومیان بر آوردن نیاز و لذت جنسی را امری طبیعی مثل خوردن غذا می دانستند و محدودیتی بر آن قائل نبودند، و چون این نیاز را

محدود به مردان نمی دانستند، واژه های خیانت و وفاداری هم بین آن ها معنایی نداشت. هرگاه زن یا مردی نمی توانست و یا نمی خواست با آن دیگری زیر یک سقف زندگی کند، جدائی به آسانی میسر بود.

با مراجعه به عرصه ی هنر و سروده های تغزلی آن دوران برای زنان و حتا زنان شوهردار، می توان به اهمیت و رواج سکس آزاد در آن جامعه پی برد. اعتقاد به طبیعی دانستن این امر آن چنان در جامعه جا افتاده بود که هر که خلاف آن را می پنداشت، گناهکار محسوب می شد. تجربه ی تاریخی این ادعا، آتش سوزی سال ۶۳ میلادی شهر رم است که رومی ها آن حادثه را ناشی از موعظه های ضد آزادی جنسی مسیحیان دانستند و به همین گناه آنان را قتل عام کردند .

در میان ژرمن ها انواع متفاوت زناشویی، و یا به دیگر سخن، آمیزش جنسی نامحدود بین مرد و زن وجود داشت .

## - خواستگاری با رد و بدل وثیقه (مهریه) و جهیزیه<sup>۴</sup>

خانواده ی مرد دختر را از خانواده اش خواستگاری می کرد. در صورت توافق، مرد به دادن مهریه<sup>۵</sup> متعهد می شد و زن با خود به خانه جهیزیه<sup>۶</sup> می آورد. زناشویی بعد از اولین تجربه ی همخوابگی موفق، که می بایست توسط شاهدان تأیید می شد، رسمیت می یافت. جدایی در این نوع قرارداد زناشویی به آسانی ممکن نبود.

## - زناشویی قراردادی<sup>۷</sup>

این نوع قرارداد زناشویی بدون رد و بدل مال و اموال و فقط بنا به خواست و میل طرفین بسته می شد. شرط مشترک نشدن در اموال یکدیگر بعد از ازدواج، شرط رسمی بودن چنین زناشویی ای بود. به دیگر سخن مرد و یا زن هیچکدام حق دخل و تصرف در اموال دیگری را نداشتند. فسخ این نوع قرارداد زناشویی با توافق یکدیگر و به آسانی ممکن بود.

## - ازدواج موقت<sup>۸</sup>

قرارداد زناشویی ای بود که در آن زن عنوان معشوقه ی رسمی را داشت، اما این رسمیت به معنای داشتن حقی بر اموال مرد تلقی نمی شد.

با این نگاه اجمالی به این دوره از تاریخ دیدیم که هدف اصلی در ازدواج رسمی حفظ ثروت و دارایی در درون خانواده بود. به دیگر سخن، تولید مثل و گاراتنی مانند ارث در درون خانواده اصل اساسی ازدواج و تشکیل خانواده بود. بود و نبود کنش جنسی بین زن و شوهر موضوع اصلی نبود. کمبود سکس بین زن و شوهر در مکانی جدای از خانواده ی رسمی تأمین می شد.

در قرون وسطا، یعنی از قرن هشتم به بعد بود که شاهد تغییراتی بنیادی در این نوع نگرش ها به قرارداد زناشویی می شویم.

## قرون وسطا و جامعه ی شهروندی

از زبان عیسا در انجیل متا باب ۱۹، پیوند زناشویی غیر قابل فسخ اعلام می شود و عنصر "وفاداری" به عنوان

پرنسپ مذهبی خانواده شناخته می شود.

این نگرش به ظاهر جدید به موضوع زناشویی هم در اصل ریشه ی اقتصادی دارد. فلسطین در آن دوره با افزونی

جمعیت مواجه بود. در دین موسا سقط جنین حرام و قابل مجازات بود. امکان دیگری جز محدود کردن رابطه ی جنسی به

درون خانه برای کنترل جمعیت وجود نداشت.

رعایت آداب مسیحی، ارزشگذاری به خانواده و عنصر وفاداری، خود بخود منجر به ایجاد روابط مثبت درون خانوادگی شد. هر چند که این

دستورات مذهبی در مورد وفاداری در خود رده ی روحانیون مسیحی کاملاً جدی گرفته نمی شد. دشمنی جزمی مسیحیت با سکسوالیته

و لذت بردن از آن تا جایی رسید که حتا زن و شوهر رسمی حق نداشتند به هنگام آمیزش جنسی از خود احساسات هیجانی بروز دهند و می بایست این عمل را با نیت بر آورد خواست خدا و بقای نسل انجام دهند. در غیر این صورت، مثلاً اگر زن و شوهری در رختخواب آخ و اوخ می کردند، مرتکب گناه می شدند و باید نزد کشیش اعتراف و طلب آمرزش می کردند و به کلیسا کفاره می دادند تا گناهانشان باز خرید شود.<sup>۹</sup>

باید توجه داشت که قدرت و نفوذ کلیسا و روحانیون مسیحی مثل اسقف ها، کاردینال ها و کشیش ها در روابط خانوادگی، زناشویی، سیاسی، و اجتماعی به یکباره تحکیم نیافت و روندی تدریجی را طی کرد ولی به هر ترتیب که بود این نورم از نظر قانونی در اروپا جا افتاد و به ظاهر سکس به خانه محدود شد. اما همان طور که قبلاً اشاره کردیم، این نگرش جزمی حتا در خود اولیای امر هم رعایت کامل نمی شد، چه رسد به توده ی مردم.

تا قبل از این دوره، انگیزه ی مادی و حفظ ثروت در درون خانواده انگیزه ی اصلی ازدواج بود. در این دوره

می بایست: ۱- ازدواج با مجوز کلیسا انجام بگیرد؛ ۲- سکس فقط و فقط برای رضای خدا باشد.

این اصول باعث کاهش نفوذ خانواده ی پدری در امر ازدواج شد و باعث پیشرفت پروسه ی استقلال ازدواج به خواست دو نفر شد.

"کلیسا" قدرت خانواده پدری را در رسمیت دادن به زناشویی گرفت.

هر چند زندگی در جامعه، واقعی تر از جزم های مسیحی پیش می رفت و سازمان روسپیگری دایر و داشتن معشوقه امری جاری بود.

کشیش ها خود به وفور معشوقه<sup>۱۰</sup> داشتند و کودکان حاصل از این معشوقه بازی هم در جامعه فراوان بود.

عملی نشدن جزم مسیحی، جزمی که می خواست عشق و شورمندی را در خانه و به زن و شوهر محدود و مهار کند، خود نشانی برای

اثبات ادعای من مبنی بر جدا بودن این دو مقوله، یعنی سکسو آلیته و زناشویی از هم دیگر است. در اینجا لازم می دانم کمی گسترده تر

به این موضوع بپردازم.

اشرافیت به ازدواج به مثابه انجام وظیفه و حفظ بقای نسل و موقعیت اجتماعی می نگریست. صرفنظر از رسمیتی

که ازدواج داشت و مرد و زن نه بر حسب علاقه و عشق، بلکه قراردادی با یکدیگر بودند، بر فرض آن که آن دو نفر به

هم احساسات لطیف هم داشتند، باز جزم مسیحیت ابراز و اظهار احساس لطیف در رختخواب گناه و قابل مجازات می دانست، تا چه رسد

به ابراز این احساسات در ملاء عام. پس ابراز و اظهار احساس لطیف در جایی خارج از خانه جستجو می شد؛ در سروده های تغزلی و در

ترانه ها، در جایی که زنان شوهر دار و یا بیوه در دسترس بودند.

اشراف و دربار به "وفاداری" با دیده ی تحقیر می نگریستند. کلیسا نمی توانست نفوذ زیادی بر اشراف و دربار داشته باشد و به همین



دلیل ساده لبه ی چاقویش هم نمی توانست در آنجا تیز باشد تا مانعی برای روابط جنسی آزاد آن ها شود. معشوقه داشتن و یا با روسپیان درباری سر و کار داشتن امری جاری و روزمره بود. از این رو کلیسا ابزار قدرت خود را در مردم عادی می جست و بکار می برد. طبق قوانین کلیسا خیانت به شوهر به معنای گسست خانواده بود و فرد خائن از جامعه مطرود می شد و اگر کلیسا به قانون زمینی ای که ساخته بود متوسل می شد، مجازات شلاق و یا مرگ توسط شوهر مجاز بود.

در اواخر قرون وسطا و اوج قدرت کلیسا عشرتکده ها و استخرهای تفریحی بسته شد. این رفورماسیون کلیسا در مورد رعایت سفت و سخت شعایر مسیحی در امر زناشویی، سکسوالیته را به درون خانه ها کشاند.

در نیمه ی دوم قرن شانزدهم بود که دولت و کلیسا متفقاً در مقابل زندگی مشترک بدون انجام عقد کلیسایی قرار گرفتند. اما این قوانین در دربار و اشراف کار بردی نداشت و تنها مردم بی زمین زیر فشار قرار گرفتند. بردگان، ناداران، کلفت ها و نوکرها، خادمان شهری، پیشه وران و وابستگانشان، دیگر گروه های اجتماعی خارج از محدوده ی دربار و اشراف، بدون مجوز کلیسا حق ازدواج و ایجاد ارتباط جنسی نداشتند. حتی ازدواج برای بی بضاعت ها تا اواخر قرن نوزدهم ممنوع بود. تا قبل از این چنین محدودیت و ممنوعیتی برای ناداران در آمیزش جنسی و ازدواج وجود نداشت. پس تنها امکان باقی مانده برایشان زندگی به مانند وحوش بود. روسپی گری غیر رسمی و خود ارضایی راه دیگری برای رفع این نیاز طبیعی بود. البته اگر آن ها به کل از این نیاز صرفنظر نمی کردند. به هر حال چه با مراجعه به روسپی و چه با خود ارضایی، این افراد از نظر کلیسا مرتکب گناه شده بودند و می بایست مجازات شوند و یا کفاره بدهند. یعنی کلیسا با این سفت و سخت گیری در امر سکسوالیته، کیسه ی خود را از پول پر می کرد.

در تمامی دوران قرون وسطا روحانیون و ملاکین اموال جاندار خود - بردگان - را فروخته، معاوضه و یا هدیه می کردند. به این اموال جاندار باید زانی که در خدمت کلیسا بودند، خدمه های کلیسا، و کو دکان نا مشروع را که به برکت قوانین ممنوعیت ازدواج از طرف کلیسا حاصل شده بودند را اضافه کرد. این اموال جاندار به دلیل نداشتن هیچگونه حقوق اجتماعی، به راحتی و بدون دغدغه فروخته و یا به بیگاری کشیده می شدند.

البته خرده مالکان و پیشه وران صاحب ابزار کار، حق ازدواج داشتند و اکثریت آن ها هم ازدواج های درون گروهی می کردند تا زمین و یا ابزار کارشان در گروه محفوظ بماند. مثلاً در میان پیشه وران ازدواج با زن بیوه ی یکی دیگر از هم صنفانشان وظیفه ی ی صنفی به شمار می آمد. خرده مالکان هیچ گونه اعتراضی به اجباری بودن قوانین ازدواج کلیسایی نداشتند، چون این قوانین، مطابق خواستشان برای ماندگاری زمین در دست خانواده بود.

پیشرفت تولید صنعتی در اوایل قرن نوزدهم تغییرات بنیادی ای را در نهاد های جامعه و بویژه در زناشویی و سکسوالیته با خود به همراه آورد. کارمزدی برای آحادی از اجتماع که آن موقع فقط به زمین و روابط کالایی محدود بودند، این امکان را فراهم کرد تا ثروتمند شوند و به قدرت برسند. می دانیم که ثروت همیشه لازمه ی به قدرت رسیدن بوده و هست. ارکان اجتماع در حال تغییرات اساسی بود. کنده شدن از کار خانگی و روزمزدی و در دست داشتن پول، استقلال مالی از خانواده ی پدری را ممکن تر ساخت. در این دوره بود که تشکیل خانواده (زندگی زناشویی) بر مبنای علاقه و وجود احساس بین مرد و زن شکل گرفت. اساس زناشویی و ازدواج بر دو محور مادی و احساسی قرار گرفت: "همدیگر را دوست می داریم، پس مشترکاً کار می کنیم و پول درمی آوریم." این نگرش، حضور عشق اولیه بین دو نفر، به عنوان شرط ضروری ازدواج، خواست و نگرش نوینی بود که تا به آن روز سابقه نداشت.

ایجاد فاصله ی مکانی بین محل کار و محل زندگی باعث شد که مرد و زن بتوانند زمانی را در رؤیای دیگری بگذرانند و دلتنگی دیدار کنند و ابراز احساسات لطیف و هیجانی ممکن شد. و در همین دوره است که نگرش سنتی تربیت کودک به تربیت جداگانه ی دختر و پسر تغییر می کند و رسم خانواده ها می شود. همین فاصله ی دو جنس از یکدیگر باعث ایده آلیزه شدن عشق می شود. دختر و پسر بدون آموزش قبلی و بر مبنای تجربه های شخصی و دوری از همدیگر، راه به رؤیای دیگری یافتن را فرا می گیرند. عشق شفاف تر تفسیر می شود. این نگاه جدید به عشق و شفافیت عشق بستری برای رسیدن به آرزوهای شخصی می شود. دوره ی نوینی از تاریخ زناشویی که می خواهد خانواده را بر دو پایه ی مادیات و عشق بنا نهد می آغازد. این خواست و نگرش آن دوره خود را **خردمندانه**<sup>۱۱</sup> می نامد؛ آرزوی جاودانگی ماه غسل تا پایان عمر؛ با یکدیگر بودن تا لحظه ی فرارسیدن مرگ. اما این دوره ی خوش هم چندان زیاد نمی پاید. تعداد عشرتکده ها روز به روز بیشتر می شود و زندگی خردمندانه با انتقادهایی از سوی جامعه روبرو می شود.

### اید آل عشق رمانتیکی

در تقابل با زوج خردمند<sup>۱۲</sup>، **رمانتیسم** به تبلیغ زوج خالص عشقی می پردازد و تأکید می کند که وجود و حضور عشق برای ازدواج لازم است اما کافی برای تداوم زندگی نیست. رمانتیسم شرط کافی برای تداوم زندگی را حضور دائمی عشق در طول زندگی می داند و بر این اعتقاد است که هر زمان این شرط کفایی بین مرد و زن از بین برود، زناشویی هم معنای خود را از دست می دهد و می بایست فسخ شود. و چنین است که با تولد "ایده آل" رمانتیک، تصور عشق واقعی و فقط عشق به یک نفر هم متولد می شود. جا افتادن این ایده (چه در آن دوران و چه امروزه) به عمل تعویض همسر در مراحل مختلف زندگی فرد منجر می شود. این دوره را می توان دوره ی تلاش برای یافتن جفت مناسب تعریف کرد.

شاخص این مرحله، تک همسری و تعدد آن در طول زندگی است. در این دوره جزم مسیحی زناشویی - ثبات خانواده بدون امکان فسخ

ازدواج - چنان در هم شکسته می شود که جامعه شاهد بالا رفتن آمار فرو پاشی خانواده شود.

### رابطه های امروزی

امروزه دیگر سنت ها و تصورات از پیش تعیین شده ی ساختار زناشویی مثل سابق عمل نمی کنند. داشتن سکس قبل از ازدواج امری

معمولی شده است. قوانین امروزی انعطاف بیشتری دارند. همجنسگراها حق قانونی تشکیل خانواده را دارند. زندگی مشترک از مرز

جنسیت گذشته است. می توانیم بگوییم که در این دوره شاهد چند- وجهی بودن در این زمینه هستیم. دو نفر، تنها کسانی هستند که

می توانند نوع زندگی خود را با انگیزه ها و اشکال متفاوت رمانتیک، مادی و یا هر ممزوجی که خود بخواهند، انتخاب کنند. بهتر است

بگوییم که فضای دموکراتیک بر چگونگی ساختار خانواده حکم فرمات. زندگی مشترک دیگر موضوع کلیسا یا دولت نیست. هر زوج، هر

ایده آلی را که خود می پسندد و با آن احساس هماهنگی می کند، بکار می گیرد، دیگر تأمین معاش از جانب پدر خانواده اصل نیست. اگر

عشق و سکس که نقش تعیین کننده در پایداری زندگی مشترک دارند نتوانند به وظیفه ی خود به درستی عمل کنند، جدایی بروز می

کند که البته همیشه بهترین راه حل نیست.

مشاوران خانوادگی، روانشناس ها، متخصصین امور زناشویی هم نظرند که اگر زوج بر چگونگی رابطه ی جنسی، رفع سو تفاهم ها، معقول

کردن خواست ها و توقعاتشان از یکدیگر کار کنند، امکان نجات عشق از مرگ را فراهم می کنند و سر در گم در پی سراب نمی روند.

پا نویس ها :

\* Mary Michael : 5 Lügen, die Liebe betreffend/ 1. Auflage- Hamburg / Hoffman & Camoe. 2001 ISBN:

3-455-09335-3 (Partnerschaft und Sexualität im Wandel der Zeit)

1-Yanomammi, 2- Pygmäen, 3- Hamurabis, 4-Dotierde Mundehe, 5- Mundschatz, 6- Mitgift, 7-

Friedelehe, 8-Kebsehe, 9- Kampf um die Keucheit/ Michel Gocault/ Masken des Begehren und

Methamorphosen der Sinnlichkeit / Frankfurt 1984, 10- Priesterkonkubin, 11-Vernunft, 12-

Vernunfttehe

بازگشت به فهرست

## نظریه کوئیر (Queer) و ساخت اجتماعی هویت جنسی

### طرحی از یک نظریه ی اقلیت

ترجمه: نیما

(این مقاله ترجمه آزادی است از دانشنامه فلسفی استنفورد مدخل "Homosexuality", بخش مربوط به نظریات Queer)



با فعالیت جنبش های آزادیبخش گی در دوره ی پست-استون وال (Post-Stonewall)، دیدگاه گی ها و لزبین ها آشکارا در سیاست، فلسفه، و نظریه ی ادبی وارد شد. در بدو امر این دیدگاه با تحلیل های فمینیستی از پدر سالاری (e.g Rich 1980) یا دیگر رهیافت ها به این نظریه مرتبط بود. اما در پایان دهه ی هشتاد و آغاز دهه ی نود نظریات کوئیر (Queer) گسترش یافت. البته پیش از این دوره نیز پیشگامانی برای این نظریه وجود داشتند که تعیین دقیق تاریخ شکل گرفتن این نظریه را دشوار می سازد. اما به انحاء مختلف نظریه ی کوئیر از آنچه پیش تر در نظریات رهایی بخش گی و لزبین بوده، متفاوت است. یکی از نخستین تفاوت ها به انتخاب واژه کوئیر در برابر واژه های گی و لزبین باز می گردد. برخی از نظریات لزبین و گی اساس هویت لزبین و گی را با تعابیر و عناوین خاصی بیان می کردند؛ غیر هرمی، مبتنی بر رضایت طرفین، و به ویژه مرکزی نبودن اندام جنسی در هویت. در چارچوب چنین دیدگاهی لزبین ها استدلال می کردند که موضع طرفداران قانون طبیعی که مدعی بودند سکسوالیته ی مردانه به عنوان قانونی طبیعی نوشته شده است، محل چون و چرا است، یعنی دیدگاهی که بر اندام جنسی، دخول، و ارگاسم مرد تمرکز دارد (طرفداران نظریه ی قانون طبیعی از ارگاسم

این دیدگاه مبتنی بر توصیف هویت و سکسوالیته ی گی ها و لزبین ها بود اما از سه نکته غفلت داشت:

۱. چنان فرض شده بود که گویی هدف تنها نقد رژیم دگرجنسگرایی است که سکسوالیته های متفاوت را به حاشیه می راند و

طرد می کند. هر تلقی ذات گرایانه و خاصی از گی و لزبین بودن چنین نتیجه ای به بار می آورد. برای مثال این نظریه زنانی را که به زنان

دیگر متمایل اند و با چنان توصیف هایی در مورد ارتباط غیر هرمی همساز نیستند را در بر نمی گیرد. برای مثال سادو-مازوخیسم با

تساوی مورد نظر این نظریات رهایی بخش، جور در نمی آمد.

۲. با چنین تأکیدی بر جنسیت شریک جنسی، جایی برای برخی صور دیگر هویتی مانند نژاد و قومیت که برای عده ای مهم بود،

باقی نمی ماند. برخی گی ها و لزبین هایی که برای مثال هویت نژادی خود را در این گرایش طرح کرده بودند از طرف دیدگاه های مرسوم

گی و لزبین طرد می شدند.

۳. سومین نکته در مورد رهیافت رهایی بخش گی این بود که مقوله ی هویت نزد آنها غیر سنجیده و غیر تاریخی بود. این دیدگاه

دست کم به جهت آنگونه برهان هایی که در میان پسااخترگرایان طرح شده است به نظر غیر قابل دفاع می رسد. چهره ی سرشناس در

نقد مفهوم "هویت"، میشل فوکو است. در مجموعه ای از آثارش وی تحلیل سکسوالیته را از یونان باستان تا دوره ی مدرن دنبال کرده

است (۱۹۸۶، ۱۹۸۵، ۱۹۸۰). گرچه این پروژه، به شکلی تراژیک و به جهت مرگ فوکو بر اثر بیماری ایدز، به پایان نرسید اما به هر حال او

به خوبی درک عمیقی را از سکسوالیته ارائه کرد که بر اساس آن سکسوالیته از زمانی به زمان دیگر دگرگون می شود. دیدگاه او در میان

نظریات گی و لزبین به طور عام و در میان نظریات کوئیر به طور خاص تأثیر گذار بوده است (Spargo, 1999).

دیدگاه تاریخی هویت این ادعا را تقویت می کند که سکسوالیته به شکل اجتماعی ایجاد می شود و آنگونه که طرفداران نظریه ی قانون

طبیعی می گفتند از طریق طبیعت بخشیده نمی شود. علاوه بر این من از به کار بردن واژه ی هموسکسوال در دوره ی باستان یا قرون

وسطی اجتناب می کنم. در دوره ی یونان باستان جنسیت شریک جنسی مهم نبود، مهم نقش فاعل یا مفعول داشتن بود. در دوره ی

قرون وسطی "Sodomite" کسی بود که خود را به وسوسه ی یک عمل سکسی غیر تولیدی می سپرد. گرچه در این دوره جنسیت

شریک جنسی اهمیت بیشتری داشت اما تأکید بر این مسئله گناه بود. با پیدا شدن واژه ی همجنس گرایی در دوره ی مدرن، ممکن بود

شخصی با این عنوان شناخته شود اگرچه آنگونه شهوات مورد اشاره را هم نداشته باشد. آنچه که در این سه فرهنگ مشترک است و به

عنوان سکسوالیته طبیعی شناخته می شود، کدام است؟ پاسخ ساخت گرایی اجتماعی این است که چیزی به نام سکسوالیته طبیعی وجود

ندارد؛ هر گونه درکی از سکسوالیته به واسطه ی درک فرهنگی از این پدیده ساخته می شود. نمونه های این امر در داده های مردم

شناختی ثبت شده در فرهنگ های غیر اروپایی بیان شده است (Halperin , 1990; Greenberg , 1988). برای مثال در یونان

باستان تصور این بود که یک مرد (هنوز درک زیادی از زنان وجود نداشت) می تواند هم به سکس بپردازد و هم بیشتر مردانی که به

ارتباطی همجنس گرایانه متعهد بودند می توانستند با زنی ازدواج کنند. اما درک مدرن از همجنس گرایی بین قلمرو سکس همجنس

گرایانه و دگرجنس گرایانه تفاوت می گذارد و اغلب دگرجنس گرایان نمی توانند با همجنس خود رابطه ی اروتیک داشته باشند.

چنانکه دیدیم نظریه ی گی و لزبین با سه دشواری مهم روبرو است که همه ی آنها به مسئله ی هویت باز می گردد. نظریه ی کوئیر نیز

برای فائق آمدن بر این دشواری ها ایجاد شد. موفقیت نظریه کوئیر در این مسئله با توجه به خود واژه ی کوئیر فهمیده می شود. بر خلاف

گی و لزبین، واژه ی کوئیر به یک امر ذاتی اعم از سکسوالیته ی طبیعی و یا چیزی از این قبیل اشاره ندارد. بر خلاف این دو، کوئیر واژه

ای است نسبی که به شکلی نامعین معنای خود را به عنوان آنچه از هنجار به دور است اخذ می کند. یکی از مستدل ترین نظریات کوئیر

آن را اینگونه بیان می کند:

*کوئیر آن چیزی است که بر خلاف امر هنجارین، قانونی و غالب است. چیزی وجود ندارد که بتوان آن را به طور خاص در اینجا بالضروره*

*مورد اشاره قرار داد. این یک هویت بدون ذات است (Halperin, 1995, 62).*

با کنار گذاردن مفهوم ذات، دیگر آنگونه سکسوالیته ای که با هنجار گی و لزبین سازگار نیست، مانند سادو – مازوخیسم، به حاشیه رانده

نمی شود. وقتی از چنین مفهوم پردازی های خاصی در مورد سکسوالیته پرهیز شود و مفهومی را در مرکز تعریف کوئیر قرار ندهیم، آنوقت

جا برای آنگونه دیدگاه هایی که مثلاً لزبین های سیاه دارند باز می شود تا بتوانند خود را بر اساس هویت نژادی شان و نه صرفاً لزبین

بودن تعریف کنند. و نهایتاً اینکه کوئیر با به کار گرفتن دیدگاه پسا ساختار گرایان می تواند بر مشکل غیر تاریخی بودن نگاه پیشین به

مفهوم هویت فائق آید.

اینکه مقولاتی که هویت از طریق آنها فهمیده می شود همه در جامعه ساخته می شود نه آنکه طبیعت آن ها را عطا کرده باشد،

شماری امکانات تحلیلی دیگر را در این مباحث گشود. برای مثال کاشف به عمل آمد که چگونه برخی مفاهیم بنیادی در مورد جنسیت و

سکس که همیشه طبیعی و بدیهی تلقی می شدند ساخته های جامعه اند و از طریق زندگی روزمره تحمیل شده اند و دقیقاً از همین

طریق است که دگر جنس گرایی بر انواع دیگر سکسوالیته برتری داده شده است (Butler 1990, 1993). علاوه بر این برخی مقولات

پزشکی که جامعه آن ها را ساخته بود آشکار شد (Fausto-Sterling 2000). و نیز برخی نکات زبانشناختی در مورد هویت جنسی

روشن شد. وقتی ما به دو تایی هایی مانند طبیعی و غیر طبیعی یا مذکر و مؤنث توجه داریم، در پس زمینه به درکی سرخود و دم دست

از اینکه دنیای جنسی به این دو تایی ها تفکیک شده است، اعتماد داریم (Sedgwick, 1990).

درحالیکه برخی از دیدگاه‌های ضد گی و لزبینیسم تلاش کردند طبیعی بودن موضع دگرجنس‌گرایی را نشان دهند، نظریات کوئیر نشان می‌دادند که اساساً این مقولات در جامعه ساخته می‌شود. برای مثال جیمز ویلسون در مقاله‌ای (1996) علیه ازدواج گی‌ها می‌خواست نشان دهد مردان گی تمایل زیاد به بی‌بند و باری دارند در حالیکه در ازدواج دگرجنس‌گرایی، تک همسری شرطی طبیعی تلقی می‌شود. به نظر او دگر جنس‌گرایی امری طبیعی است و در معرض خطر؛ افراد، دگرجنس‌گرا زاده می‌شوند اما به جهت برخی چیزها مانند داشتن همنشین گی یا مربی گی یا زیاده‌سخن گفتن و شنیدن در مورد همجنس‌گرایی طبیعتشان دگرگون می‌شود. موضع ویلسون تفکیکی ریشه‌ای را میان دگرجنس‌گرایی و همجنس‌گرایی مفروض می‌گرفت. اگر گی بودن به نحوی ریشه‌ای متمایز است پس باید به شکل قانونی طرد شود. وی آشکارا این نتیجه را از برهانش استخراج می‌کرد و علیه تسامح و آزادی گی‌ها و لزبین‌ها بود (James Q. Willson, 1996, 35).

در برابر دیدگاه کسانی مانند ویلسون نظریات کوئیر موضعی غیر طبیعی‌گرایانه را اخذ کرده است. اغلب نظریات کوئیر بر کارکرد اجتماعی گفتمان‌ها تمرکز دارند. از این طریق می‌توان جنبه‌های پنهانی موضع کسانی مانند ویلسون و مخالفان گی و لزبینیسم را بهتر ملاحظه کرد. برای مثال پیشفرض برخی مانند ویلسون این است که دگر جنس‌گرایی طبیعی است و بنا بر این باید همجنس‌گرایی را زیر سؤال برد و تفتیش کرد. دگر جنس‌گرایی اما هیچگاه مورد چنین تحقیقی قرار نمی‌گیرد. آنگونه که بررسی تاریخی سکسوالیته نشان می‌دهد طبیعی دانستن موضع دگر جنس‌گرایی پیش فرضی است که باید کنار گذاشته شود.

با وجود این نقد‌های بسیاری نیز بر نظریات کوئیر وارد شده است (Jagose, 1996). برخی از نقدها از طرف کسانی است که از جنبش‌های بخشی گی به عنوان پروژه‌ای برای دگرگونی ریشه‌ای در جامعه دفاع می‌کردند. نقد نخست به جهت فقدان موضع سکسوال مشخص، و یا انتخاب اوبژه‌ی جنسی مشخص از طرف نظریات کوئیر بود. برای مثال کسانی مانند هالپرین (1995) می‌گفتند این نظریه تمایزی را که باعث به حاشیه رفتن گی‌ها و لزبین‌ها شده کنار می‌گذارد. این نظریه وقتی مسئله بر سر سکسوالیته است، هویت را غیر سکسوال می‌سازد (Jagose, 1996). یک نقد مرتبط دیگر این است که این نظریه چون ذات یا ارجاع به استاندارد در مورد هنجارمندی را رد می‌کند از طرح برخی تمایزها قاصر است. برای مثال نظریه پردازان کوئیر می‌گویند یکی از ویژگی‌های کوئیر این است که شامل ترانس‌سکسوال‌ها، سادو - مازوخیست‌ها و دیگر سکسوالیته‌های به حاشیه رانده می‌شود. این دامنه تا کجا ادامه می‌یابد؟ آیا مثلاً این دامنه‌ی فراخ شامل بچه‌بازی نیز می‌شود؟ آیا برای سکسوالیته‌هایی مانند سادو - مازوخیسم و فتیشیسم حد و مرزی وجود دارد؟ از آنجایی که برخی نظریه پردازان کوئیر از بچه‌بازی تحاشی‌جسته‌اند این پرسشی جدی است که این نظریه چگونه این تمایز را می‌تواند حفظ کند؟ برخی دیگر از نقدها بر ماهیت و زبان متخصصانه‌ی این نظریه است که باعث می‌شود تنها برای عده‌ای خاص قابل

استفاده باشد. چنان است که گویی تنها برای دانشگاهیان و تحصیل کردگان است (Malinowitz, 1993).

نظریه کوئیر از طرف کسانی که تمایلی به دگرگونی اجتماعی رادیکال نداشته اند نیز مورد انتقاد قرار گرفته است. برای مثال مرکز گرایان و

محافظه کاران گی و لزبین این نظریه را به جهت اینکه آن را "به شکلی مصیبت آمیز غیر تولیدی" است، رد کرده اند (Bawer,

1996,xii). علاوه بر این سولیوان (1996) معتقد است که این نظریه تا آنجا که به آراء فوکو در باب قدرت باز می گردد نمی تواند

مقاومت در برابر قدرت را توصیه کند. البته به نظر می رسد سولیوان درک درستی از دیدگاه فوکو در مورد قدرت نداشته باشد.

۱- دوره ای از تاریخ فعالیت جنبش های گی و لزبین که در تاریخ نگاری این جنبش ها مصطلح است. دوره استان وال به سال های دهه ۶۰ و ۷۰ اشاره

دارد و فعالیت این جنبش در دهه ۸۰ تحت این نام (Post-Stonewall) خوانده می شود.

centerists - ۲

## Bibliography:

Bawer, Bruce, 1993, *A Place at the Table: The Gay Individual in American Society*. New York: Poseidon Press.

۱۹۹۶, ----- *Beyond Queer: Challenging Gay Left Orthodoxy*. New York :The Free Press.

Berman ,Paul, 1993, "Democracy and Homosexuality" in *The New Republic* .Vol.209 ,No.25 December 20 :( pp.17-35).

Boswell ,John, 1980 ,*Christianity, Social Tolerance, and Homosexuality: Gay People in Western Europe from the Beginning of the Christian Era to the Fourteenth Century* .Chicago :The University of Chicago Press.

۱۹۹۴ ,----- *Same-Sex Unions in Premodern Europe* .New York :Vintage Books.

Bradley ,Gerard V., 2001, "The End of Marriage" in *Marriage and the Common Good* .Ed. By Kenneth D.

Whitehead .South Bend ,IN :St. Augustine's Press.

Butler ,Judith, 1990 ,*Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity* .New York: Routledge.

۱۹۹۳ ,-----*Bodies That Matter: On the Discursive Limits of "Sex"* . New York :Routledge.

Cicero ,۱۹۶۶ ,*Tusculan Disputations* .Cambridge ,MA :Harvard University Press.

Dover ,K.J., 1978, 1989 ,*Greek Homosexuality* .Cambridge ,MA :Harvard University Press.

Faderman ,Lillian, 1985 ,*Surpassing the Love of Men: Romantic Friendship and Love Between Women from the Renaissance to the Present* .London :The Women's Press.

Fausto-Sterling, Anne, 2000 ,*Sexing the Body: Gender Politics and the Construction of Sexuality* . New York :Basic Books.

Finnis ,John, 1994, "Law, Morality, and 'Sexual Orientation'" *Notre Dame Law Review* .۱۰۷۶-۱۰۴۹ :۶۹ Foucault ,

Michel, 1980 ,*The History of Sexuality. Volume One: An Introduction* .Translated by Robert Hurley .New York :



Vintage Books.

- ۱۹۸۵,----- *The History of Sexuality. Volume Two: The Use of Pleasure* .New York :Pantheon Books.
- ۱۹۸۶ ,----- *The History of Sexuality. Volume Three: The Care of the Self* .New York :Pantheon. George ,Robert P., 1999 ,*In Defense of Natural Law* .New York :Oxford University Press.
- ” ,۲۰۰۱ ,----- Same-Sex Marriage’ and ‘Moral Neutrality’” in *Marriage and the Common Good*. Ed. by Kenneth D . Whitehead .South Bend ,IN :St. Augustine's Press. <http://plato.stanford.edu/entries/homosexuality> ۱۲) /of 14 ( ۱:۴۰:۱۴ ۰۲/۷/۸]PM[
- Homosexuality Greenberg, David F., 1988 ,*The Construction of Homosexuality* .Chicago :The University of Chicago Press.
- Halperin ,David M., 1990 ,*One Hundred Years of Homosexuality: and other essays on Greek love* .New York : Routledge.
- ۱۹۹۵ ,----- *Saint Foucault: Towards a Gay Hagiography* .New York :Oxford University Press.
- Jagose ,Annamarie, 1996 ,*Queer Theory: An Introduction* .New York :New York University Press.
- Macedo ,Stephen, 1995, “Homosexuality and the Conservative Mind ”*Georgetown Law Journal* .۳۰۰-۲۶۱ :۸۴
- Malinowitz, Harriet, 1993, “Queer Theory: Whose Theory ”?*Frontiers* ,Vol.13: 168-184. Nussbaum ,Martha, 1999 ,*Sex and Social Justice* .New York :Oxford University Press.
- Phelan ,Shane, 2001 ,*Sexual Strangers: Gays, Lesbians, and Dilemmas of Citizenship*. Philadelphia :Temple University Press.
- Plato , ۱۹۸۱ , *The Symposium* .Translated by Walter Hamilton .New York :Penguin Books.
- Plato , ۱۹۷۰ , *The Laws* .Translated by Trevor Saunders .New York :Penguin Books.
- Rich ,Adrienne, 1980, “Compulsory Heterosexuality and Lesbian Existence” in *Women ,Sex, and Sexuality* .Edited by Catharine Stimpson and Ethel Spector Person .Chicago :University of Chicago Press.
- Sandel, Michael J., 1995” ,Moral Argument and Liberal Toleration: Abortion and Homosexuality” in *New Communitarian Thinking: Persons, Virtues, Institutions ,and Communities* .Edited by Amitai Etzioni . Charlottesville :University Press of Virginia.
- Sedgwick ,Eve Kosofsky, 1990 ,*Epistemology of the Closet* .Berkeley :University of California Press.
- Shilts ,Randy, 1993 ,*Conduct Unbecoming: Gays and Lesbians in the U.S .Military* .New York: St .Martin's Press.
- Spargo ,Tasmin, 1999 ,*Foucault and Queer Theory* .New York :Totem Books.
- Sullivan ,Andrew, 1995 ,*Virtually Normal :An Argument about Homosexuality* .New York: Knopf.
- Weitham ,Paul J., 1997, “Natural Law, Morality, and Sexual Complementarity” in *Sex,Preference, and Family : Essay on Law and Nature* .Edited by David M. Estlund and Martha C. Nussbaum .New York :Oxford University Press.
- Wilson ,James Q., 1996, “Against Homosexual Marriage ”*Commentary* ,Vol.101, No.3) March.۳۹-۳۴:(

بازگشت به فهرست



## نواحی ژنی جدید مرتبط با گرایش جنسی مردان یافت شد

۲۸ ژانویه ۲۰۰۵

مترجم: Kamyar\_mosafer@yahoo.com

ژن هایی که یک مرد از پدر و مادر خود دریافت می کند، نقش مهمی را در تعیین همجنسگرا بودن یا نبودن وی بازی می کنند. این گفته براساس مطالعه ی جدیدی است که مجدداً بحث ژن های مرتبط با همجنسگرایی را مجدداً پیش می کشد.

محققین می گویند این اولین باری است که تمام ساختار ژنتیکی انسان در جستجو برای یافتن تعیین کننده های احتمالی گرایش همجنسگرایانه در مردان مورد بازبینی دقیق قرار گرفته است. نتایج مشخص نموده است که چندین ناحیه ژنی ممکن است در شکل گیری همجنسگرایی نقش داشته باشند. پژوهشگر (دکتر موستانسکی روان شناس دانشگاه ایلنویز در شیکاگو) می گوید: این تحقیق براساس تحقیقات قبلی پایه ریزی گردید که به صورت متفق القول مدارکی را از دخالت ژنتیک در گرایش جنسی یافته بودند، اما مطالعه ی ما در قرار داشتند را مطالعه X واقع به این مربوط می شد که این ژن ها دقیقاً کجا قرار دارند؟ مطالعات قبلی فقط ژن هایی که روی کروموزوم نموده بودند. ژن های موجود روی این کروموزوم تنها از یک مادر به پسر خود منتقل می شود، اما در این مطالعات ژنتیکی تمام کروموزوم ها از جمله کروموزوم های به ارث رسیده از پدر نیز مورد بررسی قرار گرفت.

توسط دکتر دین هامر انجام شد، Science بحث داغ در زمینه ی وجود ژن های همجنسگرایانه از سال ۱۹۹۳ با گزارشی که در مجله را با گرایش جنسی در مردان مربوط می نمود. X روی کروموزوم DNA آغاز گردید. این مطالعه نشانگرهای مرتبط با از این زمان به بعد سئوالاتی در زمینه ی اعتبار این نتایج مطرح گردید. محققین دیگری سعی نمودند که در راستای تکرار و تأیید یافته ی به چاپ رسید. Human Genetics هامر تلاش نمایند. هامر همچنین مؤلف ارشد مطالعاتی است که در شماره ی مارس ژورنال موستانسکی می گوید: چون گرایش جنسی یک مقوله ی پیچیده است، ما هرگز قصد نداریم هیچ تک ژنی را که تعیین کننده ی همجنسگرایی باشد را پیدا کنیم. به نظر می رسد که تلفیقی از ژن های مختلف با هم وارد عمل شده و نیز احتمالاً با عوامل دخالت کننده ی محیطی نیز تعامل دارند.

مطالعات قبلی روی دوقلوهای پسر نشان می دهد که بین ۴۰ تا ۶۰ درصد این تغییرات در گرایش جنسی به ژن ها ارتباط دارند. بقیه

تصور می شود که عوامل محیطی و یا سایر عوامل بیولوژیکی ولی غیرژنی باشند.

در این مطالعه محققین ساختار ژنتیکی ۴۵۶ مرد را از ۱۴۶ خانواده که دارای ۲ یا چند برادر همجنسگرا بودند مورد مطالعه قرار داده است.

بررسی های دقیق ژنتیکی نشان می دهد که یک دسته الگوهای همسان ژنتیکی در بین این مردان همجنسگرا روی سه کروموزوم (کروموزوم ۷، ۸ و ۱۰) وجود دارد. این الگوهای مشترک ژنتیکی در ۶۰ درصد مردان همجنسگرای مطالعه شده وجود داشتند. این عدد اندکی بیش از ۵۰ درصد مورد انتظاری است که تنها به طور تصادفی ممکن است وجود داشته باشد.

نواحی روی کروموزوم ۷ و ۸ با گرایش جنسی مردانه مرتبط است بدون توجه به اینکه مرد آن را از پدر یا مادر خود به ارث برده باشد. نواحی روی کروموزوم ۱۰ تنها با گرایش جنسی مردانه ارتباط داشت در صورتیکه از مادر به ارث رسیده باشد.

محققین می گویند که مرحله ی بعدی، تأیید این یافته ها در گروه های مختلفی از مردان است برای اینکه معلوم شود آیا نواحی یکسان ژنتیکی با گرایش جنسی مرتبط می باشد. موستانسکی می گوید: اگر این تحقیقات ادامه یابد، خواهند توانست برای یافتن ژن های منفرد در بین نواحی ژنی مرتبط با گرایش های جنسی، مطالعاتی را آغاز نمایند.

دکتر الیوت گرشون، استاد روان پزشکی و ژنتیک انسانی در دانشگاه شیکاگو، معتقد است که این مطالعه قدم مهمی به سوی فهم نحوه ی تأثیر ژن ها روی گرایش های جنسی انسان به شمار می رود. وی می افزاید تحقیق برای یافتن یک بخش متغیر ژنی در داخل یک ناحیه ژنی که در مردان همجنسگرا نسبت به مردان غیرهمجنسگرا فراوانتر است، بسیار ارزشمند خواهد بود. گرشون در حال حاضر سرگرم مطالعه ی دیگری روی برادران همجنسگرا، و دخالت های ژنتیک در گرایش های جنسی است.

گرشون می افزاید، این گزارش نیاز به تحقیق بیشتر روی گوناگونی های عادی در رفتار انسانی را بیش از پیش تأیید می نماید. در رسانه های عمومی این بحث در گرفته است که نیازی برای مطالعه ی شرایط و ویژگی های رفتاری وجود ندارد اما این تحقیق نشان می دهد که ارتباط های ژنی برای ویژگی های مخصوص گرایش به همجنس، موجود است.

<http://www.webmd.com/sex-relationships/news/20050128/is-there-gay-gene>

## يك تغییر ژنتیکی که سبب تولید بیضه ها می شود شناخته شده است

Kerry Smith, 2006, Nature

مترجم: Kamyar\_mosafer@yahoo.com

بحث و جدل در مورد جنسیت ها تا سطح ژن های ما نیز کشانده شده است و اکنون ژنی کشف شده است که در زمان بلوغ سبب می شود تا دختران به پسر تبدیل شوند. این کشف نه تنها یک پیشرفت علمی به شمار می آید، بلکه به فهم ما در رابطه با این که جنسیت توسط ژن ها تعیین می گردد، کمک می کند. در بین توده ی مردم، تقریباً همه ی مردان حامل دو نوع متفاوت از کروموزوم های جنسی (XY) و زنان دارای کروموزوم های مشابه XX می باشند. اما استثنائاتی هر چند نادر در این زمینه وجود دارد. به عنوان مثال ممکن است مردان دارای کروموزوم XX باشند.

وضعیت بازگشت زن به مرد تقریباً همیشه زمانی اتفاق می افتد که ژن خاصی موسوم به SRY که معمولاً روی کروموزوم Y حمل می شود، به طور تصادفی در انتهای کروموزوم X که از پدر به ارث می رسد قرار گیرد. ژن های دیگری نیز شناخته شده اند که سبب اختلال در هویت جنسی شده و سبب می شوند کودک نه مؤنث تمام عیار و نه مذکر کامل باشد. در اغلب موارد مربوط به مردان XX و کامل از لحاظ آناتومیکی که دارای بیضه های فعال و سالم بوده ولی به دلیل عدم وجود کروموزوم Y نابارور می باشند، نیز ژن SRY دخیل می باشد. به این دلیل، این ژن سال ها به عنوان عامل مردانگی شناخته می شد. در حال حاضر اما جیوانا کامرینو و همکارانش در دانشگاه پاویا در ایتالیا، ژن دیگری یافته اند که به همان اندازه در این فرایند مؤثر می باشد.

این تیم، خانواده ای را مورد مطالعه قرار دادند که در آنها چهار برادر همه دارای کروموزوم XX بودند و هیچ کدام از آنها حامل ژن SRY

نبودند؛ دریافتند که این چهار برادر دارای یک جهش در ژنی به نام RSPO1 می باشند. چنین به نظر

می رسد که جنسیت در انسان توسط تعدادی از ژن های آبخاری تعیین می شود. ژنی موسوم به

SOX9 نیز در ارتباط تنگاتنگ با این پدیده قرار دارد که در مردان توسط SRY روشن شده و توسعه

ی بیضه ها را سبب می شود. اکنون محققین چنین تصور می کنند که در زنان، SOX9 ممکن است

نوعاً توسط ژنی به نام RSPO1 خاموش شود که از طریق ژن های آبخاری دیگر منجر به توسعه ی



تخمدان می شود. در این برادران، به نظر می رسد که ژن RSPO1 جهش پیدا نموده و این ژن دیگر قادر به انجام نقش خود، یعنی

خاموش نمودن SOX9 نبوده و منجر به ایجاد مردانگی می شود. این نظریه با مطالعه ی جانوران نیز متناسب است؛ موش های دارای

کروموزوم های XX که بیان ژن SOX9 در آنها سبب تولید بیضه در آنها گردید.

این عقیده در مقابل تئوری های قبلی قرار دارد که می گفت ایجاد یک مونث اساساً پدیده ای است که در غیاب ژن های ایجادکننده ی

مردانگی اتفاق می افتد. آندره شدل، عضو مؤسسه ی تحقیقات سلامتی و پزشکی فرانسه، می گوید: آنچه واقعاً مهم است این است که

بازداشتن از مرد بودن و واداشتن به زنانگی یک فرایند فعال می باشد. وی که همکار اسمیت در نگارش این مقاله می باشد، عنوان می کند

که ژن RSP1 مشخصاً یک نقش کلیدی در این فرایند به عهده دارد. وی همچنین می افزاید، کشف این ژن به اندازه ی کشف SRY در

همین زمینه با اهمیت می باشد. ژن RSPO1 برای آن پروتئینی کد می کند که یک ژن چند-منظوره به شمار می رود و نقشی کلیدی

نیز در مسیر تعیین جنسیت به عهده دارد.

همچنین، این ژن سبب بروز نوعی ضخامت در پوست اعضای این خانواده شده بود که از آن رنج می بردند و آنها را در مقابل سرطان

پوست آسیب پذیر می نمود. فهم اینکه چگونه این ژن چنین عوارضی را سبب می شود، به محقق کمک شایانی خواهد نمود تا نقش

دقیق این ژن را در تعیین جنسیت مشخص نمایند.

مرحله ی بعدی به نظر محققین آن است که در صورت از بین بردن ژن RSOP1 در موش، چه اتفاقی خواهد افتاد.

## References

Koopman P., et al. *Nature*, 351 . 117 - 121 (1991).

Parma P., et al. *Nature Genet.*, doi:10.1038/ng1907 (2006).

Vidal V. P., et al. *Nature Genet*, 28 . 216 - 217 (2001).



عمرم هیچ وقت دامن به پا نکرده بودم، همین برای هفت پشتم بس بود، حالا از من بچه هم می خوان.



هر کاری کردم که عروسی نگیریم نشد. بدترین شب زندگی م بود. با پیرهن سفید عروسی رفتم تو اتاق، مهتاب که من را زیر نظر داشت آمد داخل. رفتم تو بغلش و زار زار گریه کردم. مهتاب، من هیچ وقت فکرش را هم نمی کردم که یک روز مجبور بشم پیرهن بیوشم، اونهم پیرهن سفید تور توری عروسی. حالا هم نمی توئم تصور کنم با شکم برآمده نقش مادر را بازی کنم. آه! این لعنتی هم که هیچ جوری ارضا نمی شه. کی می گه مردها زود آبشون میاد؟ والا اینی که از شانس من گیرم افتاده ده بار کیرش می خوابه و بلند می شه تا ارضا بشه. کاش یک دو روزی می رفت سفر تا من هم کنار مهتاب یک کم به آرامش می رسیدم. آه! آه! باز آبش را ریخت رو شکمم، حالم به هم خورد. عُق! عجب بدبختی ای گیر کردیم ها. حالا باز فکر می کنه و یار دارم و حامله شده ام، نمی دونه که حالم از هیکل سفت و پرموش به هم می خوره. مهتاب نازنینم، کجائی که چقدر دلم می خواست تو عروس گلم می شدی، تو را تو اون پیرهن سفید و زیبا می دیدم. مهتاب من، مهتاب زیبای من.

بارگشت به فهرست

مثل همیشه آخر شب بعد از این که شام خوردیم، ظرف ها را شستم و همه جا را تمیز کردم که صبح وقتی بیدار می شوم دلم از دیدن آشپزخانه ی کثیف و ظرف های چرب به هم نخورد. بعد با خیال راحت رفتم توی اتاقم و کامپیوتر را روشن کردم. چند تا مقاله باید پیدا می کردم که خبرهای دست اول داشته باشد تا برای مجله ترجمه کنم. مقاله هایی که می خواستم را خیلی زود پیدا کردم، پس یک سری هم به صندوق نامه هایم زدم. چند نامه ی تبلیغاتی، یکی دو تا نامه از فک و فامیل دور از وطن، چند تا هم عکس و لطیفه از دوستان ساکن وطن و - آه دلم باز شد- یک نامه از پترو.

پترو دوست مکاتبه ایم بود. یک خانم هم جنس گرای سفیدپوست اهل آفریقای جنوبی. پترو پرستار بود، اما خودش سرطان داشت. با وجود این که بخش زیادی از جهاز هاضمه اش را عمل کرده بود، روحیه داشت. وای که چه روحیه ای داشت! مدام خودم را برایش لوس می کردم، غر می زدم، از وضع کار و جامعه ایراد می گرفتم. طفلکی واقعاً گوش شنوا داشت. یک دوست واقعی. پر حوصله بود. با اینکه در آفریقای جنوبی زندگی می کرد و سفید پوست بود اما بد اخلاق ترین و بدحال ترین بیمارهای سیاه پوست را قبول می کرد. هنرمند هم بود. شمع های زیبا درست می کرد و به بچه های معلول آموزش شمع سازی می داد. یک جور کار درمانی یا هنر درمانی می کرد. همه ی این ها را برای من تعریف می کرد، گاهی هم می رفت یک تکه از بدنش را می داد در می آوردند و بعدش شیمی درمانی می کرد. یک بار به پیشنهاد من قبل از شیمی درمانی موهایش را کوتاه کوتاه کرد. معرکه شده بود. ریختن موهای طلاییش هم دیگر زیاد به چشم نمی خورد. همیشه بلافاصله بعد از شیمی درمانی می رفت سر کار. دل از مریض هایش نمی کند.

پترو یک دوست خوب یا بهتر بگویم یک همراه و همدل داشت به اسم ویلنا (Wilna). ویلنا تقریباً همکار من محسوب می شد، یعنی روزنامه نگار بود. چند سالی بود که آفریقای جنوبی هم جنس گرایی را پذیرفته بود و آن دو نفر بدون ترس و وحشت با هم زندگی می کردند. برایش گفته بودم هم جنس گرایی در کشور من یک گناه کبیره است. او هم از روزگار آپارتاید می گفت و همه ی بدبختی هایش برای سیاه پوست ها (پترو یک سفید مهربان بود) و البته مجازات زندان، تبعید و حتی مرگ برای هم جنس گرا ها.

از آن شب می گفتم. از آن جایی که چند روزی بود پترو قبل از یک برنامه ی شیمی درمانی رفته بود سفر، ازش خبری نداشتیم. از دیدن نامه اش خیلی خوشحال شدم. اما واقعاً خودم را به گند کشیدم و فکر کردم حالا که دیر نامه داده، باید تنبیهش کنم و نامه اش را آخر از



همه بخوانم. عکس های مضحک را دیدم. لطیفه های لوس را خواندم و کلی خندیدم. نامه های تبلیغاتی را دور ریختم. بعد نامه ی دوستم را باز کردم. نامه ی دوست نازنینم را گذاشتم آخر از همه. شاید ته دلم هیچ لوس بازی در کار نبود، شاید می خواستم بیشتر لذت ببرم. اما باور کنید، واقعاً نامه ی دوستم را آخر از همه باز کردم.

نامه از پترو نبود. ویلنا نوشته بود به درخواست پترو، به نشانی که او از من به جا گذاشته، برای من می نویسد که پترو دیگر قادر به تحمل جراحی و شیمی درمانی های بیشتری نبود. نوشته بود که او خودخواسته به زندگیش خاتمه داد که شاهد نباشد عزیزانش چقدر از دیدن بیماری او رنج می کشند. ویلنا نوشته بود که او همیشه از من صحبت می کرد و دوستم داشت.

دور اتاق دویدم. گریه کردم، نه گریه نمی کردم. زوزه می کشیدم. زار می زدم. بعد سیاه هم پوشیدم. خانواده و دوستانم تسلیت می گفتند، دلداری می دادند. اما من واقعاً نامه ی دوستم را آخر از همه باز کردم. باور می کنید؟



سلام، اسم من نوید است. این ماجرای که می خوام براتون تعریف کنم مربوط به ۱۱ سال پیش می شه. اون موقع من ۱۵ سال داشتم. ایام عید بود. عید همه خونه ی مادربزرگم دعوت داشتیم. من شب قبلش رفتم اونجا که بمونم تا فردا که همه میان. اتفاقاً پسرخاله م هم اون شب اومد اونجا. نمی دونم

چرا، اما به شدت نسبت به این پسر خاله م، آرمان، احساس علاقه و عشق می کردم، اما هیچوقت

جرأت نداشتم که بهش بروز بدم، آخه می ترسیدم. ما اون شب توی یک اتاق خواب با هم خوابیدیم. اون رو تخت و من روی زمین. همین

جوری سرحرف رو باز کردم راجع به عشق. ازش پرسیدم اگه آدم کسی رو دوست داشته باشه ولی نتونه بهش بگه باید چیکار کنه؟ اونم

گفت که باید حتماً بهش بگی تنها راهش اینه. منم دلم رو به دریا زدم و بهش گفتم که دوستش دارم و عاشقشم. عکس العملش همونی

بود که حدس می زدم. عصبانی شد و کلی نصیحتم کرد و آخر سر هم گفت که در مورد این موضوع با هیچ کس و هیچ جا صحبت نکنم و

خودم هم آن را فراموش کنم. از این موضوع ۲ ماهی گذشت. من خودم رو جایی که آرمان بود آفتابی نمی کردم. خاله م، مادر آرمان، به

شدت منو دوست داشت و من هم اونو خیلی دوست داشتم. واسه همین تمام سه ماه تابستون رو اکثراً می رفتم خونه شون. ضمناً من

همیشه پیش خاله م و شوهرش و دخترخاله کوچیکه م می خوابیدم. اون شب خاله م گفت که دیگه باید برم اتاق خواب پسرخاله م

بخوابم. منم که از خدا خواسته، رفتم. شب را من روی تخت و آرمان روی زمین خوابید. برای من بودن با عشقم توی یک اتاق و تنفس با

اون هم ارزش داشت. از ترس اینکه نکنه بازم از دستم ناراحت بشه رو تخت خوابیدم طاق باز و بیصدا. زیرچشمی نگاهش کردم دیدم

پشتش به منه و انگار که خوابه. منم بر حسب عادت می که داشتم دمر شدم و با دست و پای باز خوابیدم. هنوز چند دقیقه ای نگذشته بود

که احساس کردم داره جابجا می شه. از ترس جرأت نکردم تکون بخورم که یهو دیدم اومد بالای تخت و با لباس روی من خوابید. وای

خدای من آرزوم داشت رنگ واقعیت به خودش می گرفت. تکون نمی خوردم و فقط داشتم از وجودش روی خودم نهایت لذت رو می بردم.

خوابیدم، به خودم جرأت دادم و کونم رو تکون دادم. کیرشو احساس کردم که سفت و بزرگ و بزرگتر می شد. بعد چند دقیقه رفت

پایین و منم با خیال راحت و در اوج لذت خوابیدم. بعد از این ماجرا ۲ بار دیگه به همین صورت باهام حال کرد. اما در تیر ماه همون سال

بود که تیر خلاص رو شلیک کرد. شب باهم تو اتاق تنها که شدیم به من گفت: منو مشت و مال میدی؟ منم گفتم آره. دمر و خوابید، منم

رو پشتش نشستم و ماساژش می دادم. کم کم برگشت و منو بغل کرد و کلی ازم لب گرفت. بعد منو لیس زد. بهم گفت دهنتمو باز کن و

منم که بلد نبودم چیکار کنم و هی گازش می گرفتم اونم هی آه و ناله می کرد. بعدش منو دمر و خوابوند و با سوراخم بازی کرد. نمی دونم چرا ولی خیلی تحریک شده بودم و هیجان شهوت داشت منو می کشت. منو چرب کرد و به کیرش کاندوم زد و یواش گذاشتش دم سوراخ من. نمی دونم برای اولین بار چه حسی داشتم فقط خیلی اذیت شدم. ولی اون خیلی با مهارت کیرشو یواش یواش تا دسته فرو کرد تو. یادش به خیر، من داشتم می مردم ولی اون کیف می کرد تا اینکه کم کم دردش کم شد و منم لذت بردم. هردو در اوج لذت بودیم که یهو حرکاتش رو دیوانه وار تند کرد و با یه ضربه ی محکم و یه ناله ی محکمتر بی حرکت خوابید رو من و من احساس کردم که آبش اومد و ریخت تو کاندوم. منم از زور ضربات آخرش که خیلی محکم بود یهو آبم فوران کرد و ریخت رو تشک. فردا صبح خیلی مهربون و بهتر از قبل با من برخورد کرد و خیلی هم به من ابراز عشق و علاقه کرد. همون روز هم منو برد بیرون و برام کلی هدیه و کادو خرید و برام خرج کرد. منم بهش گفتم که دوستش دارم و هر وقت که بخواد می تونه از من لذت ببره. تقریباً یک ماه بعد یعنی تو مرداد ماه باز ما با هم تو اتاقش تنها شدیم.

در مرداد ماه بود که من و آرمان بازم در یک شب زیبای تابستانی با هم تنها شدیم. البته من اون روز رو خیلی خوب سپری کرده بودم و فقط هم آغوشی با اون رو کم داشتم. شب همه برای خواب به بستر پناه بردن من هم به اتاق آرمان رفتم. اینبار رفتم پیشش و منم روی زمین خوابیدم. خودم رو سفت و محکم به آغوشش چسبوندم و از گرمای نفسش نهایت لذت رو می بردم. اونم منو بو می کرد و بوس می کرد و زیر گوشم زمزمه می کرد: من تو را آسان نیاوردم به دست... بعد یه مدت که دیگه همه خواب بودن کارو شروع کرد. اول کلی از رو لباس با هم حال کردیم. بعدش بلند شد و گفت که لباسشو دربیارم خودشم لباس منو در آورد و هردو لخت لخت در بغل هم آرام گرفتیم. شروع کرد به خوردن من از بالا تا پایین. همه جام رو خورد و تمومم کرد. از شدت هیجان داشتم می مردم. یهو بلند شد. من جاخوردم، دیدم رفت از تو یخچال یه بستنی کیم آورد گذاشت رو تنم و شروع کرد به خوردن. یه کمش رو هم ریخت رو کیر کلفتش و به من گفت که بخورمش.

این خوشمزه ترین بستنی کیری بود که تو عمرم می خوردم. اون شب بهترین شب تو تمام زندگی من بود، چون آرمان بلایی سرم آورد که لذتش همیشه زیر زبونمه و برام قابل احساس. اول گفت که بشینم رو کیرش و کلی تلنجه زد. بعد به پهلو خوابوندم و منو وحشیانه کرد. بعدش دمر خوابوندم و افتاد روم و بیرحمانه منو گایید. آخر سر هم منو فرقونی خوابوند و پاهام رو گذاشت رو شونش و با تمام وجودش منو گایید. چه گاییدنی از زور شهوت و لذت حتی نمی تونستم داد بزنم فقط یواش ناله می کردم که گویا بیشتر تحریک می شد. وقتی با شدت زیاد بهم ضربه میزد احساس می کردم که کیرش داره از چشمم میاد بیرون. وای خدای من چه لحظات شیرین و فراموش نشدنی.

دو سه باری آیش اومد و منم فکر کنم همین طور. نمیدونم اون شب کی خوابم برد فقط می دونم فردا نزدیک ظهر از خواب بیدار شدم در حالی که از زور دادن دیشبش اصلاً توان راه رفتن هم نداشتم. بعد از ظهر که آرمان اومد خونه بازم برای من کادو خریده بود که مایه تعجب همه شده بود. البته همه این رو به پای صمیمیت پسرخاله ها می داشتن.

ما تا شش هفت سال بعد هم همین برنامه رو داشتیم. حتی بعضی مواقع اون منو خبر می کرد که پاشو بیا دلم برات تنگ شده منم می فهمیدم که دولش برام تنگ شده و می رفتم خونشون. ما هر جا که به هم می رسیدیم باید شیطانیمون رو می کردیم. خونه ی هرکدوم از فامیل که می رفتیم هم برنامه مون به راه بود. بعضی وقت ها که همه ی فامیل دسته جمعی می خوابیدن، هم ما پیش هم می خوابیدیم و من یواشی بهش پشت می کردم و می خوابیدم، اونم بی سر و صدا کارش رو انجام می داد.

این جریان ادامه داشت تا وقتی که من کم کم احساس کردم که به سگس دوطرفه نیاز دارم، یعنی هم بدم و هم بکنم. اما وقتی که بهش اینو گفتم کلی باهام دعوا کرد و فقط برام ساک زد و گذاشت لاپایی باهاش حال کنم.

منم خیلی بهم برخورد و بهو باهاش قهر کردم و همین آغازی بود بر پایان چندین سال عشق و زندگی من و آرمان. همه متوجه اختلافات ما شده بودند ولی من جوری برخورد کردم که فکر کردند ما مشکل مالی با هم داریم. جوری شد که مدتها خونه ی خاله م که خیلی دوستش داشتم نرفتم، و یا مواقعی می رفتم که اون نباشه. فکر می کنم تو عروسی داداشش بود که با هم آشتی کردیم. البته دروغ چرا، اگه الان هم بهم پیشنهادی بده من قبول می کنم چون کیر کلفت و ردیفی داره.

بعد از اون ماجرا منم خیلی تغییر کردم. شاید به تلافی آرمان بود که بیشتر می خواستم بکنم. دو یا سه مورد پیش اومد که فقط دادم، اونم واقعاً خیلی عالی بودن و نمی شد ازشون گذشت.



اون روز صبح خیلی خوشحال بود. رفت جلوی آینه و یه لبخند به خودش زد چون توی این شهر هیچ کس بلد نبود که بهش لبخند بزنه جز یه نفر که همه ی زندگیش و امیدش بود. مئه همیشه صبحونشو خورد و آرایش کرد و از خونه بیرون زد تا بره دانشگاه. از همه چیز لذت می برد، حتی از نفس کشیدنش

(اون بعضی وقتا دچار خودشیفتگی می شه). توی دانشگاه به همه با روی خوش سلام می کرد و همه از دیدن قیافه ی خندونه اون شاد

می شدن

اما هیچ کس از دل کوچیک اون خبر نداشت. هیچ کس نمی دونست که تو ذهن اون چی می گذره. هیچ کس نمی دونست.

اون همه رو دوست داشت و به همه بدون هیچ چشم داشتی محبت می کرد.

مدتی بود که تو سرش آشوب بود و هیشکی اینو نمی دونست، حتی مامانش.

اون همیشه می دونست که با بقیه ی آدمها فرق داره. می دونست که احساساتش به یه پسر مئه یه دختر استریت نیست و احساساتش به

یه دختر هم یه احساسه معمولی نیست. کلی علامت سؤال توی ذهنش بود اما نمی تونست بهشون جواب بده، تا اینکه به طور اتفاقی با

چیزایی آشنا شد که فهمید به احساسات آدمایی مث اون می گن: بایسکشوال.

حالا دیگه اون با خود جدیدش آشنا داشت می شد و دلش می خواست که باهش کنار بیاد و برای زندگی آینده ش برنامه ریزی کنه.

برای اولین بار تو زندگیش به تنها خواسته ی خودش جواب مثبت داد و یه دختر و به عنوان دوست دخترش انتخاب کرد.

هر چی بیشتر می گذشت، بیشتر به اون دختر علاقه پیدا می کرد و این موضوع هم براش مایه ی خرسندی بود و هم مایه ی اعصاب

خردی.

آخه اون همیشه می دونست که یه پسر نمی تونه اونو از نظر احساسی ارضا کنه و به پسر فقط به چشم کسی که فقط برای سکس بهش

نیاز داره، نگاه می کرد و غصه می خورد که چرا هیچ دختری اونو به جای یه پسر به عنوان یه دوست فابریک انتخاب نمی کنه.

حالا که به تنها آرزوی زندگیش رسیده بود، براش دیگه غیر قابل تحمل بود که روزی با یه پسر همبستر بشه و اونو به عنوان شریک

زندگیش قبول کنه.

اما اون تو ایران زندگی می کرد و امکان ازدواج با یه دختر و نداشت.

اون با این فکر زندگی‌شو می‌گذراند و به گذشت زمان چشم دوخته بود.

چند سالی گذشت.

با دوست دخترش روزای خیلی خوبی می‌گذراند و هر خواستگاری که برایش می‌ومد، به عیب روش می‌داشت و بهش جواب رد می‌داد.

تو این مدت هیشکی از دل کوچیکش خبر نداشت، حتی دوست دخترش.

تا اینکه اون به دختر ۳۵ ساله شد و پسری اومد خواستگاریش که از نظر خونواده ش هیچ عیبی نداشت.

اون که دیگه کلی با دوستش خوش گذراند بود و دیگه حسش به یه پسر کاملاً کم شده بود، با دیدن خواستگار تازه ش که پسر ایده آله

بود، تو دوراهی مونده بود.

از یه طرف دوست دخترشو خیلی دوست داشت و از بودن با اون لذت می‌برد، اما از طرفی نیازهایی هم داشت که یه دختر نمی‌تونست

برآورده کنه.

زندگی خوبش داشت تیره می‌شد.

نمی‌دونست چی کار کنه و به کی دردشو بگه.

روزا با خواستگارش می‌رفت بیرون و شب که می‌شد به دوستش زنگ می‌زد و باهاش حرف می‌زد.

شب‌ها هم توی تخت خوابش به طرز برخوردش با این دو نفر فکر می‌کرد.

اون نمی‌تونست با هر دو شون باشه.

اون باید یکی رو انتخاب می‌کرد.

تصمیمشو گرفت.

می‌خواست مَث بقیه ی آدمای بار هم پست زندگی کنه.

یه چند سالی با دختر حال کرده و بقیه زندگی‌شو هم با پسر حال می‌خواست بکنه.

همه از تصمیمش خوش حال بودن جز یه نفر؛ کسی که یه عمر عاشقانه به اون محبت کرده بود و حالا می‌دید که با چه بی‌رحمی داره از

زندگی‌ش خودشو بیرون می‌کشه. دوست دخترش به اون حق می‌داد اما این همه می‌میرم برات‌ها، این همه نه گفتن به خواستگاری

قبلیش، اینا پس چی بود؟

دختر هر روز با نامزدش صمیمی‌تر می‌شد و از دوستش دورتر می‌شد.

عجب شبی یه امشب.

همه دارن می خندن.

همه می گن تبسم چه شوهر خوبی گیرش اومده.

تبسم هم لبخندی به پهنای صورتش به مهمان ها می زد.

داشت کیف می کرد که بالاخره لباس عروسی تنش کرده.

همه اونجا بودن جز دوستش.

شب شد.

همه رفتن خونه هاشون.

اینجا فقط دو تا موجود دویا هست.

مرد با نگاهی عاشقانه به دختر نگاه می کنه.

دختر یادش میاد که قبلاً هم کسی اینجوری نگاش کرده.

دختر لبخندی می زنه و تمام گذشتشو فراموش می کنه.

لباسشو در میاره و سعی می کنه که از گرمای بدن مرد لذت ببره.

چی شد.

چرا؟

دختر نتونست از گرمای بدن مرد لذت ببره.

دختر نتونست بیشتر از این نقش آدم های پست رو بازی کنه.

از سر شب تا حالا هزار بار به وجدانش گفته بود: خفه شو.

اما دیگه کم آورد.

یادش به تمام عشق بازیاش افتاد.

صورت دوست دخترش که از اول شب پیش چشمش بود، این بار دیگه خیلی پر رنگ شده بود.

دیگه دروغ بس بود.

لباسشو پوشید و مرد رو تنها گذاشت.

به مرد گفت که

چی گفت؟

هنوز کسی نفهمیده که اون شب چه حرفایی بین تبسم و مرد گذشت.

اما الان راحتہ.

مثل همیشه آغوش دوستش برآش گرمہ.

بالاخرہ تونسستن کہ از شر خونوادہ ہاشون خلاص بشن و برن بہ کشور دیگہ.

اونا یہ پسر کوچولو دارن و از زندگیون لذت می برن و بین مردمی زندگی می کنن کہ بہشون احترام می ذارن و حقو حقوق دارن.

پایان قسمت اول



## شیوه های هم‌آغوشی میان زنان

دو زن در رختخواب چکار ها می توانند بکنند؟ خیلی کارها.



می توانند هم را بغل کنند ببوسند ناز کنند با بازیچه های سکسی

Dildo با هم ور برونند، تن هم را تحریک به شهوت کنند، با دست و زبان

وارد تن هم دیگر شوند؛ سکس دهانی داشته باشند، Oral، یا سکس

معقدی، Anal، و یا ورود از راه کس. یکی از شیوه های لذت بخش،

مالیدن کس به تن آن دیگری است، Tribadism. می توانند نقش بازی

کنند و رویاهای جنسی خودشان را با همدیگر اجرا کنند و یا بگیرند توی

بغل هم بخوابند.

اولین بار و رها شدن از پرده ی بکارت همیشه با مقدار زیادی هیجان همراه است و یک چیز مسلم است که اولین هم‌آغوشی همیشه در

یاد می ماند. چیزهایی هست که دانستنش، اگر برای اولین بار سکس دارید یا برای اولین بار با زنی دیگر سکس دارید خوب است — این

چند نکته را به یاد داشته باشید:

تن خود را بشناسید. پیش از آنکه حتی به فکر تحریک کردن تن کسی دیگر بیفتید یاد بگیرید تن خود را تحریک کنید. یعنی خود

ارضایی. زمانی را با خود و تنها وقت بگذرانید و دست بمالید به خود و جاهایی در تن خود را بیابید که شهوت را بیدار می کند. همانجاها

در تن او هم شهوت را بر می انگیزد. یاد بگیرید به او بگویید که چه چیزهایی یا چه کارهایی شما را تحریک می کند.

اولین بار که سکس دارید مشروب نخورید. گاهی مشروب باعث می شود اولین تجربه ی جنسی آسانتر انجام شود اما از طرف دیگر اگر

مست نباشید کاری نخواهید کرد یا چیزی نخواهید گفت که بعداً پشیمان شوید.

رعایت سکس سالم همیشه لازم است. لزبین ها هم باید نگران بیماری های مقاربتی از جمله ایدز و اچ آی وی مثبت باشند. هنوز در میان

لزبین ها حرف زدن از سکس سالم زیاد رایج نیست، اما بسیار لازم است.

همه چیز با خیال بافتن شروع می شود. اگر می خواهید با زنی دیگر بخوابید مسلماً در خیال با او بارها خوابیده اید، در رویای خود چه

دیدید؟ او را مجسم کردید که شما را می اندازد روی تخت و هر کار دلش می خواهد با شما می کند؟ یا لخت شدید و در استخر خانه

(توی وان حمام) با هم در آب فرو رفتید؟ می گویند، قبل از اینکه بکنی باید فکرش را بکنی.

بازیچه های سکسی را این بار کنار بگذارید، وقت زیاد خواهید داشت که با این اسباب و آلات با هم ور بروید، بگذارید اولین تجربه ی عشقبازی تان تن به تن باشد.

عجله نکنید. با حوصله تمام تنش را دست بکشید. صاف نروید سراغ زیر شکمش. با حوصله لباس هایش را از تنش بیرون بیاورید. به پستان هایش دست بمالید. روی پوستش نفس بکشید. گلویش را ببوسید. شکمش را ناز کنید. لای ران هایش را ناز کنید. زیر زانوهایش را ببوسید. پشت بازویش را بو کنید. کفلش را ماساژ بدهید. انگشت هایش را بمکید. لخت شوید کنارش دراز بکشید. یک عالم کارهای اروتیک هست پیش از آنکه دست ببرید لای موهای کسش.

حرف بزنید. بپرسید چی دوست دارد. بپرسید از کارهایی که می کنید خوشش می آید یا نه. به او گویند کجا ها را دوست دارید دست بمالد. اگر کاری که می کند را دوست دارید، با نفس زدن، ناله کردن، به او بفهمانید که درست رفته است. توقع معقول داشته باشید. اولین باری که با معشوق خود وقت می گذرانید باید به شناختن تن او بگذرد و به چیزهایی که او را تحریک می کند. اولین بار ممکن است ارگاسم داشته باشید یا نداشته باشید. مهم نیست، مهم این است که با تن هم آشنا شوید، به هم نزدیک شوید، احساسات عاشقانه یا شهوت آلود خود را به هم بگویید.

### شیوه های مختلف کنش جنسی

گفتگو پیش از کنش جنسی و در حین سکس کمک می کند بدانید که چه کارهایی را نباید بکنید، دوست ندارد، و چه کارهایی را دوست دارد، و چطور تحریک می شود. با دستی که دستکش لیتکش روی آن کشیده اید، لبه های بیرونی کس را بازی بدهید، روی غضروف کلیتوریس را بمالید، انگشت و یا هر چار انگشت را به دوره ی داخلی کس بمالید تا آماده ی تماس با زبان بشود. وقت صرف کردن کلید لذت جنسی است، با حوصله پیش بروید، عجله نکنید، ارگاسم، با عجله میانه ی خوشی ندارد.

**Tribadism** تریبادیسم یعنی مالیدن دیواره ی استخوانی بالای کس **Clitoris** به کس دیگر و یا به اندام های دیگر شریک جنسی؛ با لباس یا بی لباس. به این کار قیچی هم می گویند چون تن دو زن طوری در هم می رود که امکان مالیدن هر یک به آن دیگری باشد و شکل قیچی را تداعی می کند. اگر کلیتوریس حساسی دارید، این شیوه ی تحریک غیر مستقیم را دوست خواهید داشت.

**Oral sex** زبان در تماس با و دخول در لب داخلی کس و یا با تحریک کلیتوریس ایجاد لذت می کند و باعث ارگاسمی سریع تر می شود. حتما از کاندوم زنانه که روی واژن پهن شده باشد شود، استفاده کنید تا تماس مستقیم بوجود نیاید. از شیوه های اورال سکس یکی شصت و نه است که دو طرف سر و ته و در حالتی که سر هر یک روی کس آن دیگری باشد قرار می گیرند، یا روی هم و یا دراز کشیده از

پهلو، و هر دو طرف می توانند در یک زمان به همدیگر لذت بدهند و اگر درست پیش بروند در یک زمان به ارگاسم برسند.

**Fingering** کف یک دست را روی لب های بیرونی کس شریک جنسی خود فشار دهید و رو به سطح شکمش بالا بکشید و با دست

دیگر همین کار تکرار کنید و ادامه بدهید. بعد با دو انگشت قسمت بالای لبه های داخلی را بگیرید و کمی بکشید و به دو طرف حرکت

بدهید تا کلیتوریس بدون تماس و غیر مستقیم تحریک شود. برای تحریک مستقیم کلیتوریس با انگشت سبابه روی غضروف را بمالید.

حرکات مداوم و یکنواخت گاهی به دلیل این که شدیداً تحریک کننده دردناک می شوند و بعضی از زنان حرکات متنوع را ترجیح می

دهند که ارگاسم را عقب می اندازد.

**Fisting** یا مشت بازی. هر چند اسم آن به نظر خشن می آید، اما عمل خشنی نیست، چار انگشتتان را دور شست می گیرید که دست

کوچک تر شود و فرو می کنید توی کس. هر چند کس قابلیت اتصاع زیادی دارد (سر بچه هم از همان جا بیرون می آید) باید با دقت

دست را فرو کنید. تن شریکتان باید کاملاً تحریک شده باشد که به آسانی از هم وا شود و لوبریکنت زیاد مالیده باشید تا لغزش دست به

داخل را ممکن کند. فرو کردن تمام دست توی گلوی کس می تواند به شدت دردناک باشد، به محض اینکه او احساس درد کرد باید صبر

کنید. در این مرحله تمام کنترل باید دست او باشد. حتماً لوبریکنت خیلی زیاد مصرف کنید و دستکش لیتکس به دست کنید که از

سرایت احتمالی بیماری های مقاربتی جلوگیری کند. اول یکی دو انگشت را فرو کنید و در همان حال کلیتوریس را با دست دیگر هرچه

بیشتر تحریک کنید. دستتان را تا می توانید جمع کنید تا کوچکتر شود. بند انگشت ها تماس به سطح پایینی کس، آرام دستتان را

بچرخانید و تو بروید. سخت ترین مرحله گذراندن بند انگشت ها، جایی که از پشت دست، انگشت ها به طرف کف دست خم می شوند،

است. اگر لازم شد لوبریکنت بیشتری مصرف کنید. اگر احساس درد کرد، صبر کنید. کمی چرخاندن دست به دو طرف کافی است تا

دستتان از استخوان واژن رد شود. تو که رفت دست خود به خود مشت می شود. دستتان را بیحرکت نگه دارید و بعد اندکی بچرخانیدش

به دو طرف و آهسته به تو و بیرون بلغزانیدش. هر وقت خواست صبر کنید، یا آهسته بیرون بکشید. در این شکل سکس، لذت او مهم تر از

لذت شماست، هر لحظه که خواست بازی را متوقف کنید.

**Rimming** تحریک حلقه ی مقعد. از روی کاندوم زنانه که روی حلقه ی مقعد پهن شده با سر زبان دوره ی حلقه را تحریک کرده و

زبان را به داخل سوراخ فشار می دهید. لیس زدن شاهراه بهشت (شکاف میان دو کیل) و مکیدن دوره ی سوراخ تحریک کننده و لذت

بخش است و می تواند پیش زمینه ی دخول مقعدی باشد.

**Anal Sex** دخول از راه کون، خطرناک است؟ نه، ولی اصولاً هر شیوه ای که در کنش جنسی به کار می برید باید با دقت و رعایت

بهداشت انجام شود. کون مثل کس به طور طبیعی لیزابه (Lubricate) ترشح نمی کند. حتماً مقدار خیلی زیاد لوبریکنت پیش از هر

دخول به دهانه و حلقه ی بیرونی و داخل گلوئی مقعد بمالید و در ضمن دخول، باز هم به این مقدار اضافه کنید. هر چند که بخشی از لذت دخول از راه کون با همان کش آمدن و ترک خوردن حلقه ی بیرونی حس می شود اما اگر دخول دردناک بود، ادامه ندهید. ایدز و اچ آی وی مثبت از راه دخول مقعدی به سرعت منتقل می شود و لازم است که حتماً موقع دخول دستکش لیتکس به دست کنید و روی بازیچه هایی که استفاده می کنید کاندوم بکشید. دیگر اینکه، بر خلاف کس، بخش داخلی کون به جایی ختم نمی شود، و چیزی که آن تو فرو می کنید ممکن است سر از توی روده در بیاورد، مواظب باشید.

حتماً قبل از سکس روده را تخلیه کنید و مطمئن شوید که آن تو تمیز است. موقع دخول، اگر بدن حالتی شبیه گشودگی و جمع شدگی دهانه ی داخلی مقعد در موقع تخلیه ی مدفوع را به خود بگیرد، بازیچه یا دست راحت تر فرو می رود، به همین خاطر حتماً لازم است که پیش از سکس از تخلیه ی روده و تمیز بودن ناحیه مطمئن باشید. بعضی ها تماس با مدفوع را دوست دارند، اما باید آماده ی این تماس باشند و شوکه نشوند. در عین حال در همه حال باید دستی که دخول می کند دستکش لیتکس پوشیده باشد و روی بازیچه ها کاندوم کشیده باشید. باکتری های بخش داخلی کون بیماری زا هستند، حتماً بعد از سکس تمام بازیچه هایی که استفاده کردید را، حتی وقتی رویشان کاندوم کشیده اید، با آب و صابون ضد عفونی کنید. مواظب باشید باکتری های داخلی کون به وسیله ی دست و بازیچه ها به واژن منتقل نشود.

یکی دو دقیقه قبل از ارگاسم به خلوت معروف است، زمانیکه معمولاً آدم دوست دارد ساکت باشد و فقط به خود فکر کند و به ارگاسم نزدیک شود. در این لحظه اگر ذهن مشغول ارتباط گرفتن با دیگری و یا لذت دادن به دیگری باشد، ارگاسم به عقب می افتد، یا اصلاً نمی آید.

## تحقیق دانشگاهی (۱)

وبلاگ کوچه به کوچه

سلام به همه

این دفعه مطلب مهمی دارم که میخوام هم لطف کنید هم کمی همت به خاطر خودمون!

آزاده یک دختر خانوم استریت هست که موضوع پروژه دانشگاهیشو از سخت ترین ها انتخاب کرد یعنی ما هوموسکسوال ها! این مساله

شاید طرفدار چندانی در دانشگاه نداشته باشه کما اینکه استادان مربوطه با دیده تردید این مساله رو زیر سوال بردند که تعداد

هوموسکسوال ها اصلا در اون حدی نیست که آدم بخواد وقتشو صرف تحقیق اونها بکنه!!! اما این خانوم با وجود همه بی رغبتی ها و

کمبود مرجع های تحقیقی و و هزاران مشکل دیگه عزمشو جزم کرده تا حداقل به جامعه دانشگاهی بتونه بفهمونه که ما ها

هستیم..اونقدر هستیم که باید دیده بشیم و بی تفاوت از کنارمون نگذرند!

خب اینجا نوبت ماست که با کمک کردن به ایشون به آدمهای دور و برمون حالی کنیم که ما واقعا کی هستیم. از همتون خواهش می کنم

پرسشنامه زیر رو با دقت بخونید و بهش جواب بدید. در وبلاگهای خودتون هم میتونید مطلب رو کپی کنید تا دیگرانی که نمی دونند

مطالعه کنند یا واسه دوستاتون بفرستید. جوابهاتون رو یا به صورت میل به من ارسال کنید یا اونهایی که با من در ارتباطند به دست خود

من بدن تا من بتونم اونها رو مرتب کنم و نتیجه رو برای آزاده خانوم بفرستم. امیدوارم نشون بدید که خودتون واسه خودتون اهمیت و

ارزش قائل هستید.

پاسخگوی محترم،

انجام تحقیقات واقعا علمی و فارغ از پیش داوری های مرسوم بسیار محدود و مشکل است. به همین دلیل بسیاری از موضوعات مورد

پژوهش قرار نمی گیرند، آگاهی مردم از خیلی مسائل تغییر نمی کند و از طرفی برداشت های غلط رایج می شود.

پرسشنامه ای که پیش رو دارید توسط دانشجوی رشته جامعه شناسی دانشگاه علامه طباطبائی تهیه شده و هدف آن بررسی وضعیت

اقتصادی-اجتماعی هوموسکسوال های مرد است. از این که برای زدودن برچسب های اجتماعی از این گروه، مرا یاری می دهید، صمیمانه

سپاسگزارم. در ضمن، در تحقیقات علمی، نیازی به ذکر نام نیست، پس لطفا نامتان را قید نکنید .

با تشکر

۱- سن: ... سال

۲- بالاترین مدرک تحصیلی شما چیست؟ ...

۳- وضعیت تاهل:

متاهل  مجرد  مجرد به علت فوت همسر  مجرد به علت طلاق  متاهل همراه با مشکلات خانوادگی  زندگی با همجنس  نوع دیگر (لطفا نام ببرید)

۴- با چه کسانی زندگی می‌کنید؟

با خانواده پدری  زندگی با یکی از والدین  زندگی با همجنس  زندگی تنها  نوع دیگر (لطفا نام ببرید)

۵- کجا به دنیا آمده‌اید؟

شهر..... روستا.....(اگر روستا، اسم نزدیکترین شهر را بنویسید)

۶- وضعیت اشتغال شما:  شاغل  غیر شاغل

اگر شاغل هستید، لطفا عنوان دقیق شغلتان بدون ذکر سازمان مربوطه را بنویسید:.....

۷- چند وقت است که متوجه همجنس‌گرا بودن خودتان شده‌اید؟ ..... سال

۸- به چه شکل فهمیدید که همجنس‌گرا هستید؟

بر اساس تمایلات جنسی خودتان  معاینه پزشک  نوع دیگر (لطفا نام ببرید)

۹- چه کسانی از این موضوع مطلعند؟ می‌توانید نسبت همه را قید بفرمایید؟

۱۰- اولین واکنش افرادی که از این موضوع مطلع شدند، چه بود؟

۱۱- واکنش خانواده‌تان (اگر مطلع هستند) نسبت به موضوع چگونه بود؟ کمی توضیح دهید.

۱۲- آیا دوستان همجنس‌گرا دارید؟  بله  خیر

۱۳- اگر بله، چه تعداد؟

۱۴- آیا همه از یک جنسند؟

۱۵- آیا فقط با دوستان همجنس‌گرایی که مثل خود شما هستند، معاشرت دارید؟  بله  خیر

۱۶- اگر بله، چرا؟

۱۷- دوستان همجنس‌گرای خود را از چه طریق پیدا می‌کنید؟

اینترنت  مهمانی  معرفی توسط دوستان دیگر  سایر موارد (لطفا نام ببرید)

۱۸- فرض کنید که در شرایطی، کسانی از همجنس‌گرا بودن شما آگاه شوند، حدس می‌زنید معمولا واکنش آن‌ها چگونه باشد؟

تعجب و دوری  مسخره کردن و ادا در آوردن  توهین  درک کردن شما و تطبیق دادن خودشان  فضولی کردن و

کنجکاوی بیش از حد  نوع دیگر (لطفا نام ببرید)

۱۹- آیا همجنس‌گرایان دارای رفتار خاصی هستند که آن‌ها را از دیگران متمایز می‌کند؟ کمی توضیح دهید.

۲۰- آیا همجنس‌گرایان دارای نشانه‌های خاصی هستند که آن‌ها را از دیگران متمایز می‌کند؟ کمی توضیح دهید.

۲۱- آیا می‌توانید در مورد میزان روابط جنسی‌تان در هفته به طور متوسط توضیح دهید؟ چند بار؟

۲۲- فقط با یک همجنس به طور مستمر؟ یا با همجنس‌های متفاوت؟

۲۳- آیا با جنس مخالف خود نیز در رابطه دارید؟  بله  خیر

۲۴- آیا در حال حاضر شریک جنسی مانند همسر به طور مداوم دارید؟  بله  خیر

۲۵- آیا به اینترنت دسترسی دارید؟  بله  خیر

۲۶- اگر بله، به طور متوسط روزانه چند ساعت؟

۲۷- در حال حاضر وبلاگ شخصی دارید؟  بله  خیر

۲۸- اگر بله، از کی نوشتن را در آن شروع کردید؟

۲۹- در هفته چند ساعت به وبلاگ نویسی اختصاص می‌دهید؟

۳۰- آیا تا به حال شده به خاطر همجنس‌گرا بودن مورد تبعیض قرار بگیرید؟  بله  خیر

۳۱- اگر بله، توسط:

والدین  در مدرسه یا دانشگاه  در محل کار  توسط پلیس  مقامات قضایی  سایر موارد (لطفا نام

ببرید)

۳۲- آیا تا به حال به دلیل همجنس‌گرایی زندانی شده‌اید؟  بله  خیر

۳۳- اگر بله، چند بار و هر بار به چه مدت؟

۳۴- آیا تا به حال مورد تجاوز قرار گرفته‌اید؟

۳۵- اگر بله، می‌توانید بگویید توسط چه کسی یا چه کسانی و کمی توضیح دهید؟

۳۶- آیا به خاطر هموسکسوال بودن تحقیر شده‌اید؟

۳۷- آیا تا به حال به خاطر هموسکسوال بودن به پزشک، روانپزشک یا روانشناس مراجعه کرده‌اید؟

۳۸- اگر سوال یا مشکلی در رابطه با همجنس‌گرایی برایتان پیش بیاید، چه می‌کنید؟

▪ به پزشک مراجعه می‌کنم ▪ در اینترنت دنبال پاسخ می‌گردم ▪ از دوستانم می‌پرسم ▪ سایر موارد (لطفا نام

ببرید)

۳۹- آیا تا به حال پیش آمده که به خاطر همجنس‌گرایی مورد آزار جسمانی (مانند کتک زدن) قرار بگیرید؟ □

بله □ خیر □ کمی توضیح دهید.

۴۰- تحصیلات پدر:

۴۱- تحصیلات مادر:

۴۲- شغل پدر:

۴۳- شغل مادر:

۴۴- آیا در خانواده شما کسان دیگری که همجنس‌گرا باشند وجود دارد؟ اگر بله، رابطه فامیلی خود را دقیقاً ذکر کنید.

۴۵- درآمد ماهیانه شما به طور متوسط:

۴۶- درآمد ماهیانه خانواده شما به طور متوسط:

۴۷- در حال حاضر در کجا سکونت دارید؟

شهر..... روستا.....(اگر روستا، اسم نزدیکترین شهر را بنویسید)

۴۸- آیا می‌توانید همجنس‌گرا بودن در ایران را ارزیابی کنید و بگویید شرایط زندگی یک همجنس‌گرا در جامعه ایران چگونه است؟

۴۹- جای چه سوال یا سوالاتی را خالی می‌بینید، اگر مایلید آن سوالات را قید کرده و پاسخ دهید.

از همکاری شما بی‌نهایت سپاسگزارم



## تحقیق دانشگاهی (۲)

پدرام پارسا دانشجوی جامعه‌شناسی است و از ما خواسته است که این پرسشنامه را منتشر کنیم تا بتواند تحقیقاتش را تکمیل کند. شما

می‌توانید پاسخ به پرسش‌ها را به آدرس [info@irqo.net](mailto:info@irqo.net) ارسال کنید

به نام خدا

این پرسشنامه که پیش روی شماست جهت انجام تحقیق دانشجویی می‌باشد. از شما خواهشمندیم کمال همکاری را مبذول فرمایید.

پیشاپیش از همکاری شما متشکریم

۱- سن .....

میزان تحصیلات زیردیپلم دیپلم کاردانی کارشناسی کارشناسی ارشد و بالاتر

۲- شما

۳- پدر

۴- مادر

۵- خانواده ام به من احترام می‌گذارند.

کاملاً موافقم نسبتاً موافقم بی‌نظر نسبتاً مخالفم کاملاً مخالفم

۶- خانواده ام نسبت به همجنسگرایی نگرش بدی دارند.

کاملاً موافقم نسبتاً موافقم بی‌نظر نسبتاً مخالفم کاملاً مخالفم

۷- اگر خانواده ام بدانند که من همجنسگرا هستم مرا درک خواهند کرد.

کاملاً موافقم نسبتاً موافقم بی‌نظر نسبتاً مخالفم کاملاً مخالفم

۸- خانواده ام از من راضی هستند.

کاملاً موافقم نسبتاً موافقم بی‌نظر نسبتاً مخالفم کاملاً مخالفم

۹- من در خانواده ام احساس امنیت می‌کنم.

کاملاً موافقم نسبتاً موافقم بی‌نظر نسبتاً مخالفم کاملاً مخالفم

۱۰- من نماز می خوانم.

همیشه غالباً بعضی اوقات به ندرت هیچ گاه

۱۱- من روزه می گیرم.

همیشه غالباً بعضی اوقات به ندرت هیچ گاه

۱۲- من به زیارت اماکن مذهبی می روم.

همیشه غالباً بعضی اوقات به ندرت هیچ گاه

۱۳- عمل همجنسگرایی با اعتقادات مذهبی در تضاد است.

کاملاً موافقم نسبتاً موافقم بی نظر نسبتاً مخالفم کاملاً مخالفم

۱۴- من ازدواج می کنم.

کاملاً موافقم نسبتاً موافقم بی نظر نسبتاً مخالفم کاملاً مخالفم

۱۵- من برای داشتن بچه علی رغم میل باطنیم ازدواج می کنم.

کاملاً موافقم نسبتاً موافقم بی نظر نسبتاً مخالفم کاملاً مخالفم

۱۶- ازدواج کردن با عمل همجنسگرایی مغایرت ندارد.

کاملاً موافقم نسبتاً موافقم بی نظر نسبتاً مخالفم کاملاً مخالفم

۱۷- دوست دارم مثل بقیه ی پسرها دگرجنسگرا بودم.

کاملاً موافقم نسبتاً موافقم بی نظر نسبتاً مخالفم کاملاً مخالفم

۱۸- دوست داشتم یک دختر بودم.

کاملاً موافقم نسبتاً موافقم بی نظر نسبتاً مخالفم کاملاً مخالفم

۱۹- حتی اگر جامعه مرا نپذیرد باز هم دوست دارم همجنسگرا بمانم.

کاملاً موافقم نسبتاً موافقم بی نظر نسبتاً مخالفم کاملاً مخالفم

۲۰- هیچ کس مرا درک نمی کند.

کاملاً موافقم نسبتاً موافقم بی نظر نسبتاً مخالفم کاملاً مخالفم

۲۱- من همیشه احساس تنهایی می کنم.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۲۲- در محیطی که همه دگرجنسگرا باشند احساس می‌کنم همه به من توجه می‌کنند.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۲۳- نیاز جنسی من تنها در رابطه با همجنس ارضاء می‌شود.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۲۴- تحت هر شرایطی برای برآوردن نیاز جنسی خود دست به عمل همجنسگرایی می‌زنم.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۲۵- حتی اگر جای مشخصی برای انجام عمل همجنسگرایی نداشته باشم، در هر جایی این عمل را انجام می‌دهم.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۲۶- اگر شریک جنسی کاملاً با معیارهای من هماهنگ باشد حاضرم برای ارضای او هر کاری انجام دهم.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۲۷- دوست دارم به همجنس خود از لحاظ عاطفی تکیه کنم.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۲۸- در رابطه میان دو همجنس، نیاز عاطفی معیار چندان با اهمیتی نیست.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۲۹- تنها می‌توانم با جنس مخالف رابطه عاطفی برقرار کرد.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۳۰- در رابطه با شریک جنسی ام دوست دارم که او به عنوان شریک زندگی ام نیازهای اقتصادی مرا تأمین کند.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۳۱- وضعیت اقتصادی مطلوب در کنار سایر معیارها، معیار با اهمیتی است.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۳۲- پسرها نیز مانند برخی دخترها می‌توانند از عمل جنسی خود پول به دست آورند.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۳۳- دوست دارم بیشتر وقت خود را با افراد همجنسگرا بگذرانم.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۳۴- اگر همزمان در دو مهمانی دعوت شده باشم اولویت را به آن مهمانی می دهم که افراد همجنسگرا در آن حضور دارند.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۳۵- اگر با مشکلی روبرو شوم سعی می کنم آن را با دوستان همجنسگرای خود در میان گذارم.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۳۶- با دوستان همجنسگرا به دلیل یافتن شریک جنسی در ارتباط هستم.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۳۷- حضور در میان دوستان همجنسگرا اعتماد به نفس مرا بالا می برد.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۳۸- تنها افراد همجنسگرا هستند که مرا به درستی درک می کنند، نه کس دیگر.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۳۹- حتی میان دوستان همجنسگرای خود احساس تنهایی می کنم.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۴۰- دوست دارم آن لباسی را بپوشم که سایر دوستان همجنسگرایم می پوشند.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۴۱- دوستان همجنسگرای من می توانند جایگزینی برای خانواده ام باشند.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۴۲- در میان دوستان همجنسگرا می توانم همانطور که می خواهم رفتار کنم.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۴۳- دوستان همجنسگرای من در تشدید رفتار همجنسگرایانه من مؤثرند.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۴۴- در انتخاب شریک جنسی ام، نظر دوستان همجنسگرایم مهم است.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۴۵- اگر رفتاری که مورد پسند دوستان همجنسگرای من نباشد، انجام دهم آنها مرا ترک می کنند.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۴۶- شخص خاصی در شکلگیری این رفتار در من تأثیر گذاشته است.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۴۷- رسانه ها (ماهواره، اینترنت و...) باعث آشنایی بیشتر من با شرایط و خودم می شوند.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۴۸- اختصاص برخی کانالهای ماهواره به همجنسگرایان می تواند بر نگرش مردم تأثیر گذارد.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۴۹- من بیشتر اوقات فراغتم را با ماهواره و اینترنت (برنامه های مربوط به همجنسگرایان) می گذرانم.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۵۰- از طریق اینترنت توانسته ام دوستانی همجنسگرا پیدا کنم.

کاملاً موافقم      نسبتاً موافقم      بی نظر      نسبتاً مخالفم      کاملاً مخالفم

۵۱- حضور شما در کدام یک از محیط های زیر بیشتر است.

گی پارتی      تجمع گی ها در کافی شاپ ها      تجمع گی ها در هتل ها

تجمع گی ها در پارکها      تجمع گی ها در خیابانها      منزل دوستان همجنسگرا

## 4 pieces by Hamzad

in to English: Saghi Ghahraman



www

.

hamzaad

.

blogspot

.

com

### In Praise of Fluidity of Your Voice

If only one could write the odor of your body down.

If only one could put to words the odor of your body and so the fluidity of the odor of your body, tied together the words and weaved them in to a dress of text, like the dress you're wearing today, the very dress that captured the odor of your body in and 'round all of it's wraps all it's wefts.

If only one could hang over the lines of this text, one by one the minutes you spent in the room and the wordlessness of the minutes— like wet laundry hanged on rows of lines.

If only one could write the melody of your voice; how odd, my name, called by you, contains such music such resonance it's fluid like spells, fluid like mantras. If only one could write the melody of your voice here.

### And

#### you were desirable

Yet there was no daylight yet. I put the tea tray down on the ground and sat on the foot of the bed, gazed at your lips; your lips, while you slept remained seductively ajar, lured me in to kissing. Slyly my eyes slipped over your naked torso, over your pale chest, gentle and heaving, left out of the blanket.

Your hand, hanging down of the side of the bed, with its blue green veins; chill was barred behind the windowpane. You stirred and the blanket slipped a bit lower, my heart leaped, lust billowed. There flowed the odor of the warmth of the tea and the repeating of your breathing.

I came closer and sat by you, put my hands on both sides of the pillow, lowered my head. What I wanted was the smell of your breath. Silently I whispered: *hey, morning's here!* Your eyes opened gently into mine; languid reeling dizzy. You were desirable so. I kissed your forehead, sat at the foot of the bed and gazed at you. You turned around and smiled. You said: *hi...*

### The Sailor

My man

My little man

Your fire

Your boyish fire – stretched like pain

all 'round the warps and wefts of my flesh —

is so relentlessly innocent

look how you're waving ocean-like over the cool of the sand

look how I'm dancing flag-like

on the rim of this cloudy ocean  
look how magician-like you are  
in me

my man  
my little man  
you're the Nova

our sorrow  
is the storm and the flood

and look how I do cruise ship-like

my man  
my little man

### **I Wear You on Me**

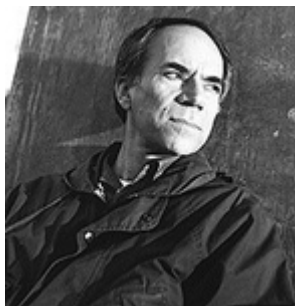
What I want is a sort of cool under the skin, kind of an edible exposure, like the air in a lost jungle where it has rained for a whole three days. A sort of portable jungle you could fold at night and put it under the pillow, pull it out in the morning and use it like a toothbrush.

What I want is a book in one thousand editions on how to hold the hands of the one you love while walking in vacant alleys on an autumn afternoon when it's cloudy with no rain.

What I want is a new religion, one without gods and saints and full of immeasurable miracles and blessings; a new religion to wear and be possessed.

What I want is a pack of anti addiction gums, to chew and get rid of the October fears.

What I want is your lips, the beauty mark. Sell `em. To me.



سالاد

سالادهای تو را دوست دارم  
در آن کاسه ی بزرگ بلورین  
با بچه کاهوها و گوجه های گیلای اش  
که از فروشگاه "کاسکو" می خری  
و گاهی با پیازچه هایی مخلوط می کنی  
که من از چارشنبه بازار می آورم  
به دوستانم خواهم گفت:  
"شاید روغن آن را  
از زیتون زارهای بادخیز منجیل می آورد  
یا در آلبیمویش چیزی می ریزد"  
آنها به یاد نمی آورند  
آن دستهای کوچک را  
که یک روز شیشه ی شیر را به زحمت می گرفت  
و امروز این کاسه ی بزرگ خوشرنگ را  
برای من  
سر پیشخان آشپزخانه نهاده است

۱۱ نوامبر ۲۰۰۶



"من گنگ خوابدیده و عالم تمام کر "  
مولوی

اینک به پایان شب نزدیک می شویم  
بی گفت و گو یا درخشش نگاهی  
گرد و خاک روز فرو نشسته  
و همه ی شهر به خاموشی گراییده  
و تو در بستر خود تنها مانده ای  
پسرت در اتاق مجاور خواب می بیند  
و کلماتی را گنگانه بر زبان می آورد  
فردا به اردوی تابستانی می رود  
و تو می خواهی که در نبود او  
مثنوی را از سر تا قچه برداری  
و دیگ و دیگچه را آویزان کنی  
شعله ی اجاق را فرو کنی  
پنج روز، روزه ی آب بگیری  
و آن چه را که در انباشتن تن به دست نیاورده ای  
در پالایش آن جستجو کنی  
او کولبار خود را بسته  
و در کنار در گذاشته  
کفشهای کتانی اش در تاریکی می درخشد  
و تو از خود می پرسی  
دارد خواب چه را می بیند؟

۱۴ اوت ۲۰۰۳

من فرزند بتول اخوت و ابوتراب نفیسی هستم و در سوم اسفند ۱۳۳۰ در اصفهان به دنیا آمدم با عینکی بر چشم و ته مدادی پشت گوش. این بود که پریان الهام سر ذوق آمدند و جوهر قلم خود را در دهان من چکاندند. اولین شعرهایم در "جنگ اصفهان" ۱۳۴۴، "جزوه‌ی شعر" و مجله‌ی "آرش" ۱۳۴۵ چاپ شد. در ۱۳۴۸ نخستین کتاب شعرم "در پوست ببر" از سوی انتشارات امیرکبیر درآمد، و در ۱۳۴۹ نخستین اثر تحلیلی‌ام "شعر به عنوان یک ساخت" به کوشش هوشنگ گلشیری منتشر شد. در ۱۳۵۰ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان "راز کلمه-ها" را چاپ کرد که جایزه‌ی بهترین کتاب سال برای کودکان را برد.

در دهه‌ی ۵۰ با نام مستعار قلم و قدم می‌زدم: "نقدی بر فلسفه‌ی اگزیستانسیالیستی سارتر"، "بهره‌ی مالکانه در چین"، "تکنگاری بلوک کراچ اصفهان"، "عشق پرولتری" و "حزب جمهوری اسلامی با دو شمشیر زنگ زده: آخوندسالاری و سرمایه‌داری دولتی". در ۱۳۶۲ پس از تیرباران همسر اولم عزت طبائیان و برادرم سعید از راه ترکیه به تبعید آمدم و در ۱۷ مه ۱۹۸۴ وارد لس آنجلس شدم. از آن پس هشت مجموعه‌ی شعر "پس از خاموشی"، "اندوه مرز"، "شعرهای ونیسی"، "سرگذشت یک عشق"، "کفش‌های گل‌آلود" (به انگلیسی)، "پدر و پسر" (جداگانه به انگلیسی و فارسی) و "آهوان سم‌کوب"، و همچنین چهار کتاب تحلیلی "در جستجوی شادی: در نقد فرهنگ مرگ-پرستی و مردسالاری در ایران"، "نوگرایی و آرمان در ادبیات فارسی: بازگشت به طبیعت در شعر نیمایوشیج" (رساله‌ی دکترای زبان انگلیسی)، "شعر و سیاست و ۲۴ مقاله‌ی دیگر" و "من خود ایران هستم و ۳۵ مقاله‌ی دیگر" از من به چاپ رسیده است.

مدرک لیسانس خود را در رشته‌ی "تاریخ" از دانشگاه تهران و درجه‌ی دکترایم را در رشته‌ی "زبان‌ها و فرهنگ‌های خاورمیانه" از دانشگاه UCLA دریافت کرده‌ام. یکی از دو ویراستار "نامه‌ی کانون نویسندگان ایران در تبعید" و صفحه‌ی شعر مجله‌ی "آرش" چاپ فرانسه، و همچنین یکی از همکاران نشریه "شهروند" چاپ کانادا و از بنیانگذاران نشست‌های ادبی "شنبه" در لس آنجلس هستم.

با پسرم آزاد که در ۲۸ آوریل ۱۹۸۸ زاده شد، در غرب لس آنجلس زندگی می‌کنم، جایی که شهرداری بندی از شعر "آه لس آنجلس" مرا بر دیواری در Venice Beach حک کرده است. مدتهاست که دیگر عینک نمی‌زنم و از مداد استفاده نمی‌کنم، اما هنوز به لطف پریان الهام چشم دوخته‌ام. نشانی من این است:

[majidnaficy@yahoo.com](mailto:majidnaficy@yahoo.com)



بابا مرد، بیا بکنیم.

خوش حال بودم که زحمت کشیده بود و کون اش را لیسیده بود و خوش حال تر از این زحمت کشیده و آدرس من از نوک قلم او بر کاغذ نوشته شده بود و دل خور که زحمت نکشیده بود تا کارت را تو پاکت بگذارد و مادرم داشت صداهایی از گلو بیرون می داد که همین الان است که زبانش پس قفا برود. ائمه از درون چشم هاش با نفرت نگاهم می کردند.

- می روم سیگار بخرم. (گفتم)

اثر انگشتانش را بر کارت دیدم. بوییده بودم. از شیشه ی کوچک عطر درون گنجه ش بیرون کشیده بود. جاش را می دانستم. پدرش هم جاش را می دانست. وقتی به او تجاوز می کرد. از کون. به زمان رکوع و سجود.

- زود بیایی. (گفت)

و می دانستم که دروغ گفتن بد نیست. می دانستم که کون خودش هم فرش های مسجد را به اندازه ی کافی گرم کرده است. ائمه از این خبر داشتند.

آخوند بر منبر با انگشتانش رو به دیوار اشاره می کند. هر کسی این را می داند. شهیدان حامی زنده گانند.

- پول همراه ببری. (بلند گفت)

ائمه ی اطهار. باکره گانی که باردار می شوند. مادر مرا می شناسد. پدر لب و لوجه ش را لیس می زند. و من می دانم که چه می کنم. (گفتم که خیالش راحت باشد و هم زمان خیالش را ناراحت کردم).

- همان گونه که هستی بیا -

من از خط خارج نمی شوم. کسی از خط خارج نمی شود.

مرا وقتی دلی بود. دلی بود. آی دلی بود.

سکوتی در می گیرد که دل خور کننده تر از شکستن هر غروری است - آرامش درونی م سرایت کننده است - بله ...

ویروس پیش و پیش تر می رود. همه کسی مثل هم است. صداقت. ارزش های سنت شده. نه مزخرف گویی و نه پرت و پلا.

خواندن روزنامه ها. حرکتی به آرامی و نرمی حلزون.

- منومی زنه (بچه ی اول)

- باز شروع کرد (بچه ی دوم)

بچه ها به مردم حمله می کنند. مادر زمین نگاه می کند. از بچه ها متنفرم (این را می دانم). فکر کن که من واقعیت محض ام. به کارت پستال ها نگاه کن. به او فکر کن. به گاییدن فکر کن.

- حالا لازمت داریم -

منتظرم بود، با شادی آشنایی در چهره. نوری مثل رنگِ روغنِ زردِ دورِ سرِ ائمه در چهره نگاری های قهوه خانه ای.

- خوشحالم که / اومدی (حرف دلش را نمی زد)

یکی می رود و دیگری می آید (و من باید دیگری باشم)

- لازمت دارم (حرف دلش را نمی زد)

روی گوگردِ چوب کبریت ایستاده بود. کسی که بر روی آن ایستاده باشد می داند جرقه چیست. کسی که او را لمس کرده بود می دانست گرما چیست. آتش به جانِ هر دوشان می افتد.

- می خوامت (من گفتم)

و مرا سوی خود کشید. همه ی آن چیزی را چشیدم که مادر هشدار داده بود. وحشی ترین تخیلاتم. کابوس هام. دوزخ و قدیسینِ خشمگین. ائمه با بوی گلاب و عطر شابدولعظیم.

پناهم داد. آرامش به نومیدان بازگشت.

و بر بستری از واژگان دراز کشیدیم.

آن جا - همان جا - پوست انداخت. منتظر ماندم.

یک ساعت.

و بستری بود آشفته.

به همه چیزی که نگاه کردم تو را دیدم که مثلِ خودت بودی (به نرمی دروغ گفت) مثلِ کبریت که راست شده است (این راست بود) مثل شهوت و شورت که می خواهد مرا در بر بگیرد و من هم به او چسبیده ام.

- ادامه بده

منو بکن

می‌کنمت

آره آره بیا آره تندتر تندتر بازهم بزن بزن یه بار  
دیگه نه صدبار ده بار پس سه بار می‌کنمت بکن منو بکن

نوازش هام نوازش های نرم و شیرینم چهره ی افروخته م جهان گرم و جادویی و پیچیده جهان سانسور شده ی کتاب  
های مقدس خوش بختی م در لمس هر چیزی که بخوام خوش بختی م در میان او بودن  
گریستن گریستن گریستن

چه اشتباهی کرده ام؟ (با نگاه کودکی که مچ اش را گرفته اند پرسیدم)

خودم را از درونش بیرون کشیدم

چیزی نیست (گفت) دارم بهانه می‌گیرم. چشم هاش مثل بلور بود، حالا شیشه ی مات. لرزش گونه هاش صورتی گونه

هاش گرمای دست هاش ادامه بده (گفت) منوبکن. بگا آره آره بکن آره بکن تو

هرجا که دلت می‌خواد آره آره بگو دوسم داری بگو من

خاصم آره؟ خاصم خاصم آره آره ادامه بده یه چیزی

بگو بگو اووووه نیگام کن نیگام کن ....

به آرامی درختی در او کاشتم لرزه را در آخرین نقطه ی درونش حس می‌کردم قطره ی باران که از درخت می

چکید خواب رفتگی و رخوتی دل چسب لرزه ای بر تن درخت

احساس ابر بودن آه از نومییدی نفس زدنی توفانی آبشار صورتی گونه هاش سرخی لب هاش باز شدن پنجه

هاش

- کار بدی می‌کنم؟ (با احساسی از توهین شده گی گفتم)

سر تکان داد که نه مثل کشتی در آب تکان می‌خورد با خشم فریاد زد

- ایمانت کجا رفته؟

خشک شدم و شل.

- مرد. او مرد. -

به او صلح جاودانی پیش نهاد کردم و دروازه های بهشت را شرح دادم و گفتم که فرشتگان پرندگانی هستند که ناف دارند و از

جوی های شراب گفتم و از ابرهایی که هرگاه بخواهی می بارند.

- نمی خواهم بشنوم

هق هق اش مثل تلمبه ی دوچرخه بود

تنش تکان می خورد

- دیگر چیزی احساس نمی کنم

و آن وقت دکمه ها را دیدم - دکمه هایی را در درونِ چشمانش در دهانش در دستانش و پرسیدم که چه

گونه نمی تواند حس کند؟

- می خواهی دوباره بکنمت؟ (دیگر شوری نداشتم) پس بگذار لمست کنم (او گفت) و آن وقت آن چه را که باید، دانستم.

حقیقت را می دانستم. پرسیدم آیا پدرش مجسمه ساز بوده و این که چه گونه می توانست تحمل اش کند.

فکر کردم پدرش خدا بوده که از درونِ آب کثیف و بدبو سر درآورده. گفت که ازش متنفر بوده و این که گورش باید زندانش باشد.

چاله ای تا در آن بگنجد. فکر کردم که او هم حقیقت بی خدایان را می شناسد

نمی توانم فراموشش کنم (گفت) نمی توانم دیگر حسش کنم و دست بر سینه م گذاشت و هلم داد و هم زمان ملافه را کنار زد.

مثل تندیس چوبین ایستاده بود

لباس سیاهش را پوشید

سیگار را به سویم پرت کرد

و گفت که مرا می شناسد.

جون ۱۹۹۹

کوشیار پارسی

از سال ۱۹۸۵ در هلند زندگی می کنم. فارغ التحصیل رشته تاریخ هنر از دانشگاه آزاد آمستردام، هلند. استاد زبان و ادبیات پارسی در دانشگاه لیدن، از

سپتامبر ۱۹۹۰

کتاب های منتشر شده: خسته خانه (اندیشه آزاد، سوئد) - زمانی عاشق بودم (باران، سوئد) - خواب پلنگ آبی (باران، سوئد) - رویا خوابش نمی برد و

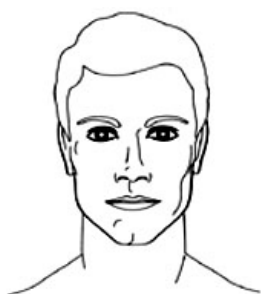
بازی (انجمن بهروز، پاریس) و چند مجموعه داستان و رمان منتشر نشده از جمله "شه چهر" و "بوسه در تاریکی".

برگردان آثار داستانی و شعر جهان به پارسی و نیز برگردان آثار شاعران و نویسندگان از پارسی به هلندی. از جمله "در سکوت ماه"، گزیده ای از

شعرهای روشنگ بیگناه که در ماه نوامبر ۲۰۰۶ منتشر شد. برگردان رمان "در ستایش نامداری" از ماریو وارگاس یوسا. برگردان رمان "علی و نینو" از

قربان سعید. برگردان "تک گویی واژن" از ایوانسلر.

بازگشت به فهرست



الان که نشسته ام و باد به کمرم می خورد، از نخستین روز این سلسله اتفاقات چیزی نزدیک به یک سال و نیم می گذرد. شاید برای روایت بسیار دیر باشد اما گاهی اوقات این راوی نیست که تصمیم می گیرد، اختیار راوی دست احساساتش است و احساساتش خارج از هرگونه اصول و منطق راه می برندش.

یک روز پاییزی بود. هرچند بحث از همان روز شروع نشد، جرقه هایش را خیلی قبل در سینه ام زده بود. درست در آن بلوای بیماری روانی خواهرم پای این پسرک به زندگانی من گشوده شد. آشنایی دوردوری که به دست دادن سر انگشتی می انجامید و بس، ناگهان در این چند روزه ی پی در پی جای خود را به دوستی نسبتاً گرم و صمیمی داده بود. من، نیمه و نصفه علت این دوستی را می دانستم. در آن بلوای سخت و طاقت فرسا، درست زمانی که خواهرم هر روز ساعت ها را به داد زدن می پرداخت و من ساعت ها را به گریستن از ترس آبروی خویشتن، وجود ضعیف من، به وجود ضعیف تر او آشنا شده بود.

به لطف درگیری های توی خانه مان من آنقدر تند شده بودم که سعی نمی کردم احترام کسی را نگاه دارم، از این رو با پسری که دوست صمیمی ام محسوب می شد به کلی بهم زده بودم. بی هیچ دوستی و آشنایی روزها را در حیاط مدرسه به گردش های بی هدف و نگریستن به شادی پسران بعضاً خوش تراش و زیبا می گذراندم. او نیز به اجبار کمی زمان، کتاب به دست در حیاط قدم می زد. نمی دانم یک لحظه نگاه من روی او سنگینی کرد یا نگاه او روی من. فقط شنیدم که کسی از میان ما سلامی کرد و نشست.

سخن خاصی رد و بدل نشد؛ توصیف هجو بودن درس ادبیات، و حماقت دبیر آن. اما در این میان چیزی که کمی مرا خوش آمد بوی نسبتاً خوب تن این نوجوان بود. آن روزها آنچنان مست بودم که به فردا و پس فردای تن این پسرک فکر نکنم. داشتن یک دوست جدید، با عطر تن جدید، و با چهره ای نسبتاً زیبا برای آن روزهای دردآور شفای عاجل بود.

به هر علتی که خودش می داند راه مان یکی شد از آن به بعد. توی راه کم کم روی ما به هم باز شد. شاید هیچ چیز در آن روزها به اندازه ی شعف یافتن این دوست پسر مرا در گذراندن آن ساعت ها یاری نرساند. کمی دیرتر رفتمان به کسی بر نمی خورد آن روزها. خانه ی ما که آنقدر غم بود که نبودن من را غم پر کند. خانه ی آن ها هم ...

بلند می شوم و می روم پلیور می پوشم ، اینجا کمی سرد است. خودم شوقاز را خاموش کرده ام. دوست دارم به افتخار گردش فردایم ، امشب نسیم توی اتاقم تفریح کند.

آن روزها به امروزها فکر نمی کردم. آن موقع مهم این بود که من بیرون جهنم خانه مان یک پسر خوش بو را تسخیر خود کرده ام و همه جا با او هستم. همن بس بود. حس می کردم این دوست جدید را خیلی دوست دارم. کم کم جای خالی خاطره های اروتیک را در دوستی مان حس کردم اما مهم نبود این جای خالی. ما مانند دو دوست قدم می زدیم، گاه و بی گاه به هم زنگ می زدیم، بعضی مواقع به نحو دوست داشتنی ای دست هم را می گرفتیم. با هم احساسات رد و بدل می کردیم. اما دوباره کابوسِ تشنج به میان آمد.

یک روز که مثل همیشه سرگرم دستان و سخنان هم بودیم کسی برایش خبر آورد که چند تن از دوستان قدیمی اش پشت سر دوستی مان حرف هایی می زنند؛ حرف های نه چندان خوشایند ...

نمی دانم به نفع مان شد یا به ضررمان، اما گفته بودند میان او و من چیزهایی شهوانی در جریان است و او کمی از این حرف ها ناراحت بود. سر صحبت که باز شد دیدم آنقدر برای من ارزش قائل است که نخواهد به خاطر این گفته ها رابطه اش را قطع کند.

یاد آن روزها با ذهنم کلنجار می رود. یادم می آید که به او گفتم، شاید اهل این چیزها باشم، ولی با دوستان نزدیکم نه ... شاید کمی جا خورده، شاید هم نه ... گفت میان دو دوست نزدیک این اتفاقات حریم شکن است. چه کسی فکر می کرد الان تشک من بوی او را ذخیره کند. ما؟ دست بندی که به عنوان نشانه خریدیم را نگاه می کنم روی میز. پلیورم اینجا را گرم تر کرده است. بوی نسیم می آید اینجا، چیزی میان بوی او و چای.

تجربیات آن روزها را بدون هیچ برخورد خاص فیزیکی گذراندیم. چیزی شبیه داستان های رمانسِ رؤیایی. دوستت دارم های فراوان میان من و او رد و بدل شد. بوسه هایی از گونه هامان به یکدیگر هدیه کردیم اما جرئت جلوتر رفتن از این محدوده نبود؛ محدوده محدودی شعر سهراب بود و هوموفیلیا. قشنگ ترین دوران این ارتباط ...

کتاب فیزیکم روی تخت، امروز برایش چند مساله فیزیک حل کردم. بیرون صدای سکوت می آید. عکس های همآغوشی دو زن، که ضمن نوشتن نگاهشان می کنم، تحریک کرده اند مرا. موهای سرخ یکی و خواهش پاره کردن پیراهن دیگری. ما پریم از این خاطره ها. خواهرم هنوز هم داد می زند.

نمی دانم کجای شعر سهراب بود که به لبان هم رسیدیم. فکر می کنم در شور و حال نمایشگاه کتاب بود. من شیفته و دیوانه ی کتاب و او نیز. من خواننده ی آثار گسترده ی افلاطون، مارکس، راسل و ... او خواننده ی آثار جبران، بوبن، و خیلی های دیگر که در بلوای نیستی دنبال خدا می دویدند. این برای به شمع آمدن ما از آن کتاب های بسیار کافی بود. کنار این شمع ها، در مسیر خانه مان ابراز علاقه ی من به او چیز نامتعارفی نبود. خیلی ساده هم را بوسیدیم. نه به هدف خاصی، فقط بوسیدیم.

دیشب که خوابیدم انگار سراسر شب ذهنم درگیر این خاطرات بود. صبح که پا شدم هنوز خوابیده بودم. تمام شب داشتم به این اتفاقات



فکر می کردم. خوب و بدش تفکیک نکردنی است.

می گذراندیم با آرامش آن روزها را. البته آرامشی آمیخته با رنج های شخص خودمان. من هر روز در خانه چندین بار تصمیم می گرفتم خواهرم را بکشم. و او ...

سال درسی مان داشت به پایان می رسید. من کم کم قبول کرده بودم که سرنوشت من، یا شاید سرنوشت ما چیزی شبیه به این است. استیصال همجنسگرایی و همجنسخواهی، آمیخته با طول درمان بیماری اش، آن روزهایم را خیلی به هم ریخته نموده بود.

امتحانات داشت به آخر می رسید، روزی رسید که به شوخی به او گفتم سال دگر را باید به مدرسه ای دخترانه برود و آنجا ثبت نام کند.

یادم می آید گفت نکند شک داری که من پسر. من هم گفتم، آری. دستم را که طبق منوال گذشته در دستش بود ناگهان به سمت

شلوارش برد و مرا به لمس برآمدگی جلوی شلوارش مجبور کرد. من که از حضور چنان چیزی مطمئن بودم اما اطمینان کامل حاصل

کردم. گویا خواهان مقابله به مثل بود. من مقابله به مثل کردم. حضور دستانش کنار نقطه ای حساسی از بدنم، تجربه ی جالبی بود.

شاید نکوتر بود میان دو مرد کار به این جا نمی کشید. الان که دارم آب می نوشم، و صدای خراش دار جیمز هتفیلد را با جمله ی **Are**

**We the People** گوش می کنم ، به یاد همه جای بدنش هستم. ما دو دوست بودیم. اینجا کجاست؟ تخت من؟ تن عریان تو؟ چه

زیبا و معصوم انزال می شوی پسرک. ما هر دو جوانیم. جوان تر از اینکه بخواهیم وحشیانه انزال شویم.

دوست دخترش را دیدم، سه روز پس از آن واقعه، براننده اش نبود، اما دختر خوبی بود، بوی خوبی هم داشت. هرچند در مقام مقایسه

خود را برتر از او می دانستم، اما من یک مرد هستم. هرگز خشونت من با اعضای رمانتیک تن او قابل مقایسه نبود. نمی دانم، آن ساعتی را

که من و دوست دخترم، او و دوست دخترش در قهوه و شکر خودمان شناور بودیم، من به این می اندیشیدم که جای این دو نفر در زندگی

ما چیست، یا جای ما توی زندگی آنها. یا جای ما توی زندگی ما. یادم می آید دوست دختر من همیشه وقتی دو هفته از آخرین دیدارمان

می گذشت و دیدارمان تازه نمی شد، پشت خط تلفن برایم شاملو می خواند و گریه می کرد. جای من توی دل این دختر؟ جای او توی

دل من؟ استیصالی لمس ناشدنی بود.

مادرم پا برهنه می دود داخل اتاق ، نوشته را جمع و جور می کنم ، او ناراحت می شود . چند ماهی هست که فکر می کند کس دیگری را

مرحم اسرار خودم کرده ام . اشتباه می کند . من دیگر از اسرار خودم می ترسم . هنوز به دوست دخترم نگفته ام . هنوز به دوست

دخترش نگفته است . هنوز به هیچ کس نگفته ایم . هنوز هیچ کس به ما نگفته است . چرا این البوم حضرت خشم را اینگونه تنظیم کرده

اند ؟ می دانی الان دارد چه می خواند ؟

**And she holds my hand , And I lie to get a smile**

فکر می کنم در همین روزها بود که بیماری خونی من با آن آزمایش لعنتی بیرون آمد. حس خاصی نداشتم. من بیمار بودم. شاید مرگم

نزدیک بود. شاید هرگز هیچ مشکلی پیش نمی آمد. باز هم هیچ حسی نداشتم. وقتی به او گفتم بلند داد زد، چرت می گویی. خندیدم و

گفتم نه، احتمالش زیاد است. آن لحظه ترسید. نمی دانم برای خودش یا برای من؟ اما ترسید. می گذاریم به حساب من.

تصمیم گرفتم پیش بروم. من قرار بود بمیرم، چه احتیاجی بود که از قوانین خاصی پیروی کنم. شب روز سوم مرداد یک بسته قرص را

درون ظرف ریختم و تک تک به خورد خواهرم دادم. قرار بود بمیرد. نمرد. دو بار شست و شوی معده اش، و بعد یک هفته فرار از خانه

مان. دومی را من مرتکب شدم. می دانستم دیگر کسی چشم دیدنم را ندارد. خواهرم داشت بهتر می شد. شاید من باعث این شده بودم که

پس از آن مرگ کوچک، بالاخره زنده شود. شب ها را پیش مادربزرگم می ماندم. او قبولم کرد.

پس از یک هفته شبی حس کردم مادرم دارد نوازش می کندم. بیچاره پیر شده بود. آمده بود خانه ی مادر بزرگم، می ترسید؛ از اینکه من

نپذیرم. من بیچاره، کسی نبود که بخواهد مرا بپذیرد.

یادم می آید بعد از آن یک هفته ی کدایی که پیش او رفتم، بدجوری گریه کردم. با نگاه اول گفت چیکار کردی. وقتی داستان را برایش

تعریف کردم، از وضع و سر و حال من فهمیده بود که دروغی در کار نیست. فقط نگاه کرد و بعد، با عصبانیتی مهربانانه گفت، چقدر تو

احمقی، این چند روزه کجا بودی؟ گفتم کجا بودم. یادم است دستم را گرفت و گفت بیا برویم خانه ی ما. نپذیرفتم. اما قبول کردم فردا را

با هم بگذرانیم.

شب تاریکی است. امروز دیدمش. اما نه به چشم گذشته. مدتی است که کرختی خاصی مرا فرا گرفته است. حالا او مرا دوست دارد و من

به او عادت کرده ام. درست برعکس روزهای قبل.

فردایش به خانه شان رفتم. یک دنیا محبت را در پاکتی سیگار و دو شیشه ماء الشعیر خلاصه کرده بود. یادم نمی آید چند نخ سیگار

کشیدم. فقط به یاد دارم که لباس تن هیچ کدامان نبود. شاید خواسته بود مرا در آن ساعات سخت، سخت دچار بودنش کند. نمی دانم.

هنوز بوی سیگار های آن شب اینجاست. توی دماغم. مزه ی ماء الشعیر هم آنجاست. روی لبانش.

خواهرم از آن پس از من می ترسید. از آن پس روزی دوازده ساعت را در خانه بودم که هفت هشت ساعتش را می خوابیدم و سه ساعتش

را درس می خواندم. دوردور شنیدم که خواهرم تصمیم داشته است از من شکایت کند و پس از کش و قوس بسیار مادرم او را راضی کرده

بود تا کوتاه بیاید. بیچاره می ترسید مرا به کانون ببرند.

ازدواج کرد. با خواستگار اصلی اش. من به عروسی اش نرفتم. در بیست سی قدمی عروسی اش ایستادم و تا صبح کتاب خواندم. زیر نور

تابلوی تالار. برای ازدواجش خیلی ها آمدند. هیچ کس با من دست نداد و رو بوسی نکرد. فقط او بود که می دانست آنجایم. بی دعوت آمد

و زیر همان نور ساده، بوسه ای از من ربود و بعد از ربع ساعتی رفت.

دیشب به خانه مان آمد. نمی تواند قبول کند که الان یک سال است با هم صحبت نمی کنیم. گاهی یادش می رود و می آید سمت من. اما یاد می کند. تف می کند و می رود. اگر شوهر نداشت ، دوباره قصد جانش را می کردم. مادرم عامل بازدارنده است. بیچاره انگار هیچ چیز به یاد ندارد.

ماه های متمادی زیر آزمون های مختلف پزشکی بودم و در آخر پاسخم رسید. بیماری در من فقط در حد ناقل وجود داشت. ترمیم آن راحت بود. یادم می آید دکتر مرا کنار کشید و گفت آیا تا به حال با کسی خوابیده ام؟ کمی این دست و آن دست کردم و گفتم بله. گفت با انزال هم همراه بود؟ گفتم بله. گفت بیارش ببینم. گفتم آخر ... گفت اگر فاحشه بوده است، مهم نیست. گفتم نه فاحشه نبوده است. اصلاً زن نبوده است. یادم می آید دکتر لحظه ای فکر کرد و بعد گفت چه جوری؟ ملتفتش کردم که میان ما چه گذشته است. فقط نگاهمان کرد و بعد گفت خوبه، حتماً لایق هست که چنین بدنی رو در اختیارش گذاشته ام. و به من گفت که بیاورمش.

وقتی به او گفتم که برود خندید و گفت، بی خیال، هر چه از دوست رسد نیکوست. اما مطمئنم که برای آزمایش زودتر از این ها اقدام کرده بود. جواب منفی بود. گذشت هر چه بود.

یک روز درست توی بغلش، تلفنش زنگ زد و شنیدم که کسی گریه می کند. صدای شکسته ی مادرم بود. گفته بود عماد بیا، سهراب جان داد. از بغلم بی اختیار بلند شد. هر چقدر گفتم عماد چه شده است، دیدم میان ترس و استیصال می گرید و می گوید زنگ زده اند می گویند تو مرده ای.

گرم گرم بودم. سال ها بود که گرما را اینچنین حس نکرده بودم. سردم بود این همه سال. خواهرم بالاخره دیروز بعد از حمله ای عصبی به خودش جرأت داده بود و با چاقو سینه ی مرا شکافته بود. خون گرم من روی تخت من روان بود. بوی خون من، دست مادرم. بوی تن عماد.

شنیدم، در میان مرگ و زندگی که معلق بودم، مادرم قسم می خورد که حکم اعدام خواهرم را می گیرد. من مرده بودم. در روز سی شهریور، درست سه ساعت قبل از آنکه عماد خواب هم آغوشی اش را با من ببیند.

مادرم تا به ابد اتاقم را همین گونه نگاه داشته است. عماد برای همیشه از آن مدرسه رفته است. هر پنج شنبه می آید و ساعاتی را با مادر من می گذراند. خواهرم ، به علت عدم ثبات روانی اش اعدام نشد. اما طلاقش دادند. راست یا دروغ می گویند عماد سه هفته است نیامده . مادرم معتقد است او نیز مرده است. بیچاره مادرم ، صبر ایوب دارد .

بیست و سه - بیست و پنج آذر ، تهران - ۱۳۸۵

بازگشت به فهرست



عبدالواحد بن علوان گوید: جوانی با جنید اندر صحبت بود هر گاه که چیزی بشنیدی از ذکر بانگ کردی. روزی جنید گفت: اگر نیز چنین کنی صحبت من بر تو حرام گردد. پس از آن چون چیزی شنیدی صبر می کردی و تغیر در وی همی آمدی و از بن هر موی قطره ای آب دویدی، روزی چنین برخواند بانگی کرد و بمرد.

در زمان بودن هم سرشت گفتن از او حکایت جنید بود و جوانک. در زمان نبودن اش افسوس که جز بانگی و مرگی نمی پاید. با امید به ماندن هم سرشت

این سطور رقم می خورد و آن مویه بر رفتن و ضجه بر بازگشت نیست که نگاهی به ظهور یک پدیده ی نو در عرصه خوانش شعر همجنسگرایانه است.

در فیلولوژی یا زبان شناسی تاریخی و درون هر زبان مفهومی مستقر است که از ارتباط مشخص زبان و جهان در قالب و بیان سخن می گوید. نفوذ نرم و ساختار ناپریش به درون این رابطه و به نوعی دگرگون سازی آن در مفاهیمی قابل درک از یک طرف نیاز به شجاعت دارد و از طرف دیگر نیازمند توانایی است گذشته از این که نفوذ در این درونی بودن رابطه ی زبانی بدون توجه به ساختار به هم تنیده ی آن بی انبان از بدایع و صنایع هر نوع تلاشی را ناکام و بی استقبال می کند.

با بررسی نوشتار و اشعار هم سرشت متوجه می گردیم او با حضور خود حرکتی درون رونده و پیشرو در گویی جدید را آفرید، در اینجا منظور نگارنده از درون رونده گی نفوذ به جای مناسبی از ساختار ادبیات و ماندگار شدن و عدم طرد و بیرون پرت شدن از آن می باشد چه هر نوع نفوذی به ادبیات با موفقیت و ماندگاری و تأثیر گذاری همراه نمی شود. وقتی چنین جابجایی انجام شد این واقعیت برای خوانندگان نمایان می شود که جامعه ی همجنسگرایان نیز می توانند همچون بدیل های دگرجنسگرای خود موجد و مولد روش هایی برای بازآفرینی راه هایی نو در نفوذ به دنیای ادبیات باشند.

گر چه پدیده ی هم سرشت در نوشتار پویی همجنسگرایان پدیده ای نو و به تعبیری مؤسس است اما این حقیقت را نباید به فراموشی سپرد که پیشینه ی این نوع نوشتار در ادبیات معاصر غیر همجنسگرایانه به اواخر دهه ی هفتاد و اوایل دهه ی هشتاد باز می گردد. دیر پیدایی این پدیده در بین همجنسگرایان در نگاهی ساده انگارانه و سطحی ممکن است تعبیر به کم عمقی این ادبیات باشد ولی حقیقت

قابل اتکا و اعتنا در این میان به سرکوب مداوم ادبیات همجنسگرایانه و جلوگیری از رشد آن باز می‌گردد. ادبیات همجنسگرایانه در پسامد هویت خود درگیر گفتن برای بودن بوده و این موقعیت کمتر عرصه را برای آزمودن میدان‌های جدیدتر و متنوع‌تر فراهم می‌آورد.

با این توضیح مشخص می‌گردد پیر پیدایی گویش اینگونه‌ای در دگرجنسگرایان و نو پیدایی آن در همجنسگرایان معلول شرایط نابرابر و ظالمانه‌ی مسلط بر ارتباطات اجتماعی و توحش حاکم در جلوگیری از نفس گرفتن ادبیات همجنسگرایی بوده است.

در شرایط بالا گفته هم سرشت در اسفند سال هشتاد و چهار قدم به عرصه وبلاگ نویسان نهاد (برای نگارنده‌ی این سطور مکشوف نیست هم سرشت قبل از راه اندازی وبلاگ چنین اشعاری می‌سروده است یا نه). از همان اولین شعر خود نشانه‌هایی از یک گویش جدید را به روی نظم ادیبانه‌ی اشعار همجنسگرایان پاشید و با اشعار بعدی خود روز به روز بر هویت‌سازی و شناسنامه‌آفرینی این گویش سهل و ممتنع افزود. با دقت در بین اشعار هم سرشت و تأویل‌های بدیع او و سپس تحلیل داده‌های این بررسی با نگرشی هرمنوتیکی می‌توان به کانون فرهنگ و گویش‌رندانه و شاعرانه‌ی هم سرشت راه برد. و این راهبرد نه برای اسطوره‌سازی از کسی و چیزی است، چه سر آن نیست که به اسطوره‌سازی از هم سرشت بنشینیم چون او نیز یکی بود مثل همه... فقط با این تفاوت که در روش یک همه‌سازی گفتاری آفرید و همانگونه که پیشتر گفتیم سبکی از نوشتار را که در ادبیات معاصر بالغ بود اما در ادبیات همجنسگرایانه زاده نشده بود آفرید و به ادبیات همجنسگرایی اهدا کرد.

گرچه هم سرشت با خلق یک سیستم کوتاه‌نویسی (abbreviation) روشی نو و کارآمد را آفرید ولی باید با افتخار این حقیقت را نیز بیان داشت به دلیل رشد کمی و کیفی این سبک اینگونه نیست که هم سرشت همچون یک "متن" (text)، و دیگران به عنوان زیرمتن (context) مانده باشند هم اکنون با حضور یا بدون حضور هم سرشت این گونه‌گویی از شعر برای خود افراد و نویسندگان مستعدی را دارد.

با ریخت‌شناسی (morphology) مدل هم سرشت گویی در بین وبلاگ نویسان باید به این نکته نیز صریحاً تأکید داشت تأثیر فوق هیچ نقشی در محتوای درون داده‌های ذهنی و روحی نگارنده‌گان اشعار نداشته و آنها هر یک داشته‌های خود را به خواننده ارائه کرده‌اند. نگاهی به تأثیر هم سرشت بر وبلاگ‌ها و نوشته‌های بعد از او این حقیقت را نمایان می‌کند که شعر قبل از هم سرشت با شعر بعد از هم سرشت تفاوت‌های فقط ساختاری و نه محتوایی یافت. به دیگر سخن تأثیر هم سرشت بر وبلاگ نویسان تأثیری شکلی در میزان و نوع بیان کلمات صرفنظر از محتوا و ارائه‌ی یک فرم و قالب جدید برای بیان اشعار بوده است.

جدای از گروهی که از روی علاقمندی اشعاری مشابه او سرودند و مورد استقبال نیز قرار گرفتند ظهور و بروز کوتاه و موجز گویانی همچون پسر قبیل، آدم آهنی و ... نیز اگر چه به تقلید و تأسی از هم سرشت نبود ولی بی‌تأثیر از اقبال عمومی از آثار هم سرشت نبوده

است.

نکته ی مهم دیگری که جدای از سبک و روش در بررسی محتوای اشعار هم سرشت قابل بررسی است این موضوع می باشد که او از همجنسگرایی به عنوان یک ابژه برای گفتن و زیاد گفتن استفاده نمی کند حتی ناله مندی ها و ناسزاگویی های او از جنس ناله مندی و ناسزاگویی صرف همجنسگرایانه که متأسفانه در ادبیات غالب همجنسگرایی با تأثر و تلخی و رخوت و گریز همراه است نمی باشد بلکه گفتار او همزاد با نوعی ستیز و در هم زنده گی است.

همین ستیزنده گی به نوعی در جلو برندگی ادبیات هم سرشت او را یاری می دهد و این آن شناسه ای است که غیر از ارزش های بدیع گویی و بکر گویی هم سرشت را برای ما هم سرشت می کند و به او و اشعارش جذابیتی جادویی و توحشی بکر می بخشد؛ هم هنر شاعری او و رفتار زبانی او و هم آن ساختار معنایی پیچیده و پر از رمز و اشاره که امکان هر نوع لذت و شورش و حتی تفسیرهای ناهمساز و متفاوت را به خواننده می دهد ما را به سوی خود جلب می کند.

تفسیرهای ناهمساز و تلذذ ناهمگن از اشعار هم سرشت که در خواندن اشعار او برای هر خواننده ای با هر گرایشی ایجاد می گردد محصول قالب ناگیری رفتار و از سوئی بازیگوشی ها و شگردهای شاعرانه ی اوست.

بازیگوشی او بیشتر در شناور شدن افعال در جای غیر خود نمایان تر می شود مانند شاهکار بازیگوشانه ی «هنوز ده سالم نشده بود که / تارکوفسکی / پاراجانف / تروفو/ و ایدا / همه / کرده بودند مرا» منصفانه باید گفت تا قبل از نوشتار اینگونه از او، کسی به قلمروی چنین گویشی نرفته بود و جای خوشوقتی است که بگوییم این بازیگوشی شاعرانه که باید آن را به نام ادبیات همجنسگرایان ثبت کرد حتی در شعر معاصر پیشرو دگرجنسگرایان نیز کشف نشده بود.

در مورد شگردهای شاعرانه نیز او با ساختن مصدرهای من در آوردی ولی شیرین و یا ترکیب آفرینی های بدیع و کم شنیده یا ناشنیده همانند چپانگاه، جا کس، و یا حتی تفکیک ها و ترکیب های بسیار ساده ولی نو آورانه در نوشتار کلمات همانند زنده گی، هی ات، مخ اب رات، تن دیس، به چالش کشیدن گفتار و نوشتار و نوعی عقیم گذاری تمام قواعد پیش از این برای تولد پس از این است — از گود خارج کردن و رها کردن کلمات کهنه برای جاباز کردن کلمات لحظه زاده. به همین دلیل نوشتار هم سرشتی جهت های روایی را متحول می کند و حالتی از تعلیق را بر اتفاق تحمیل می کند و در عین حال خواننده را در تعلیق روایت و ضد روایت شعر و ضد شعر سرگردان و در خلاء نگه می دارد و جاذبه ی این خلاء خواننده را هر چه بیشتر به طرف هم سرشت سوق می دهد.

از دیگر امتیازات شعر هم سرشت معنا محوری اشعار او می باشد معنا محوری اشعار هم سرشت علیرغم آثارش عمدی کلمات و حروف و هجاها و املاها در جهانی مملو از تضاد هم سرشت ساخته خود را با پر رنگی هر چه نمایان تر نشان می دهد تکلیف این موضوع در اشعار

مستقیم او روشن است و بلکه در عاشقانه ترین اشعار او نیز نمی توان آرایه و نشانه ای از معنا محوری نیافت و به صرف یک ضجه ی عاشقانه یا وصفی از فقط یک رابطه محدود ماند.

معنا محور نبودن ضعف عمده ای در اشعار شعرای دگر جنسگرا و همجنسگرا می باشد و هم سرشت حداقل تاکنون ثابت نموده است از این ضعف دوری گزیده. چنانچه می بینیم حتی درشت گویی های هم سرشت کلمات معاشقه ی معمولی با جهان یا در جهان نیست و در این بین البته خلاقیت منفرد او به یاری اش می شتافت تا درشت گویی هایش صرف یک ناله ی فروکاستانه هم نباشد.

جدای از تعاریف فوق عیب مهمی که از دید زبان شناسانه یا مفهوم لغزانه بر اشعار هم سرشت وارد است این می باشد که هم سرشت خود را و شعر خود را به شکلی سرباز گونه درگیر موضوعات همجنسگرایانه می کند و در مواردی آنچنان این حل شده گی در بیان مفاهیم همجنسگرایانه نمود می یابد که گویا او آمده است اطلاعیه ای را با صدای بلند بخواند و برود. در راستای همین آسیب رسانی به خود هم سرشت در فرازهایی که بیش از اشاره به سراغ کشف کوتاه گفته هایش برای خواننده می رود ناموفق و هزینه شده باز می گردد. این ریختن از خود برای افزودن به گفتار همجنسگرایانه ممکن است بخشی از شخصیت فراخیالی یا فرا بی خیالی خواننده ی وفادار او را برنجانند. همانطور که پیشتر گفتیم هم سرشت گر چه در نوشته هایش از همجنسگرایی به عنوان یک ابژه برای پیش برندگی اشعارش استفاده نمی کند مع الأسف باید بگوییم او اشعارش را فدای پیش برندگی همجنسگرایی می کند و خود را گرفتار نوعی افت در خلق شعر می کند. هر وقت به سوی گفتن از همجنسگرایی می رود با سرعت پرشتایی سقوط می کند و شدت سقوط در این گاه آنچنان سرسام آور است که خواننده شک می کند شاید این نیز نوعی هم سرشت گری است و نمی تواند دست او را بخواند که این نیز هم.

با تمام توضیحات پیش گفته و حتی با توجه به انتقاد آخر آمده باید تأکید کرد اگر گفتن این جمله که «هم سرشت قسمت درشتی از شعر امروز همجنسگرایی را به اشغال خود در آورد» او را خشمگین کند ولی بی شک گفتن اینکه «هم سرشت آغازگر گویش جدیدی از شعر همجنسگرایی بود» واقعیتی انکار ناپذیر است که هیچ منصفی نمی تواند بر آن صحنه نگذارد حتی خودش.

به او به خاطر آغاز یک راه سپاس می گوییم و از او می خواهیم به راه خود ادامه دهد.

هم سرشت عزیز، بمان تا قطعه ای از دل ما دچار خلاء نشود.



### من هیچ من نگاه

نمی شود گفت به ناچار این یا آن شیوه را پیش گرفته اند چون شیوه های متفاوت پیش گرفته اند و امکان انتخاب به چشم می خورد. ناچاری در همان انتشار خبر است که نه تنها باید منتشر شود بلکه باید تبدیل به ادبیات هم بشود تا تبدیل به جریان فکری بشود و دوباره به شکل گفتمان وارد جامعه

ای بشود که خبر از همان جا آغاز شده بوده. به نظر می آید این نیاز، به انتشار، و انتشار خبر، و به ادبیات، بین نویسندگان دگرباش خبر تازه ای نیست. همیشه هم نیازی به شکستن نمایشی فرم نداشته اند به این دلیل که بنا به طبیعت ذهن، قاعده ی روزمره، خود به خود در کارهای نویسندگان دگرباش می شکند و چیزی از شکستگی را به چشم خواننده می کشد یعنی ذهن که در حریم های تازه فرو می رود متن را هم می برد و در مسیر، و اگر اتفاق افتاد، متن، شکستگی ذهن را گزارش می دهد. شرط، نویسنده بودن و در مسیر ادبیات حرکت کردن است، که چند اسم، هستند.

نوشته های سینا آدم آهنی ( ۲۰۰۶ تا حالای ۷) در مقایسه با هر چه که قبلاً (در نوشته های سینا آدم آهنی) بوده - مثلاً پست های سال ۲۰۰۳، از یک نگاه کاملاً متفاوت و کاملاً نامربوط با هر چه که در سال ۲۰۰۶ به قلم سینا آمده - نشان می دهد که آن شیوه ی عوض شده از نظر خود سینا کار آمده نبوده (یا در مقطع زمانی تازه، کار آمدی اش را از دست داده) که این شیوه ی تازه ی پست های ۲۰۰۶ انتخاب شده که باز، به نظر می آید یک تمرین ذهنی برای پیاده کردن متن در این شیوه به کار رفته که خصوصیات تکنیکی میکرو فیکشن را درونی کرده و بنا به ویژگی قلمی سینا، فراروی کرده است.

از این نوشته ها چند تا به گونه ی شعرند، به دلیل رعایت ناخودآگاه ذهن به تزریق ظرافتی که سطرها را آهنگین می کند و دم سطرها را به قاعده ی شعر می چیند، اما با ظرافت و جدیتی بیشتر از آهنگین های ۲۰۰۳، و با همان نگاه عمیق و باریک بین داستانک های ۲۰۰۶. تعداد بیشتری از نوشته ها، میکرو فیکشن اند که بهترین قالب را برای بیان در اختیار سینا آدم آهنی گذاشته است.

نویسنده ی غربی میکرو فیکشین، امروزه، این قالب را اول برای تمرین دقت در ویراستاری انتخاب می کند. از دیگر دلایل، رواج مجله های الکترونیکی است که زمان خواندن سریع مطلب را طلب می کنند و روزمره ای که خواننده را به خواندن متن کوتاه راغب می کند و خصوصیت صفحه ی الکترونیکی که چشم را زود خسته می کند و و و نظیر آن که هیچ ربطی به دلایلی که رمبو و آلن پو را به تجربه ی



داستانک کشاند ندارد. مجله های ادبی غرب نیز اغلب برای چاپ داستانک بیشتر از داستان کوتاه پول می دهند. و همین.

اما به دلیلی، نویسنده های میکرو فیکشن از این قالب بیشتر برای نوشتن متن ترسناک استفاده می کنند یا برای متن شوک آور که آخرین سطر داستان خواننده را میخکوب می کند و یا تکان می دهد، و یا متنی که هوش و ذکاوت نویسنده در تحلیل سیستم و رفتار زمان را به نمایش می گذارد. معضل در طول کوتاه داستان پخش نمی شود، در سطر آخر متمرکز می شود و در واقع باز هم، همچنان که زمان درازی برای خواننده شدن طلب نمی کند، زمان درازی برای فهمیده شدن هم طلب نمی کند. استفاده ای که آدم آهنی از این قالب می کند متفاوت است. معمولاً داستانک نویس ها داستان را پیاده می کنند و بعد اضافاتش را می زنند و صفات را بر می دارند و چند تا فعل را یکی می کنند و در یک جمله چند موضوع مهم بغل هم می نشانند تا داستان هر چه کوتاه تر شود. داستان کوتاه شده دقیقاً همان است که خواننده باید تحویل بگیرد و معمولاً خوانش داستان با تمام شدن داستانک تمام می شود. در کار سینا به نظر می آید که داستان اول در ذهن نویسنده کوتاه می شود، بعد روی شیشه می آید مثل کد، و بعد از آن در خوانش متن دوباره بلند می شود. یعنی داستان بلندی پشت داستانک نوشته می شود که ذهن را درگیر فهم خود می کند. هیچ کلمه ی اضافه ای که مسیر داستان را منحرف کند و عمل خواندن داستان پشت داستان را مختل کند وارد جمله ها نشده. در عین حال جمله با کمترین تعداد کلمات به نظر پر و سرشار از کلمه های لازم می رسد. استفاده ای که آدم آهنی از این قالب می کند نه برای صرفه جویی در وقت خواننده، برای صرفه جویی در وقت نویسنده است اما با چنان دقتی ابزار را در اختیار خواننده می گذارد که مشکلی برای نوشتن صورت بلند داستان پیش نیاید. آنجا که کار خواننده در خواندن داستانک های دیگر تمام می شود، در خوانش داستانک های آدم آهنی تازه شروع می شود. اتفاق عجیبی در هیچ نقطه ی داستان نمی افتد اما فضای داستان به سادگی به عجیب بودن فضای بیرون از داستان اشاره می کند و این فضای بیرون از داستان است، داستان پشت داستان است، که حمل کلایمکس را به عهده گرفته است.

مورد دیگر این داستان ها آن است که مخاطب خاص دارند. نه به آن معنا که همه ی دگرباشان مخاطب خاص دارند. اما اگر یک داستان دو تصویر کاملاً متفاوت را به دو گروه خواننده ی دگرباش و غیر دگرباش بدهد گاه امکان آن هست که عمدی در کار باشد. فقط آشنا بودن به فضا است که خوانش آدم آهنی را برای خواننده ی دگرباش ممکن می سازد و برای خواننده ی غیردگرباش غیر ممکن. برای امتحان کپی چند تا از داستان ها را، هر داستان روی یک ورق، به ده خواننده ی غیردگرباش دادم تا آنچه را که داستان ها برایشان تداعی می کند را برایم تعریف کنند، کسی با همان نگاه خواننده های دگرباش، که در کامنت هاشان به خوانش این داستان ها می پردازند، داستان را تعریف نکرد. یعنی داستان ها مفهوم متفاوتی در ذهن خواننده ی ناآشنا/غیر دگرباش ایجاد کردند. از کارهایی که سینا می کند یکی آن است که فضای فرهنگی جامعه ی دگرباش را در تقابل با مفاهیم معمول جامعه ی دگرجنسباز می نهد.

درو قفل می کنی

که کسی پیش ما نیاد

پرده رو می ندازی

که کسی ما رو نبینه

چیزی نمی گی

که کسی ما رو نشناسه

اتاق رو تاریک می کنی

که چی؟

یک- این داستانک اگر بیرون از فضای وب لاگ آدم آهنی در جایی و به تنهایی چاپ شود تا کاراکترها عطف به حافظه ی بازدیدکنندگان

ثابت نشوند، راوی کیست؟ ابزار تکمیلی، در و قفل و پرده و سکوت و تاریک، برای وانمایی چگونه دلهره ای انتخاب شده اند؟ مکان، اتاق

که پرده دارد، و درش را مخاطب راوی قفل می کند، برای افتادن چه اتفاقی انتخاب شده؟ تو- که معترض شده به ما- و اقدام به حذف

ما- با قرار دادن ما در اتاق در بسته کرده است پیگیر کدام دیسپلین از گفتار دوری می کند؟ آینده که حال را از بخش اول جمله به

بخش دوم که تخمین زدن آینده است، می کشاند به کدام وقایع درگذشته نگاه می کند؟

درو قفل می کنی حال، که واقع می شود که کسی پیش ما نیاد تعبیر آینده، بر اساس واقعه ی گذشته

دو - در هر سطر یک بار حرکت کاراکتر از جانب راوی مشاهده می شود و یکبار این حرکت تحلیل می شود. از نگاه راوی، کاراکتر فاعل

جمله است و راوی مفعول حرکت راوی قرار گرفته است. در سطر آخر، با طرح معضل و کشاندن فاعل جمله به زیر سؤال، راوی همزمان با

فاعل دست به عمل می زند و ایست گاه قراردادی اعضای جمله را مغشوش می کند یعنی، در یک جمله، مفعول اقدام به ۶۹ با فاعل می

کند و به شکلی یادآوری می کند که ذهن زهدان است و فاعلیت محل تلاقی هویت های چند گانه، که بلافاصله و به ضرورت، منتهی می

شود به آن که مفعولیت هم محل تلاقی هویت های چندگانه است و بیانگر عملکرد چندگانه.

سه- اما چشم آشنای خواننده ی دگرباش به خوفی که چشم ناآشنای خواننده ی غیردگرباش از این صحنه ی شیرین می گیرد، می

خندد. این فضا برای و در چارچوب تجربه ی ذهنی خاص معنا پیدا می کند. یعنی باید این ذهن را و بعد از آن قوانین آن زندگی را تجربه

کرد تا معلوم شود راوی و اتاق غرق شهوت اند، نه غرق ترس. اعتراض نمی کنند، بازیگوشی می کنند. این در به روی دیگران بسته می

شود تا در تاریکی و سکوت اتاق اتفاق اروتیکی بین راوی و مخاطب واقع شود که راوی، با طرح پرس و جو در حال جلو انداختن آن است،

یا اشاره می کند به آن که آنچه امکان دارد اتفاق بیفتد بهتر است بیفتد و هر چه زودتر، یعنی در این پرس و جو مایه ی طنز است، یا

دلبری، نه اعتراض.

**گروومپ**

اونی که شکست هم

صداشو نشنید

....

بایدم فکر کنن آسمون غرمبه اینجوری بیدارم کرده

### سکوت

چیزی نمی گی

انگار که تو کوچه بازار

ردّ نگاهم رو ندیده باشی

### مامان

---

فضای متن اروتیک آدم آهنی، با وجود شباهت به فضای اروتیکای همزاد، تفاوتش در همین سعی در به ثبت رساندن غربت ذهنیت

همجنسگرا در تقابل با فرهنگ دگرجنسباز است. اروتیکای همزاد، با ظرافت، معصومیت را هم لابلای شهوت جا می دهد که در متن آدم

آهنی هم رعایت می شود اما همزاد اینطور می نمایاند که آن معصومیت، بدون قصد؛ و از ناخودآگاه شاعر به متن جاری شده است. قصد

سینا اما هم در تولید نوعی از ادبیات برای خواننده ی خاص، و هم در افزودن مایه ی معصومیت به شهوت قابل ردیابی است. (این

معصومیت ربطی به "پاک" فرهنگ دگرجنسباز ندارد)

### کربن ۱۴

• عمق شیار خراش ناخن

• کبودی جای دندان

• سرخی رد فشار انگشتان

• ...

بالاخره یه راه مطمئن واسه محاسبه قدمت حضورت پیدا می کنم.

## ستون فقرات

باز باید بیام پیشت تا مهره هام بشمیری.

مطمئنم یکی دو تاش کم شده.

آنچه در بافت اروتیک این داستانتک ها به چشم می خورد، و اگر با نمونه ی گفتگوهای عاشقانه ادبیات مقایسه شود، بیشتر به چشم خواهد

خورد، دست بردن در اصول رابطه ی عاشقانه ی فرهنگ دگرجنسباز است.

مثلا

بخشی از شعر گردباد، طاهر رهبری

نمی‌خواهم بدانم نه اصلن نگو کجا بودی

از در که آمدی یقعات را نمی‌گیرم جرش می‌دهم

می‌دوم از در بیرون توی خیابان سجاده پهن می‌کنم با اولین دختر رویش می‌خوابم

از در که بیایی

من از در رفته‌ام در رفته‌ام اولین دختر را که ببوسم با او می‌گویم که چقدر دوستم دارد و چقدر از دست تو دل خون است شاید هم نگویم

اما بندش را می‌گشایم این بار اگر جوشن کبیر تنش کرده باشد حتی

جنازه‌ام را بردارم و بروم از در که بیایی

کافی‌ست که بیایی

بخشی از شعر هنوز فکر می‌کنم، محمود فلکی

هنوز فکر می‌کنم

به درختی که از من پایین افتاد

وقتی تنم در خاطره‌ی برهنه‌ات پیچید.

هنوز فکر می‌کنم

به دهانی که بر نسیم می‌غلتید

و هرچه رخت در مسیر مادینگی

از ریخت می‌افتاد.

هنوز فکر می‌کنم

به ابتدای درختی که

در انتهای اقیانوس

فانوس همیشه‌ی غارها می‌شد

متن کامل هر دو قطعه در مجله‌ی شعر منتشر شده است.

در غالب این نمونه‌ها، که نمونه‌های خوب شعر روزند، که در آن مخاطبی در وضعیت دریافت عشق راوی قرار می‌گیرد، در عین حال مورد تعرض نیز قرار می‌گیرد و این تعرض حتی اگر به معنای میخکوب کردن مخاطب در وضعیت دریافت عشق، و یا دریافت خشم ناشی از عشق یا میخکوب کردن مخاطب در وضعیت تحویل‌گیرنده‌ی درخت راوی باشد، فاعل حامل پیامی است که در آن پیش از هر چیز بیگانگی با مخاطب به چشم می‌آید، این بیگانگی که ممکن است بیگانگی عاطفی جسمی مردی باشد با زنی یا درختی با غاری، به هر حال حامل یک جور بیگانگی است که در طبیعت خود اگر خشم را حمل نکند همان بیگانگی ساده‌ی دو گونه جنس را حمل می‌کند و در مثال‌های بیشمار روزمره و ادبیات، به گفت و گفت رسیده اما به گفت و شنود نرسیده. در داستانک‌های آدم آهنی در انواع رابطه‌هایی که به شکلی مورد اشاره قرار گرفته‌اند بافت رابطه رفیقانه و صمیمانه و بازیگوش و بی‌کینه است. راوی حتی وقتی متکلم وحده است تصور گفتگویی که جریان دارد در متن حفظ می‌شود و در ضمن این گفتگو صدای راوی به صدای طلبکار یا بدهکار مایل نمی‌شود. ارتباط در توازنی منصف باقی می‌ماند.

از ۸۹ پست ۲۰۰۶ تا حالای ۷، شش تا از پست‌ها همینجوری، بیخودی، هستند که باشند، مثل *پنالتی*، هفت تا بیان حکم اند (*statement*) مثل *س و س ط*، هشت تا شعرگونه اند مثل *حیا*، *چهل و شش* تا داستانک خوب اند مثل *نیمه شب و مه‌رت*، بیست و پنج تا از این تعداد داستانک ارو تیک اند مثل *کرین ۱۴*.

در *خط خطی*، بیان حکم را با اضافه کردن فقط یک که تبدیل به فضایی داستانی می‌کند و به موضوع بعدی نمایشی می‌دهد تا جمله از صورت استیمنت ساده، "جای بعضی چیزها نه اینجاست و نه حتی توی ذهن"، و به خاطر شناخت خوب سینا از خصوصیت بازیگری

کلمه، تغییر شکل پیدا کند به "جای بعضی چیزها اینجا که هیچ، توی ذهن هم نیست" و خوانش داستانی/ینجا و بعضی چیزها و ذهن- درگیر- در- رویای- اروتیک را میسر کند.

از خصوصیات وب لاگ نویسی است که اول شخص مفرد، فاعل صفحه می شود و توهم مسئولیت نوشته را به عهده می گیرد؛ شاید برای ایجاد توازنی در برابر همه ی مسئولیت های معمول متن و و نویسنده اش که از دوش وب لاگ نویسی پایین آمده اند. کار خوبی هم کرده اند. اما این من اول شخص مفرد صفحه ی آدم آهنی به نظر می رسد بیشتر از نیاز داستان ها، به زاویه ی نگاه راوی اول شخص و ترجیح نویسنده به تماشا و گفتگو راه انداختن و بازیگوشی کردن با مخاطب/کاراکتر پست هاست که به دست آمده و به خواننده ی وبلاگ به عنوان مخاطب نگاه نمی کند. در واقع درگیر گفتگو با خواننده ی وبلاگ نمی شود. اما زیباترین "من" در این وبلاگ وقتی اتفاق می افتد که نویسنده، "ما" ی شاعر دیگر را می گیرد می کند "من" خودش، منی که وقتی از ما من می شود بهتر هم می شود، حتی صادق تر هم می شود، اصلاً از اول شاعر اول اشتباه کرده یا فروتنی کرده یا دانای کل بازی در آورده و به جای همه حرف زده که گفته "ما" هیچ ما نگاه.

با اینکه بعضی از پست ها شعر گونه می شوند، و خیلی ظریف شعر گونه می شوند، و علاقه ی سینا به تجربه ی به شعر کشاندن متن در پست های ۲۰۰۳ هم به چشم می آید، اما شعر حوزه ی سینا نیست، قصه، هست. علاوه بر فضا سازی قوی و دقت میکروسکپی در تراش متن های کوتاه و شکل بخشیدن به کاراکترهای داستان در طول یک جمله، و اگر تصمیم به تغییر فرم بگیرد، در داستان کوتاه هم می تواند همین قابلیت ها را به تجربه بگذارد، طنز سینا است. طنز سینا قوی است، شاد است، گسترده در متن است، باریک بین هم هست، ولی نه تلخ است نه سیاه نه برنده و نه انتقام جو. همین طنز، که خاص خود آدم آهنی است، هر جا که متن به طرف شعر شدن می غلتد، رمانتیک می شود. از دست می رود.

این هم شاهکار دیگری است که سینا در دو جمله زده.

## Howl's Moving Castle

: هاول! تو چندتا اسم داری؟

- اونقد که بتونم آزاد زندگی کنم!

+++++

میکرو فیکشن از: پاملا گی

چکار کنیم برای نهار؟ بمونیم خونه یا بریم بیرون؟ چکار دوست داری بکنی؟

زن پرسید، خب، تو چکار دوست داری بکنی؟ اما خوب می دانست که خودش دلش می خواهد برود بیرون درحالیکه او ترجیح می داد بماند خانه.

مرد گفت، من دوست دارم بمونم خونه، اما اگر زن ترجیح بدهد بیرون برود او هم بیرون رفتن را به ماندن در خانه در شرایطی که زن بیرون رفتن را ترجیح بدهد، ترجیح می دهد.

و این در حالی بود که زن ترجیح می داد برود بیرون حتی اگر مرد ترجیح می داد بماند خانه.

### What shall we do about lunch?

By: Pamela Gay

What shall we do about lunch? Shall we stay in or go out? What do you prefer?

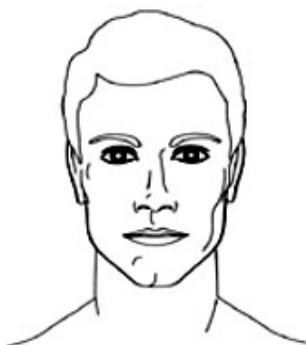
Well, what do *you* prefer? she asked, knowing very well that she preferred to go out while he preferred to stay in.

I prefer to stay in, he said, but if she prefers to go out, then he would prefer to go out rather than stay in when she would prefer to go out.

Whereas she would prefer to go out even if he would prefer to stay in.

بازگشت به فهرست

مازیار  
وبلاگ راز کهنه



زمین تن پوش سبز خود را به تن کرده بود  
جوانه های نشسته بر شاخسار درختان نشان از بهار می دادند  
سال نو از راه رسیده بود  
بهار در دل هر زنده ای لبخند شادی نشانده بود  
اما در قلب من هنوز خزان بود و  
در بسترش برگ های زرد و نارنجی گسترده بود و  
آسمانش هنوز ابری بود

بهار انگار با قلب من قهر بود

لحظه ی تحویل سال به یادت بودم  
در آن هلهله ی شادی برایت شمع روشن کردم تا همیشه روشن بمانی  
با یادت به بستر تنهایی خویش خزیدم و به امید دیدار فردا به خواب رفتم

طلوع سپیده آغاز گر فردا بود و یاد آور دیدار من با تو

برخاستم

همان پیراهن آبی عشق را که یادبود دستان توست به تن کردم  
کهنه شده ولی هنوز عزیزترین پیراهن من است  
با لبخندی از شوق دیدارت، با اندکی تبسم، به راه افتادم  
آری

به رسم نوروز به دیدارت آمدم  
به پارک

همان پارک که شقایق هایش را دوست داشتی، و به سراغ نیمکت خاطره رفتم، همان نیمکتی که روزگاری با هم و در کنار هم روی تن  
مهربان چوبیش می نشستیم، و همانجا نشستیم اما تنها

بی آنکه بخواهم نگاهم به اسم نوشته شده روی تن نیمکت خاطره افتاد

به یاد داری آن روز را که روی نیمکت نشستیم حرف ها زدیم قصه ها گفتیم خندیدیم و عاشقانه به چشمان هم نگریستیم و قول دادیم  
همیشه عاشق بمانیم؟

به یاد داری قبل از رفتن، تو، اسم من را نوشتی و من، اسم تو را؟

امروز در پارک به یاد قول عاشقانه مان کنار اسمت نشستیم  
چشمانم برای تماشای بهار فقط نام تو را انتخاب کرد



کاش کنارم بودی تا می گفتم چقدر سخت است

چقدر سخت است روی نیمکت خاطره تنها نشستن و با عشق دیرین با خاطرات شیرین گریستن

چقدر سخت است در بهار کنار اسم یار نشستن و در خزان قلب به خاطره ی او دل بستن

چقدر سخت است با پیراهن آبی عشق به دیدار یار رفتن و بر نامش بوسه زدن

چقدر سخت است عاشق ماندن

در دل

از دیدار نامت

خشنود بودم

مسرور بودم

که رسم نو روز را ادا کردم

گرچه نیستی گرچه از زندگیم رفته ای اما هنوز در قلبمی هنوز عزیزمی

پیش از آنکه برگردم کنار اسمت نوشتم

س ا ل ن و م ب ا ر ک ع ز ی ز م

**Frough Farrokhzad**

Translated by Saghi Ghahraman

### **The Winding Doll**

Yet longer, yes,

one can remain

hushed

with eyes fixed like the stare of the dead

one can gaze

for hours

at the smoke of a cigarette

at the shape of a cup

a blank motif of the rug

an imaginary line on the wall

one can tug at the curtain with stiff fingers

draw it aside and see

out in the alley it's pouring hard

a child with vibrant kites

stands under an arch

a rickety cart leaves the empty square in a clattery haste

one can stand put

by the curtain, but

blind, but

deaf

one can shout

with rather fake rather alien a voice, *oh, I love.*

wrapped in the strapping arms of a Man    one can  
be a gorgeous healthy She

with a body like rawhide-spreads  
and a pair of large hard teats  
one can ruin the virtues of an amorous affair  
in the arms of a drunkard    a madman    a vagrant

one can loathe cleverly every astonishing enigma  
do a cross words puzzle  
be pleased figuring out a useless answer  
a useless answer, yes, of five or six characters  
one can kneel    her whole life    head bent  
at the foot of a dank shrine

one can find god in a derelict tomb  
find faith finding an insignificant coin  
one can rot in the stalls of a mosque  
like an old *prayers-for-pay* crier

like a zero in subtracts and add ups and  
multiplies, one can amount to the same outcome always

one can think of your eyes in their sullen cocoons  
as the blank button on an old shoe

one can fade away like water in it's own hole  
one can hide the beauty of a moment,  
like an absurd black & white snap-shot,  
at the bottom of a hope chest, shyly

one can tuck in the ever empty casing of a day

portray of an alleged or a defeated or a crucified

one can hang a few masks to cover the bareness of the wall

one can cling on to yet more futile patterns

one can live like winding dolls

look at the world through glass-eyes

decline inside a felt box

amid a heap of tulles and sequins

with a body filled with straws, and shout

with every indecent touch of a hand: OH HOW VERY LUCKY I AM

May 18, 2006

## دگرباشان جنسی در راه کسب هویت

گفتگوی نشریه گذار با آرشام پارسی، مهناز سلامی

شماره ۷- اسفند ۱۳۸۵- مارس ۲۰۰۷- سیاست های جنسیتی و آزادی های فردی

<https://www.gozaar.org/template1.php?id=461>

### سازمان همجنسگرایان ایرانی در چه سالی تشکیل شد؟

سازمان یک روند چندین ساله را پشت سر گذاشته تا امروز بتواند به این شکل فعالیت کند. ما در سال ۲۰۰۱ از یک گروه کوچک اینترنتی به نام رنگین کمان شروع کردیم و پس از حدود ۲ سال که گروه دارای وب سایت نیز شده بود تصمیم گرفتیم به صورت رسمی فعالیت کنیم. به دلیل اینکه امکان ثبت سازمان در ایران وجود نداشت یکی از دوستان سازمان ما را در کشور نروژ به ثبت رساند و ما فعالیت رسمی خود را در ۲۰۰۴ زیر عنوان "سازمان همجنسگرایان ایرانی" و نام انگلیسی "Persian Gay & Lesbian Organization"، آغاز نمودیم. این نقطه ی عطفی برای ما بود و این امکان را فراهم نمود تا با سازمان های گوناگون حقوق بشری در سرتاسر دنیا ارتباط برقرار کنیم و به شرایط زندگی همجنسگرایان ایران بپردازیم.

### چه نیازی به تشکیل این سازمان وجود داشت؟

تشکیل سازمان برای هدفمند ساختن حرکت دگرباشان ایرانی، که مدت هاست شروع شده، و جستجوی راههای قانونمند برای کسب حق شهروندی دگرباشان بسیار ضروری بود. در ایران حقوق اقلیت ها به نفع اکثریت سلب می شود، و جالب اینجاست که در بعضی موارد اگر آمار دقیق گرفته شود، اقلیت ها در اکثریت اند، اما، فرهنگی که قرن ها بر ذهن مردم حاکم بوده با برجسب "اقلیت" همیشه عده ای را از حقوق اجتماعی محروم کرده. دگرباشان یکی از همان اقلیت ها هستند که مثل اقلیت های قومی، زبانی، دینی، جنسیتی، و نیز بیشتر از تمام این اقلیت ها حق از دست داده اند. در پنجاه سال اخیر در دوره های مختلف، لزوم جنبش دگرباشان مشاهده شد، فعالیت هایی صورت گرفت، آشکارگری هایی انجام شد، اما بعد از انقلاب ۵۷ و با آغاز اعدام همجنسگرایان و سرکوب و فشار روزافزون بعد از آن، تشکل سازمانی بسیار اهمیت پیدا کرد. سازمان لزوم حضور خود را در پنج سالی که از آغاز فعالیتش می گذرد ثابت کرده است. می توانم با جزئیات توضیح بدهم اگر لازم باشد.

### جامعه ی دگرباش ایرانی چه نیازی به این سازمان داشت؟

همان طور که در ارتباط با زنان نیز می توان گفت، دگرباشان جنسی برخاسته از تمام اقشار جامعه اند. زنان دگرباش، مردان دگرباش،

همجنسگرایان مذهبی، دولتیان دوجنسگرا، هنرمندان دگرجنسگونه، کارگران دگرباش و ... باید گفت که دگرباشی جنسی یک عقیده و یا مکتب نیست که عده‌ی خاصی پیرو و مروج آن باشند، بل یک گرایش طبیعی جنسی می‌باشد. متأسفانه جامعه‌ی ایران با مشکلات فرهنگی زیادی مواجه است و یکی از مهمترین‌ها سکس‌ستیزی است؛ مسائل جنسی تابو به شمار می‌آید. این مشکل جامعه‌ی دگرباش تنها نیست بل جامعه‌ی دگرجنسگرا نیز با همین مشکل مواجه است. مردم نمی‌توانند و یا مایل نیستند در رابطه با مسائل جنسی خود سخن بگویند، و حداکثر استفاده مردم از این مسائل به فحش‌ها و توهین‌هایی بر می‌گردد که معمولاً در زد و خورد‌های اجتماعی به زبان می‌آید.

باید در زمینه‌ی مسائل جنسی اطلاع‌رسانی کرد، باید به چالش کشید، باید آنقدر گفت تا زشتی آن از بین برود. سالیان زیادی به بهانه زشت بودن و شرم داشتن و حیا کردن ساکت بوده‌ایم و همواره با یک "هیس" تهدید شده‌ایم. اما دیگر کار از کار گذشته و ما یاد گرفته‌ایم چطور باید حقیقت را بر خجالت غلبه کنیم و دست به آشکار سازی بزنیم. بسیاری از اعضای جامعه‌ی دگرباش ایرانی نیز همانند دیگر مردم با تابوهای مرسوم زندگی می‌کنند و باید سازمان‌هایی وجود داشته باشد که نه تنها دیگران را آگاه کرده و دگرباشان جنسی را آنطوری که هستند، به دور از برداشت‌های غلط و خرافه‌گویی‌ها، معرفی نمایند بل جامعه دگرباش را نیز آگاه کند که شما انحراف جنسی ندارید، که همجنسگرا بودن و دگرجنسگرا بودن از نظر تشخیص طبیعی بودن، یکسان هستند، که کنش‌گری (کردن و یا فاعل بودن) بر کنش‌پذیری (دادن و یا مفعول بودن) برتری ندارد و این باوری است که اندیشه‌ی مرد سالار به شما تحمیل نموده است و مرد را برتر از زن می‌داند و هزاران باورهای غلط دیگر که ریشه در فرهنگ و باورهای ما دارد. در نهایت باز به زنان بر می‌گردد و نیاز جامعه دگرباش جنسی ایران به این گونه سازمان‌ها را برابر با نیاز زنان به سازمان‌های مدافع حق زن می‌دانم.

باید توجه کرد که بسیاری از دگرباشان ایرانی به دلیل شرایط موجود جامعه به خاطر گرایش جنسی خود احساس گناه می‌کنند، با خود و با طبیعت به جنگ برمی‌خیزند، همراه با جامعه، خود را محکوم می‌کنند. این وضعیت باید عوض شود. سازمان به عنوان تشکلی که به نفع دگرباشان اطلاع‌رسانی می‌کند و حمایت می‌کند و به هویت دگرباشی احترام می‌گذارد، و نیز تلاش می‌کند قوانین نوشته شده را بازنویسی کند تا حق حیات دگرباشان را تأمین کند، برای جامعه‌ی دگرباش از اهمیت بسیار زیاد برخوردار است. امروز هم در داخل ایران و هم در خارج از ایران فعالیت‌های سازمان مورد نیاز است و پیوستن دگرباشان و حمایتشان از سازمان دلیل ضروری بودن این تشکل است.

### چه عاملی باعث شد که دست به این کار بزنید و چند ساله بودی در آن زمان؟

در آن زمان ۲۰ سال داشتم و مهمترین عاملی که باعث شد دست به تشکیل سازمانی برای همجنسگرایان بزنم همانا همجنسگرا بودنم، و

آشنایی ام با شرایط سخت زندگی ماها بود. تا زمین را شخم نزنیم، نمی توانیم بفهمیم که کشاورزی چه کار سخت و طاقت فرسایی است. تا زمانی که به دلیل جنسیتان از اداره اخراج نشویم، نمی توانیم بگوییم که تبعیض جنسی چیست. تا وقتی از حضور در جامعه منع و محروم نباشی نمی دانی بی هویتی همجنسگرایان در ایران همجنسگرایان را دچار چه آسیب های روحی می کند. هر زمان و به هر دلیلی که بحث همجنسگرایان به پیش می آمد مردم عکس العمل های بسیار بدی نشان می دادند و آنان را منحرف و متجاوز و خطری برای کودکان خود می دانستند اما من که شنونده بودم عامل این ترس و نگرانی ها را در خودم نمیافتم. نه تجاوز می کردم و نه بچه بازی و نه ظلم و ستم، گرچه در تمام مراحل زندگی متجاوزینی وجود داشتند که آزارم می دادند. یک حس تنها بودن همیشه همراهم بود. مدت ها فکر می کردم حتماً منحرفم و طول کشید تا به این باور رسیدم که بیمار نیستم، تنها آدمی هستم که شادی، آرامش و لذت روحی و جنسی خود را تنها در کنار همجنسانم دارم. نمی توانم تمام سختی ها و فشارها را به زبان بیاورم اما پس از آن همه تلخی، طعم خودباوری را چشیدم و بر آن شدم آن را با دیگران قسمت کنم و این شد که رنگین کمان در سال ۲۰۰۱ حضور خود را از آسمان شیراز، همان آسمانی که حدود سی و پنج سال پیش از آن سخنرانی ساویز شفاپی در دانشگاه پهلوی شیراز با موضوع همجنسگرایی را به یاد داشت، آغاز کرد و راهش را به مقصد حقوق شهروندی و کسب احترام اجتماعی ادامه داد.

### شرایط ایران در دوره ای که به فکر متشکل کردن "گی" های ایرانی افتادی چطور بود؟

من دهه ی شصت، که فشارها و کشتارهای مردم در اوج خود بود، را درست به خاطر ندارم چون آن موقع تازه به دنیا آمده بودم، اما می دانم و شنیده ایم که از آن پس چه بر مردم رفت. همجنسگرایان و دگرجنسگوتگان نیز از این فشارها در امان نبودند. گروه هومان ۴۰۰۰ اعدام به جرم همجنسگرایی از سال ۵۷، که انقلاب اسلامی به وقوع پیوست، تا سال ۲۰۰۰ میلادی را گزارش داده است. یعنی هر دو روز یک نفر. همجنسگرا بودن مساوی بود با مفسد فی الارض بودن. مجازات اعدام و کشتن مجرم ریشه در فرهنگ این جامعه دارد. شاید در زمانی که تصمیم به متشکل کردن همجنسگرایان و تاسیس سازمان گرفتم اعدام های روزانه وجود نداشت اما بازداشتگاه ها، اداره مفاسد اجتماعی، ستاد امر به معروف و نهی از منکر، پایگاه های گروه مقاومت بسیج، کمیته ها، دفاتر ائمه جمعه و ... پر از بازداشت شدگانی بود که یا همجنسگرا بودند، یا دگرجنسگونه. حتی در میهمانی های خصوصی دگرباشان، که تنها دورهم جمع شدن های بسیار معمولی بود، مأمورین می ریختند و دستگیر می کردند و بدتر از همه این که هیچ کس از این اتفاقات خبر دار نمی شد و یا اگر حتی خبری به آنها می رسید زیاد مایل به انتشار آن نبودند و دلیل آن بر کسی پوشیده نیست. آنانی که شلاق خوردند، زندانی شدند، دست به خودکشی زدند و یا به اجبار بر سر سفره عقد نشستند نیز ضرورت تشکیل سازمان را برای من دوچندان می کردند. اما محرک اصلی فشاری بود که به دلیل گرایش جنسی بر ما تحمیل می شد و تنها راه مقابله با آن را اتحاد و همکاری می دانستیم.

چند وقت بعد از تشکیل سازمان با "لزبین" های ایرانی تماس گرفتی؟ آیا سازمان از ابتدا با حضور لزبین ها تشکیل شد، یا بعد به سازمان

پیوستند؟

در ابتدا هیچ لزبینی در جمع ما نبود و متأسفانه هنوز هم حضور آنان چشمگیر نیست. در ایران بر خلاف جوامع غربی لزبین ها مشارکت بسیار کمی در جنبش دگرباشان جنسی دارند و این به شرایط زنان در ایران بر می گردد. جنبش زنان سال هاست که فعالیت می کند تا زن را نه به عنوان یک موجود پست و ابزار شهوترانی، و نه به عنوان موجودی مقدس و آسمانی، بل به عنوان یک زن و تنها یک زن، یک انسان، یک شهروند، به جامعه و قانون معرفی کند. زن بودن متأسفانه در ایران آسان نیست و بد تر از آن لزبین بودن است زیرا در چنین جامعه ای، با آن طرز تفکر، هم زن هستی و هم همجنسگرا. اما متأسفانه در جامعه تعداد زنان هوادار فرهنگ مردسالار کم نیست و از آن گذشته، زنانی که خود علیه مردسالاری مبارزه می کنند لزبین ها را به دلیل گرایش جنسی طرد می کنند. به زبان دیگر تبعیض بر پایه جنسیت را محکوم می کنند اما خود در مواجهه با لزبین ها به دلیل گرایش جنسی شان تبعیض قائل می شوند. لزبین های فعالی نیز وجود دارند اما متأسفانه بیشتر از آنکه به عنوان لزبین شناخته شوند، فعال مسائل زنان اند.

### رشد سازمان در عرض این چند سال چگونه بوده؟

به شدت خوب و خوشحال کننده. اعضای ما در حال حاضر بیش از ۵۰۰۰ نفر می باشند. نشریه ای داریم به نام چراغ که ماهانه منتشر می شود و به معرفی دگرباشی، ادبیات و هنر دگرباشی، و ارائه اطلاعات و پژوهش های گوناگون درباره مسائل جنسی و گرایشات جنسی می پردازد، و در راستای هماهنگی جامعه دگرباشی با بخش دیگر جامعه، به معرفی ادبیات معاصر فارسی هم دست زده است و خوانندگان دگرجنسگرای آن کمتر از دگرباشان نیست. رادیو هفتگی رها نیز فعالیت خود را تا چند ماه آینده از سر خواهد گرفت.

در این مدت توانسته ایم ارتباط بسیار نزدیکی با سازمان های حقوق بشری از جمله سازمان ملل و دفاتر کمیسریای عالی پناهندگان و شورای جدید حقوق بشر آن، سازمان دیده بان حقوق بشر، کمیسیون جهانی حقوق بشر همجنسگرایان، پارلمان اروپا و ... برقرار سازیم. همچنین به عنوان عضو ایرانی جمعیت جهانی همجنسگرایان – ایلگا انتخاب شده ایم و توانسته ایم که در طول این مدت از اخراج بسیاری از دگرباشان جنسی پناهنده جلوگیری کنیم تا حق آزاد زیستن را دارا باشند. مورد توجه رسانه های بین المللی هستیم و اخبار و گزارشات ما در سطح وسیعی منتشر می شود. در اکتبر گذشته به دومین نشست شورای جدید حقوق بشر سازمان ملل راه یافتیم. این اولین بار در طول تاریخ بود که سازمانی که متعلق به دگرباشان ایرانی می باشد در سطح جهانی خواسته های خود را مطرح می کند و قرار است سازمان ایلگا درخواست عضویت ما در کمیسیون اقتصاد و اجتماع سازمان ملل (ECOSOC) را ارجاع دهد تا بتوانیم به عنوان سازمان دگرباشان جنسی ایران، حق رأی مشاورتی در این کمیسیون داشته باشیم و خواست های جامعه ی خود را مطرح سازیم و برای



رسیدن به آنها بکوشیم.

## سازمان همجنسگرایان ایرانی در میان کدام قشر از "گی" های ایرانی بیشتر طرفدار، یا عضو دارد؟

آمار دقیق نداریم و نمی توانیم بدهیم. دگرباشان به خاطر رعایت امنیتی از اسم مستعار استفاده می کنند و معمولاً مشخصات کاملی هم از

خود نمی دهند. می دانید که ما اعضای غیر قانونی جامعه ایم و خودمان هم هنوز نمی توانیم آمار دقیقی از خود بدهیم. دیگر اینکه

دگرباشان معمولاً خود نامی برای خود برمی گزینند که با هویت جنسیتی شان موافق باشد و این اسم همان اسمی نیست در شناسنامه به

آنان تعلق دارد. گاه ما حتی با همکاران نزدیک خود سال ها کار می کنیم و هیچوقت نه چهره شان را می بینیم نه اسم شناسنامه ای شان

را می دانیم. فضای مجازی اینترنت برای ما امکان فعالیتی ایجاد کرده است تا حفظ امنیت خود برای از بین بردن همین شرایط تلاش

کنیم. اما در عین حال، از طریق ایمیل هایی که به می رسد و به نکات مختلفی اشاره می شود، و اعلام همکاری در زمینه های مختلف،

می توانم بگویم که در همه ی اقشار، از همه ی سنین، از هر کلاس و طبقه ای، دگرباشان همه جا هستند. فقط باید متشکل باشند، هر

چه بیشتر.

## این چند سال را تعریف کن. زندگی شخصی ات چطور گذشت؟

زندگی شخصی من با زندگی کاری من تقریباً ادغام شده است. به دلیل فعالیت هایم مجبور شدم که از ایران فرار کنم و پناهنده سازمان

ملل هستم. دولت کانادا پرونده مرا از سازمان ملل قبول کرد و در می ۲۰۰۶ به کانادا مهاجرت کردم. از زندگی خود راضی هستم. خانواده

و دوستانم را دوست دارم.

## چرا نام سازمان را به سازمان دگرباشان جنسی ایران تغییر دادید؟

به چند دلیل. اول اینکه کلمه پرشین در نام انگلیسی ما باعث اعتراض عده ای از هم میهنان ما که خود را فارس نمی دانستند شده بود و

برخی نیز آن را دامن زدن به اختلافات قومی می دانستند و توضیحات ما تنها یک توجیه بود زیرا در آن روز که نام سازمان ثبت شد

متأسفانه به این مسائل توجه نشده بود. ما کلمه پرشین را به ایران تغییر دادیم. همچنین واژه کوئیر (Queer) را به جای گی و لزبین

استفاده کردیم تا بتوانیم گروه گسترده تری را پوشش دهیم و نشان دهیم که سازمان دوجنسگرایان و دگرجنسگوانان را نیز در بر می

گیرد. ثبت مجدد سازمان در کانادا را فرصت خوبی برای این تغییرات دانستیم و نام سازمان به Iranian Queer Organization یا

سازمان دگرباشان جنسی ایران با علامت اختصاری IRQO تغییر کرد.

چه فعالیت هایی برای پناهنده های دگرباش انجام می شود؟ چه کارهایی را از سازمان می توانند توقع داشته باشند؟ چه طور با سازمان

تماس می گیرند؟

سازمان برای پناهندگان دگرباش حداکثر تلاش خود را به کار می‌گیرد تا حق پناهندگی به آنان اعطا شود. در این راه با سازمان‌های حقوقی بسیاری از قبیل سازمان دیده بان حقوق بشر نیز همکاری می‌کند. مصاحبه‌هایی انجام داده و تلاش می‌کند تا نامه، گزارش و مدارکی برای مسئولین ارسال نماید و آنان را از وضعیت صحیح دگرباشان ایرانی مطلع ساخته و در تصمیم‌گیری در مورد پرونده آنان را یاری کند. برای این منظور پناهجویان می‌بایست فرم مورد نظری را تکمیل و برای ما ارسال نمایند تا اقدامات خاصی انجام پذیرد. تماس معمولاً از طریق ایمیل و گاهی تلفن می‌باشد. سازمان دگرباشان جنسی ایران در دو سال گذشته موفق شده است که بیش از ۴۰ مورد پناهندگی را بررسی و پیگیری کند و به روند درست تصمیم‌گیری یاری رساند.

### نشریه ی چراغ و رادیو رها را بیشتر معرفی کن. از چه طریقی می شود نشریه را دریافت کرد؟ رادیو را چگونه؟

نشریه چراغ از فرودین ماه ۸۴ شروع به کار کرد. در ابتدا ما افراد متخصص و جدی برای نشریه نداشتیم و از صفر و یا حتی زیر صفر شروع کردیم. اولین شماره ما ۸ صفحه بود و تنها تصمیم گرفتیم تا زمانی که کیفیت نشریه به حد مطلوبی نرسیده است شماره‌های اصلی را منتشر نکنیم و آن را پیش شماره می‌نامیدیم. نشریه چراغ در طول این مدت سیر صعودی چشمگیری داشته است و امروز با حضور و تلاش جدی ساقی قهرمان، سردبیر نشریه چراغ نه تنها شماره‌های اصلی خود را منتشر می‌کنیم بل نشریه به مرجعی تبدیل شده است که به مسائل جنسی و گرایش‌های جنسی می‌پردازد و در بسیاری از محافل روشنفکری به این نشریه استناد می‌گردد. امروز سایت‌های ادبی فرهنگی چندی انتشار چراغ را اعلام می‌کنند و گاه مقالات چراغ را بازچاپ می‌کنند. این همانا یکی از اهداف ما بوده است که جامعه حضور دگرباشان را بپذیرد و آنان را در کنار خود و دیگر اقشار جامعه جای داده و به مسائل آنان توجه کند.

این نشریه الکترونیکی است و روی وبسایت می‌باشد. همچنین به صورت فایل PDF منتشر می‌شود. خوانندگان ما در ایران نمی‌توانند وب سایت نشریه را مطالعه کنند زیرا جمله "مشترک گرامی، دسترسی به این سایت امکان پذیر نمی‌باشد" همواره در طول چند سال گذشته سد ارتباطی ما بوده است و ما با تهیه فایل PDF نشریه و ارسال آن از طریق پست الکترونیکی فیلتراسیون را دور زده و

خوانندگانمان را بی چراغ نمی‌گذاریم. علاقمندان برای دریافت نشریه می‌توانند درخواست اشتراک خود را به آدرس

member@irgo.net ارسال نمایند. رادیو رها نیز یک رادیو اینترنتی می‌باشد که به آدرس‌های ایمیل ارسال می‌گردد و همانطور

که ذکر شد در چند ماه آینده فعالیت خود را از سر خواهد گرفت.

علاقمندان می‌توانند چراغ را در این آدرس مطالعه کنند.

[www.cheraq.net](http://www.cheraq.net)

## ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد

دختر لژیون

درد بر همه دگرباشان عزیز، از آنجایی که من هم مثل فروغ عزیز در آستانه ی فصلی سرد پا به دنیا گذارده ام، همیشه خود را زنی تنها در آستانه ی فصلی سرد معرفی می کنم. این نقاشی که مربوط است به شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» را تقدیم می کنم به همه ی شما دگرباشان عزیز، در آستانه ی سال نو، و فرا رسیدن سال نو را به همه ی شما عزیزان تبریک گفته و برای همگی سالی خوش و سرشار از موفقیت را آرزومندم. هر روزتان نوروز، نوروزتان پیروز باد.



این مقاله و نظایر آن که به تدریج در شماره های بعدی چراغ منتشر خواهند شد، از نظر پزشکی اهمیت دارند و به احتمال کمی خواهند بود به سؤال هایی که در همین زمینه باشند و یا سؤال هایی را ایجاد خواهند کرد که بشود دنبال جوابشان گشت. گاهی در ایمیل هایی که به نشریه می رسد یا در گزارش هایی که به سازمان های حقوق بشری می رود از تعداد زیادی مردان همجنسگرا حرف به میان می آید که به منظور آسان کردن شرایط زندگی تن به عمل های ترمیمی می دهند. بعضی از همین مردان وقتی به کشورهای آزاد می روند نیازی به عمل ترمیمی پیدا نمی کنند و با گرایش جنسی خود به راحتی زندگی می کنند. در عین حال اگر این عمل ها با موفقیت انجام شود به دگرجنسگونگان کمک بسیار می کند. نویسنده ی این مقاله، دکتر بوش معتقد است که این عمل ها آخرین مرحله ی انتقال جنسیتی اند و در موارد زیادی با کمک های جانبی می توان تن را به جنسیت اصلی منتقل کرد بدون نیاز به عمل. نظرهایی در همین زمینه را در شماره های بعدی چراغ خواهیم آورد. این مقاله ها با این نیت ترجمه می شوند که به بعضی از این سؤال ها برای دوستان دگرجنسگونه و یا همجنسگرا در زمینه های پزشکی و روان پزشکی (نه روانکاو) جواب بدهد. لطفاً به آن بخش از نظریات نویسنده که به نظر می آید در حوزه ی تخصصش نبوده است توجه نکنید. من کردم و اعصابم به هم ریخت.

ساقی قهرمان

جنسیت خارج از حوزه ی زبان، در فرهنگ جهانی، هم برای عموم و هم برای متخصصان، مفهومی نو پا است. برای اولین بار در ۱۹۵۵، John Money, Ph.D. ضمن بحث بر سر رل های جنسی، از ترم جنس استفاده کرد، و در ۱۹۶۶ هویت جنسی را هم به فرهنگ لغات اضافه کرد. در ۱۹۷۴ دکتر Fisk موفق به تشخیص اختلالات جنسی که امروزه برای ما کاملاً شناخته شده است، شد. پیش از آن، تصور بر آن بود که رل های جنسی شخص قطعاً یکی از دو ویژگی کاملاً مجزا و مادرزادی است که هیچ یک با آن دیگری نسبت یا شباهتی ندارد — مرد و یا زن با اعضای بیرونی جنسی نشان از یکدیگر متمایز می شدند. باور دو جنس کاملاً مجزا از هم، هیچ راهی برای تنوع گونه های دیگر باقی نمی گذاشت. البته جوامع به تفاوت های فرهنگی در رل های جنسی قائل بودند اما حتی در آن صورت نیز فقط دو گونه از ابراز وجود، دو گونه از وجود، می توانست موجود باشد.

از آن پس بود که آغاز به تشخیص جنسیت به معنای واقعی پیوسته، درهم، و خاکستری (در تقابل با سیاه و سفید) کردیم. اما هنوز آنچه ما به عنوان جنسیت عرضه می کردیم دو قطبی بود، یعنی، مردم در دو منتهی الیه مرد بودن و زن بودن انباشته شده اند و تعداد

قلیلی که جنس دیگری است در میانه قرار گرفته است. اکثریت عظیم مرد و یا زن معنا می شدند، حالا با هر برداشتی که از این ترم. اما با مطالعاتی که من بر روی تحقیقات اخیر انجام داده ام و تجربیاتی که در ارتباط با افرادی که اختلال جنسی دارند، همجنسگرایان، و نیز مراجعین دیگر به دست آورده ام منتج به آن شده که جنسیت را به معنای یک گونه از دوگانه ی مرد و یا زن نبینم بلکه آن را، جنسیت را، مثل زهدان بدائم— در برگیرنده ی خصوصیات گسترش یابنده ی مردانه و زنانه در وجود یک نفر. به دنبال تحقیقات و مطالعات پیگیر، لیستی از پنج ویژگی جنسی نیمه مستقل تهیه کرده ام که مثل نقشه ای درک این مسأله ی بگرنج و گاه بسیار عاطفی جنسیت را آسان کند. انگار کنید که هویت/رفتار جنسی از پنج ویژگی نیمه مستقل سر می زند:

**جنسیت ژنتیکی** – آنچه در کروموزوم ها به فرد ارث می رسد.

**جنسیت جسمی** – مشخصه ی جنسی اولیه و ثانویه ی فرد.

**جنسیت مغزی** – شیوه های عشقی/سکسی، چگونگی ارتباط گیری فرد با دیگران در زمینه ی روابط جمعی و میان – فردی و نیز در سطح روابط جنسی و در چارچوب عشق.

**هویت جنسی** – هویت جنسی ذهن فرد، شخصیت جنسی فرد، چگونگی درک حسی فرد از جنسیت خود: مرد و یا زن؟

من مبحثی را باز کرده ام تا به این مسأله که "فرد می تواند خود را به درجات متفاوت در یکی از این پنج مرحله ببیند و یا رفتاری مطابق یکی از این پنج مرحله و بدون در نظر گرفتن دیگر مراحل داشته باشد" بپردازم.

از چند هفته پس از شکل گرفتن نطفه تا دو یا سه سالگی، مغز انسان جنسیت را در حداقل سه بعد مستقل رشد می دهد که من آن را

جنسیت مغزی می نامم. (چگونه مغز در مسیر جنسیتی به کار می افتد). جنس مغزی، (آنطور که ما جنسیت را در نظر می گیریم، یعنی رابطه ها و خواست ها در راستای زن یا مرد بودن.) و هویت جنسی (چگونگی ادراک شخص از مرد یا زن بودن خود)

این سه بعد از یکدیگر مستقلند، حتی از جنسیت جسمی شخص نیز مجزایند. به این معنا که شخص می تواند بدن یک مرد را داشته باشد

و جنس و هویت جنسی مغزی یک مرد را، اما جنسیت مغزی اش زن باشد. (در واقع بسیاری از نویسندگان و هنرمندان این گونه اند.)

چنین شخصی معمولاً از نظر ظاهر و رفتار و حس خود نسبت به وجود خودش مرد است، اما حساسیت ها و عواطف، زبان و شور زنانه دارد.

این افراد به احتمال زیاد در اجتماع و در روابط بینافردی با دشواری بسیار روبرویند.

ویژگی های جنسیت جسمی و ژنتیکی ما، جنسیت مغزی، هویت جنسی، و جنس مغزی ما، رفتارهای ظاهری ما نیز از کودکی تا آخر عمر به یک صورت تداوم می یابد.

از آنجا که هر یک از این ویژگی ها به طور مستقل ارزشیابی می شوند، می توان دید که درجات و ترکیبات مختلف این ویژگی ها به

هزاران می رسد. از نقطه نظر جنسیتی، فرد می تواند در یکی از این رده بندی ها جای بگیرد - در رده ی خودش.

شاید تنها آن دسته افراد که ویژگی های تمام مراحل را در حد اکثر آن دارند بتوانند خود را به عنوان تک-جنسیتی تعریف کنند، بقیه ی ما همه مخلوطی از جنس ها هستیم.

دگرجنسگونه ها نیز، به نظر می آید که در سه بعد جنسیت مغزی دارای یک جنس باشند، اما جنسیت جسمی و ژنتیکی شان از جنس مخالف است.

## ژن و جنسیت

اولین رده بندی، یعنی ژنتیک، تازه در مرحله ی دریافته شدن است. به چه ترتیبی و تا چه درجه ای ژن در رفتارهای جنسی شخص تأثیر می گذارد؟ می دانیم که علاوه بر کروموزم های XX که ویژه ی زن اند، و XY که ویژه ی مرد، ترکیب های دیگری نیز ، XXY , XYY , XO موجودند.

ترکیب XXY به جای ۴۶ کروموزوم ۴۷ کروموزوم دارد. این وضعیت Klinefelter سیندروم نامیده می شود و یکی در هر پانصد نوزاد اتفاق می افتد. افرادی که به کلینفلدر دچار باشند عقیم اند، پستان های درشت دارند، و بیضه و کیر کوچک. بدنشان به بدن مردهای خنثی و اخته شده می ماند و علاقه ی چندانی به سکس ندارند.

ترکیب XYY هم ۴۷ کروموزوم دارد. در این وضعیت ظاهر فرد به مرد معمولی می ماند، اما رفتارشان زنانه است. معمولاً افراد مبتلا به XYY دچار سیندروم Paraphilic اند (پدوفیل، تن نما، و و) و کنترل زیادی روی غریزه ی مهارنشده ی جنسی خود ندارند.

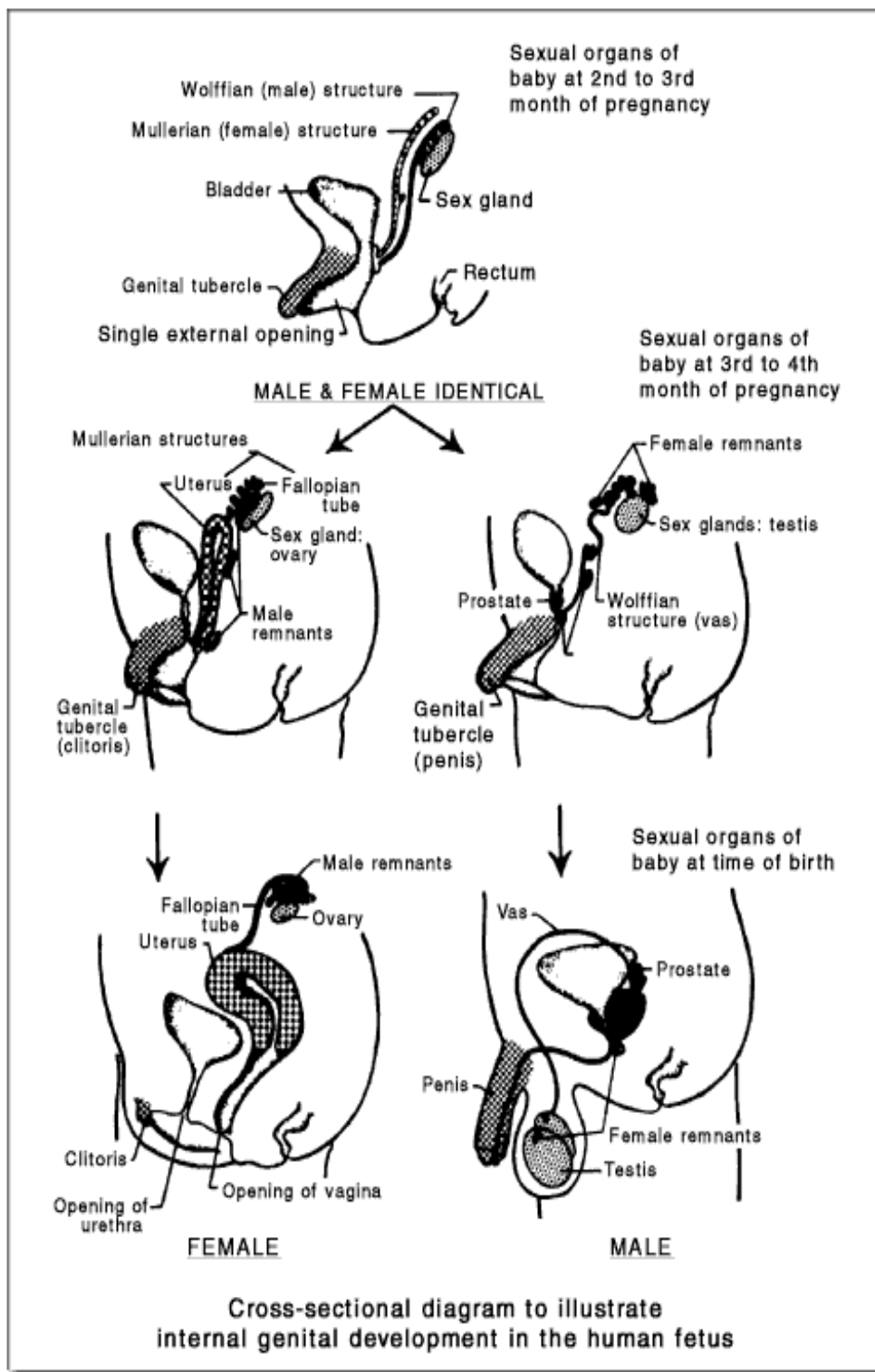
در مقابل کلینفلدر و XYY سیندروم که کروموزوم های اضافه دارند، Turner سیندروم نمونه ی شمار کم کروموزوم جنسی است. این افراد دارای ۴۵ کروموزوم اند که با کد XO نوشته می شود. رفتارشان بی نهایت زنانه است و بی اندازه علاقمند به پرستاری بچه اند و در ریاضی و هندسه استعداد خیلی کم از خود نشان می دهند. کسانی که مبتلا به تورنر سیندروم اند، جدا از تمام تأثیرات هورمونی، رفتاری کاملاً متفاوت با رفتار معمول پسریچه ی قلدر از خود نشان می دهند.

اما هیچکدام از وضعیت های بالا تعریف افراد دوجنسگونه نیست. مسأله ی دگرجنسگونهگی بسیار ظریف تر از این است و شاید تنها نتیجه ی چند ژن معدود در یک کروموزوم باشد.

## جنسیت جسم

برای بحث در مورد این جنبه از جنسیت نیاز به واریسی دخالت هورمونی، و به خصوص تستوسترون داریم. در دوران جنینی، مقدار موجود تستوسترون، و نبود آن و دیگر آندروجین ها (هورمون های مرد ساز) جنسیت ما را از نظر جسمی، روانی، و عاطفی تعیین می کنند. در

دوران جنینی، چند مرحله ی کلیدی هست که طی آن جنین، بسته به مقدار تستوسترون موجود، تبدیل به مرد و یا زن می شود. این شانس ممکن است تنها برای چند روز موجود باشد و اگر اندازه ی مورد نیاز تستوسترون در آن مرحله ی زمانی خاص موجود نباشد، مرحله ی رشد جنین به تبدیل جنین به دختر جهت گیری می شود، و وجود مقدار کافی تستوسترون پیش از این مرحله و یا بعد از این مرحله تأثیری در جنسیت تعیین شده در این مرحله ی حساس را ندارد.



اولین مرحله ی کلیدی در بسته شدن نطفه است و وجود ژن SRY (ناحیه ی تعیین کننده ی جنسیت در کروموزوم Y) جنسیت جسم ما را تعیین می کند. ژن SRY معمولاً در بازوی کوتاهتر کروموزوم Y مشاهده می شود، اما می تواند جدا شود و کروموزوم تبدیل شود به XY که زن ساز است (وضعیتی که کروموزوم Y ژن SRY ندارد) و یا تبدیل شود به XX مرد ساز (ژن SRY به X متصل باشد).

ژن SRY باعث می شود که جنین TDF ترشح کند، (عامل ساخت بیضه) که غده های جنسی غیرفعال را تبدیل به بیضه می کند. زمانی که بیضه ها تشکیل شدند هورمون های مرد ساز نظیر تستوسترون، دیهاپیدروکورتیکوسترون، و آنتی مولیریان تولید می کنند.

پیش از ترشح TDF، جنین در حال رشد، تنها از دو ساختار بسیار کوچک تشکیل شده است، مجرای مولیریان و مجرای وولفان، و دو غده ی کوچک غیر فعال. در این مرحله جنین نه تخمدان دارد و نه بیضه. اگر تأثیر TDF و تستوسترون نباشد، آن غده های غیر فعال به تخمدان تبدیل می شوند و مجرای مولیریان به عضو جنسی زنانه. مجرای وولفانگ محو می شود و پوست ی خارجی عضو جنسی لبه های بیرونی، کلیتوریس، و لبه های داخلی و کلاهک کلیتورال را بوجود می آورند. تحت تأثیر TDF، غده های غیر فعال تبدیل به بیضه می شوند و مجرای وولفانگ به عضو جنسی داخلی مردانه تبدیل می شود و مجراهای مولیریان محو می شود و در طول دوران جنینی پوسته ی خارجی به آلت جنسی/ کیر و کیسه ی بیضه و غلاف های آلت جنسی و پوست ختنه گاه تبدیل می شوند. به عبارت دیگر، بدون وجود تستوسترون همه ی جنین ها به نوزاد دختر تبدیل می شوند. یعنی این آدم است که از دنده ی حوا می پرد بیرون.

همچنان که مرحله ی اولیه ی تحولات جنسی به سوی جنسبایی جسمی، پیش می رود، بعضی اوقات انحرافی در مسیر این شکل گیری اتفاق می افتد. از این ناهنجاری ها بعضی وقت ها به عنوان "تجربه ی طبیعت" نام برده می شود. یکی از این تجربه های طبیعت وضعیتی است که به آن پریاختگی مادرزادی غدد فوق کلیوی **congenital adrenal hyperplasia (CAH)** می گویند و آن هنگامی است که جنین دختر از غدد فوق کلیوی خود هورمون استروئید ترشح می کند که شباهت به تستوسترون دارد. کودکی که به دنیا می آید در غالب موارد دچار اختلال عضو جنسی است، چیزی شبیه آلت جنسی زنانه ی دفرمه یا شبیه عضو جنسی مردانه. اگر این کودک به دنبال عمل جراحی "توازن جنسی، Adjusting" و در پی مصرف هورمون مردانه در زمان بلوغ، به عنوان پسر بزرگ شود، مردی خواهد شد کاملاً طبیعی اما عقیم و با کروموزوم های XX. از طرف دیگر، اگر نوزاد با عمل جراحی تبدیل به دختر شود و هورمون های زنانه مصرف کند، پنجاه پنجاه امکان آن هست که در آینده لذت و دگر جنسگونه باشد. این عمل های جراحی که برای "ترمیم" اختلالات جنسی در نوزادان انجام می شود منبع بسیاری از ناخشنودی ها است و بسیاری از افرادی که دچار در هم آمیختگی جنسی اند، نوزادانی بوده اند که تحت این عمل های ترمیمی قرار گرفته اند.

یکی دیگر از "آزمایش های طبیعت"، **Androgen Insensitivity Syndrome** است که به معنای بیماری خنثی بودن



هورمون های مردانه است. در این وضعیت، مقدار کافی تستوسترون در کروموزوم XY جنین موجود است، اما سلول های بدن جنین قادر به عکس العمل در برابر این هورمون نیستند. این وضعیت شبیه علائم بیماری تورنر است که در آن نه مجراهای مولیریان و نه وولفیان تا حد بلوغ رشد می کنند و آلت بیرونی جنسی تبدیل به اعضای جنسی زنانه می شود با این تفاوت که TDF غده ها را تحریک می کند تا مانند بیضه ی فعال در بدنی که کروموزوم XY دارد، عمل کنند. کودک به عنوان دختر تربیت می شود و به عنوان زنی طبیعی شناخته می شود تا زمانی که معلوم شود دچار خونریزی ماهانه نمی شود زیرا زهدان ندارد. اگر بیضه هایش به اندازه کافی استروژن ترشح کنند (مازاد تستوسترون تبدیل می شود به استروژن)، زنی با ظاهر کاملاً طبیعی (بدون زهدان و واژن فوقانی) خواهد شد، نازا، با کروموزوم XY و بیضه های داخلی.

### جنسیت مغز

Dr. Simon LeVay در کتاب خود "مغز جنسی" می گوید که گیرنده های مغز که در ارتباط با هورمون های بدن هستند نیز نقش بسیار حساسی را در رشد جنسیتی ما ایفا می کنند. دکتر له وای می نویسد: "به نکات زیادی در این مورد می توان اشاره کرد... که تفاوت های اساسی و مسئولیت های مشخص ژنتیکی میان گیرنده های مغز موجود است. این مسأله می تواند مکانیسمی را به کار بیندازد که تفاوت های مغز در راستای جنسیت را تحت کنترل هورمونی بگیرد و نیازی نخواهد بود که تفاوت واقعی در مقدار هورمون های وجود داشته باشد. امکان این هست که تأثیرات گزیده در سیستم های مختلف مغزی توسط گیرنده های مغز اعمال شود".

نکته ی مهمی که نباید فراموش کرد آن است که جنسیت جسمی همیشه نمایانگر جنسیت مغزی نیست. در جایی که اغلب نوزادان پسر یا دختر جنسیت مغزی شان با جنسیت جسمی شان همگون است، تعداد قابل ملاحظه ای (دقیقاً معلوم نیست چقدر) از این نوزادان با جنسیت مغزی ناهمگون با جنسیت جسمی به دنیا می آیند. در میان افراد دگرجنسگونه، جنسیت مغز در تضاد با جنسیت جسم قرار دارد، و این تضاد از همان آغاز تولد بروز می کند.

حتی در همان چند ساعت اولیه ی بعد از تولد تفاوت های رفتاری مشخصی میان نوزادان دختر و پسر "نرمال" دیده می شود. نوزادان دختر به لمس و صدا حساس ترند تا نوزادان پسر. نوزادان دختر چند روزه برمی گردند و دو برابر طولانی تر از نوزادان پسر به صورت بزرگسالان خیره می شوند، و حتی طولانی تر، اگر آن بزرگسال در حال حرف زدن باشد. نوزادان دختر خیلی زودتر از نوزادان پسر صدای گریه ی نوزاد دیگری را از میان دیگر صداها تشخیص می دهند. حتی پیش از آنکه زبان را بفهمند، نوزادان دختر بهتر از نوزادان پسر مفاهیم حسی نهفته در گفتار را درک می کنند.

در چند هفته ی اول تولد، نوزادان پسر به حضور بزرگسالان بی توجه اند، چه در حال حرف زدن باشد آن بزرگسال چه نباشد، اما در مقابل

از خود حرکت و هشیاری بیشتری نشان می دهند. در چند ماهگی، دختران معمولاً می توانند میان چهره ی آدم های آشنا و چهره ی یک غریبه فرق بگذارند، اما پسرها چنین قابلیتیی از خود نشان نمی دهند.

همچنان که نوزادان بزرگ تر می شوند، این تفاوت ها بیشتر و عمیق تر می شود. دخترها زودتر از پسرها حرف زدن را یاد می گیرند، و بهتر از پسرها از عهده ی حرف زدن بر می آیند. پسرها بیشتر دوست دارند به کشف گوشه و کنار جاهای دور و بر و اشیای بپردازند و دخترها دوست دارند حرف بزنند یا گوش کنند. پسرها بازی های پرجنب و جوش دوست دارند در جاهای وسیع و دخترها بازی های آرام تر در فضاهای کوچک تر. پسرها دوست دارند بسازند، بشکنند، و چیزها را از زاویه ی مکانیکی آن کشف کنند و بچه های دیگر را فقط برای استفاده (به عنوان همبازی، همگروه، همدست، ..) می خواهند. دخترها دیگران را بیشتر به عنوان "فرد" می بینند، و احتمال بیشتری دارد که آن فرد را به دلیل آنکه "مهربان نیست" کنار بگذارند، و با دست و دلبازی بیشتری بچه های کوچک تر را به جمع خود می پذیرند و اسم همبازی های خود را راحت تر به خاطر می سپارند. دخترها به بازی هایی دست می زنند که در ارتباط با خانه، دوستی، و عاطفه باشد. پسرها از بازی های خشن و پر از رقابت و پر از بزن بزن و بازی های دزد و پاسبانی خوششان می آید. پسرها موفقیت را در درگیری با دیگر همبازی هاشان می دانند و دوست دارند مرزهای میان بردن و باختن کاملاً روشن باشد. در مقابل، در بازی های دخترانه معمولاً رعایت نوبت، همکاری و رقابت غیرمستقیم بیشتر به چشم می خورد. گرگم به هوا یک بازی پسرانه است و طناب بازی، دخترانه. همچنان که رشد می کنیم و به بزرگ سالی می رسیم این تفاوت ها ظریف تر و آشکارتر می شود.

افرادی که دارای مغز زنانه اند به طور طبیعی اجتماعی تر و بیشتر تن به همکاری و مباحثه های گروهی و فداکاری می دهند، اما با اعتقاد راسخ از قواعد پیروی می کنند. افرادی که دارای مغز مردانه اند، به زور اجبار به وجدان جمعی تن می دهند، و همه چیز را از زاویه ی برد و باخت ارزیابی می کنند، به حریم تحت کنترل خود بسیار اهمیت می دهند (نظر من، جای من، شخص من و ..) مردها که رقابت را دوست دارند و از جای خود در پلکان قدرت آگاهند، به قوانین به عنوان چیزی برای تخطی و از نظر انداختن و به کار بردن علیه دیگران نگاه می کنند. (تخصص در امور حقوقی خیلی مردانه است.)

افرادی که دارای مغز زنانه اند از زیر و بم عواطف بسیار آگاهند هم در مورد خود و هم در مورد دیگران. استعداد درخشانی در زبان دارند و نیاز شدیدی به بیان خود از طریق زبان. این دو نیاز/استعداد طوری هماهنگ شده اند که در نتیجه ی آن مقدار معتناهی از شرح و بحث در امور روزمره همراه با پیش زمینه ی عاطفی و داوری های ارزشی را موجب می شوند (غذا، تجربه، کارهایی که در آن شرکت کرده اند، و دیگر آدم ها).

افرادی که دارای مغز مردانه اند به سختی می توانند حوزه های عاطفی فراتر از خشم و ترس و هوس را، در خود و یا در دیگران، تشخیص

بدهند. استفاده از زبان به نظر می آید محدود و به ندرت صورت می گیرد، و کمتر به مصرف بیان عواطف می رسد. اما مغزهای مردانه از قابلیت درک زیادی برای ابعاد فضا و مهارت های غیر زبانی نظیر ریاضیات و نقشه خوانی و تجسم مفاهیم سه بعدی با رشد مدام هوش و دید انتزاعی دارند.

در واقع، به دلایلی که معلوم نیست (برای نویسنده ی این مقاله)، تفاوت های جنسیتی با بالا رفتن سطح هوش افراد، کمتر و کمتر می شود. بر اساس یکی از مطالعات، یک سوم از افرادی که جسماً زن اند و در دانشگاه ها به تحصیل مشغولند شبکه بندی مغزشان شبیه به مغز مردانه بوده است!! (علامت تعجب موقع ترجمه اضافه شد)

افراد دگرجنسگونه معمولاً با مغز زنانه متولد می شوند، اما بلافاصله بعد از هشت سالگی به تدریج این واقعیت را فدای یک مغز عاریتی که با قاعده ی مغز مردانه عکس العمل نشان می دهد، می کنند. به آن می ماند که کسی بزرگراه چهار بانده را رها کند و از جاده ی خاکی کنار آن برای رانندگی استفاده کند (!! ایضاً در ترجمه اضافه شد) و سعی کند که بهترین استفاده را از این امکان بازیافته بنماید. چرا؟ برای هم رنگ شدن با محیط. در حدود هشت نه سالگی تفاوت های میان رفتار مردانه و زنانه بیشتر آشکار می شود. برای هم رنگ شدن با محیط، مردی که جسم مردانه دارد و مغز زنانه، شروع می کند به تقلید و سپس کسب مهارت در رفتار مردانه، تا آنجا که ممکن است، و طبیعت زنانه ی خود را پنهان و رشد نیافته به کناری می نهند.

بعضی از دگرجنسگونگانی که دارای جسم مردانه اند موفق می شوند به خوبی از عهده ی این بازی برآیند و رل یک مرد قلدر را به خوبی ایفا کنند. بعضی ها به طور کامل موفق به انجام این تقلب نمی شوند، و بعضی دیگر شبیه می شوند به پنیر سوئیسی، از آن سواخ های درشت ذهنیت زنانه ی درونی شان پیداست. اما، هر چقدر هم که فردی در پنهان کردن جنسیت طبیعی خود در انظار دیگران موفق باشد، همیشه در خلوت و نزد خود (حداقل بعضی اوقات) قادر به فریب خود نخواهد بود.

افرادی که دگرجنسگونه نیستند، معمولاً با جنسیت زنانه ی مغز خود کنار می آیند (کسانی نظیر نویسندگان، هنرمندان، هنرپیشگان)، به گونه ای از آتش بس و یا جبران افراطی این تضاد دست می یابند که حتی به نظر خودشان هم حقیقی می نماید. اما، و در هر حال، دگرجنسگونگان دارای مغز و هویت زنانه اند.

### جنس مغز

به نظر می آید که روند رفتاری روان-جنسی مردانه و زنانه موجود باشد، جوری از گونه های متفاوت رفتار --- یکی مردانه و یکی زنانه، که مانند جنسیت مغز در همان دوره ی جنینی مشخص می شود و بدون تأثیر پذیرفتن از محیط (چگونه، کجا، و توسط چه کسی شخص تربیت شود)، و می تواند کاملاً از جنسیت جسمی و جنسیت مغزی مجزا باشد.

پیش از آنکه توضیح بدهم که جنس مغز یعنی چه، بهتر بگویم که چه نیست --- جنس مغز به معنای گرایش جنسی نیست. با آنکه

گرایش جنسی می تواند در جنس مغز تأثیر بگذارد، این تأثیر چندان مؤثر نیست. بعداً در این باره بیشتر توضیح می دهم.

جنس مغز یعنی چه؟ جنس مغز یعنی آن طرح اولیه ای در مغز تعبیه شده و به ما دیکته می کند که چگونه با دیگران در سطوح اجتماعی

و بینافردی و رابطه ی جنسی ارتباط پیدا کنیم و چگونه دیگران را از این زاویه مشاهده کنیم. مانند جنسیت مغزی، بیشتر افرادی که از

نظر زن اند معمولاً جنس زنانه ی مغزی دارند و افرادی که از جسمی مرد اند جنس مغزی مردانه، اما این حکم قطعی نیست و در مورد

دوجنسگونه کاملاً برعکس عمل می کند. دگرجنسگونگانی که جسم مردانه دارند، جنسیت و جنس مغزشان زنانه است.

در این مقاله، آنجا که به افرادی که مغز مردانه یا مغز زنانه دارند اشاره می شود، جنس مغز اشاره می شود، بی توجه به حوزه های جسمی

و جنسیتی مغز.

افرادی که مغز زنانه دارند نمی توانند و نمی خواهند حسی که به یک فرد دارند را (خوب، بد، مهربان، حوصله سر بر، ..) را از جذابیت

جنسی یک فرد جدا کنند. ناچارند در مورد یک فرد حس خوبی داشته باشند تا بتوانند به آن فرد کشش جنسی داشته باشند. افرادی که

مغز مردانه دارند میان حس عاطفی خود به یک شخص و دیدن آن شخص به عنوان وسیله ی ارضاء جنسی تفاوت می گذارند. مردها می

توانند به آسانی و یا ترجیحاً با کسی سکس داشته باشند که نمی شناسندش و یا دوستش ندارند و یا حتی از او بدشان می آید. عشق و

سکس برای مردان دو دنیای کاملاً مجزا برای افرادی است که مغز مردانه دارند. این دو دنیای متفاوت می توانند به هم نزدیک شوند، و

غالب افراد چنین علاقه ای دارند اما برایشان ضروری نیست، و بعضی اصلاً علاقه ای به هماهنگ کردن عشق و سکس در یک نفر ندارند.

برای افرادی با مغز زنانه، واقعیات محیطی، آنجا که به سکس مربوط می شود، بسیار اهمیت دارد. چیزهایی نظیر تنظیم نور، (شمع، نور

ملایم)، بو، بستر دلپذیر، موزیک، و فضای رمانتیک برای به وجود آمدن احساسات اروتیک و رویابافی بسیار اهمیت دارند. مردان در هر

جایی می توانند سکس داشته باشند، در هر زمانی، و در هر موقعیتی. سکس داشتن در رختخواب، توی ماشین، یا در اتاق تاریک با یک

غریبه، همه مثل هم و بی تفاوت از دیگری است.

همچنانکه ملاحظات محیطی در قبیله ی مردان از اهمیت زیادی برخوردار نیست، رفتارهایی که زمینه ساز شهوت اند از اهمیت زیادی

برخوردارند. قیافه ی شریک جنسی، احساساتش، حتی بوی او، خیلی اهمیت دارد. مردها شریک جنسی جوان (یا با ظاهر و خصوصیات

جوان)، لطیف و بسیار سکسی، می پسندند. قیافه و جذابیت جنسی برای مغز زنانه از اهمیت به مراتب کمتری برخوردار است، و مقام و

جایگاه اجتماعی از اهمیت بیشتری.

اهمیتی که مردها برای شهوت قائلند و بی ارتباطی که میان عواطف و نیاز جنسی به تماس با تن می یابند، و علاقه ی مردان به

پورنوگرافی و قابلیت ایشان برای داشتن سکس و ارگاسم در همه حال (حتی با عروسک پلاستیکی بازیچه ی جنسی) و حتی در تقابل با تمام استانداردهای فرد برای شریک جنسی را توجیه می کند، مثل سکس داشتن در زندان. (ببخشید. این متن را فقط برای شمارش کروموزم ها بخوانید.)

در حالیکه که افراد دارای مغز زنانه بسیار تحت تأثیر توقعات جامعه و منهیات آن در ارتباط با رفتار اروتیک و یا رفتار اجتماعی خود قرار دارند، مردها بیشتر علاقمندند بدانند که شریک جنسی شان به چه ارزش های نمایشی آراسته است.

در مورد گرایش های جنسی، به نظر من این ویژگی محدود به افرادی با مغز مردانه است. می دانم که این نظر کفر است و از دیدگاه اجتماعی در بسیاری محافل خطا به شمار می آید اما اجازه بدهید که توضیح بدهم. افراد دارای مغز مردانه قادرند (حداقل در جوانی) با هر چیزی (حیوان، گیاه، مواد معدنی!) سکس داشته باشند، و از همان سنین پایین، با کشش عاطفی و یا جنسی به طرف خصوصیات مشخص جسمی، در زن و یا در مرد جذب شوند، گرایش جنسی شان هر چه می خواهد باشد، و یا هر مدت زمانی که طول کشیده باشد، کشش طبیعی شان (حتی اگر انکار شود) به مرحله ی عمل در نمی آید، و علاقه ی جنسی شان دچار تغییر نمی شود.

افراد دارای مغز زنانه، از طرف دیگر، در مسیر کشش جنسی و انتخاب شریک جنسی انعطاف بیشتر و محدودیت کمتری دارند. زنان مدام از لحاظ عاطفی به هم وابسته می شوند اما کشش جنسی شان بیشتر در محدوده ی چارچوب های مشخص باقی می ماند. با آنکه در دوره هایی از زندگی معمولاً زنان به تجربه ی ارتباط جنسی با زنان می پردازند، اما برای مردان میانسال دگرجنسگرا درگیر شدن در رابطه ی عاشقانه با مردی دیگر چنانچه در جوانی احساسات همجنسگرایانه نداشته باشند، امکان پذیر نیست.

افراد دارای مغز زنانه خیلی بیشتر به شخصیت یک فرد و مهربانی او کشش پیدا می کنند، و از آنجایی که استعداد زیادی در پیروی از قواعد دارند، خیلی تحت تأثیر آنچه جامعه از آنان توقع دارد قرار می گیرند. این جامعه می تواند اجتماع باشد و یا محله ای که در آن زندگی می کنند و یا خانواده، دوستان، مذهب، و یا گروه هایی که عضو آنند. اگر فرد دارای مغز زنانه به زنی برخورد که از نظر عاطفی برایش جذاب باشد و از نظر اجتماعی شخصیت پذیرفته شده و یا و مؤثری باشد، می تواند عاشق آن زن شوند. یک مرد احتمالاً در شرایط مشابه به سکس تن می دهد اما عاشق نمی شود.

از آنجایی که دگرجنسگونگانی که جسم مردانه دارند دارای مغز زنانه اند، از سکس-گرایی ذاتی بی بهره اند. در اینصورت، در همان حال که دگرجنسگونگانی که جسم زنانه دارند دارای گرایش های لژیبینی هستند، غالب اینان، برخلاف رفتار و احساسات و خواسته هایشان پیش از تبدیل جنسی، کششی به مرد پیدا می کنند و آرزوی یک رابطه ی "نرمال" عاشقانه و جنسی با یک مرد را پیدا می کنند. آن ها در آغاز از قاعده ی مرسوم برای جسم مردانه پیروی می کنند و در ادامه زندگی از از قواعد مرسوم برای جسم زنانه.

آخرین ویژگی از پنج تایی که یاد کردم، هویت جنسیتی، همان آخرین ویژگی است که شخص در ارتباط با آن خود را در می یابد و از همه ی ویژگی های دیگر کمتر مورد مطالعه قرار گرفته و فهمیده شده است. هویت جنسیتی حسی است که شخص به طور ذهنی از خود در حوزه ی جنس (SEX) دارد. مثل درد است، حسی است مبهم که نمی توان به دیگران نشان داد و یا بودنش را ثابت کرد. جنسیت ذهنی فرد به همان اندازه ی جنسیت جسمی فرد حقیقی است و غیرقابل تغییر اما متأسفانه در فرهنگ جوامع شناخته شده نیست. زمانی که هویت جنسیتی فرد با هویت جسمی اش نا متجانس است، آن فرد، دارای اختلال جنسی شناخته می شود. درست به همان گونه ی گرایش های جنسی در اقلیت، اختلال جنسی بیماری به شمار نمی آید بلکه یک جور عدم انطباق طبیعی است که در افراد انسانی اتفاق می افتد، مثل چشم آبی. مثل مورد گرایش جنسی در اقلیت، اختلال جنسی نیز معلوم نیست چه در صدی از افراد جامعه را در بر می گیرد. آمار در این زمینه بین ۳۹۰۰۰ نفر تا حداکثر ۳ در صد جمعیت در نوسان است. من با توجه به تجربیات خودم احساس می کنم که این رقم، یعنی سه درصد، نزدیک تر به واقعیت است.

افرادی که با جسم مردانه دچار اختلال جنسیتی اند، با تعریف خود و یا دیگران، به سه دسته تقسیم می شوند: دگرپوش، دگرجنسگونه، و دگر جنس شده.

این تقسیم بندی ها در میان گروه های جنسیتی و متخصصانی که در این زمینه کار می کنند پذیرفته شده است، در طول زمانی که با افراد گروه های جنسیتی کار می کردم به این باور رسیدم که تنها یک هدف، یک معضل، یک وضعیت وجود دارد، و مقدار زیادی عکس العمل و شیوه های متعدد برای هماهنگ کردن. من به تدریج به این نتیجه رسیده ام که معضل باور کردن و درک کردن جنسیت خود، و نیز نیاز به پذیرفته شدن به عنوان "نرمال" در محیط اطراف، در میان تمام گروه های اقلیت های جنسی مشترک است. بزرگترین آرزوی یک کودک "نرمال" بودن است (شبهه دیگران)، و تعداد بیشماری از دگرجنسگونگان "خود"ی عاریه ای برای خود می سازند تا وانمود کنند که شبهه دیگران اند. معمولاً در این راه آنچنان موفق می شوند که نه تنها دیگران را گول می زنند بلکه خودشان را هم گول می زنند، حداقل گاهی اوقات، از بعضی جهات.

دگرجنسگونگانی که جسم مردانه دارند، گاه موفق می شوند شخصیتی عاریه ای برای خود به عنوان یک مرد بسازند، یک شخصیت کاذب که هدف ها و سلیقه ها و ارزش ها و عادت های خود را همراه دارد بی توجه به شخصیت اصلی فرد، هر چند به آسانی از خود واقعی شخص قابل تشخیص نیست اما این همان خود نیست. این شخصیت ساختگی به این منظور ساخته شده است که فرد در اجتماع پذیرفته شود. و قیمتی که پرداخته می شود خفه کردن و به فراموشی سپردن خود زنانه ی شخص است. آرزوی "نرمال" بودن آنان را از خود

طبیعی شان محروم می‌کند. اما همچنان که سرکوب کردن دغدغه‌ی حقیقتی که وجود آن خود طبیعی را گوشزد می‌کند سخت تر و

سخت تر می‌شود، فرد ناچار می‌شود که جنسیت حقیقی خود را به شکلی ابراز کند.

برای بسیاری، لباس پوشیدن تسکین خوبی است. اگر فرد قادر نیست زن باشد، دست کم می‌تواند زنانگی خود را به شکلی بنمایاند. اما هر

چقدر که فرد خود حقیقی خود را به نمایش می‌گذارد، این آرزو شدیدتر می‌شود. بعضی افراد هر چه بیشتر به نمایش این زنانگی می

پردازند، بعضی وحشت می‌کنند و توبه می‌کنند، اما باز با همان نیاز اولیه به این کار دست می‌زنند.

رده بندی هویت جنسیتی فرد (دگرپوشی، دگرجنس‌گونه‌گی، دگرجنس‌شدگی و غیره) بسته به هر فرد و شیوه‌ی فرد در هماهنگی با تضاد

درونی فرد با جنسیت طبیعی و نیاز فرد به نرمال بودن دارد و در مرحله‌ی بعدی به تضاد میان جنسیت طبیعی شخص و شخصیت کاذب

مردانه‌ی فرد. هیچ "بهترین راه"ی وجود ندارد، تنها چیزی که می‌تواند موجود باشد "بهترین و مطمئن ترین راه با توجه به فردیت هر

شخص" است.

بعد از سال‌ها زندگی کردن، کار کردن، و ساختن زندگی در قالب شخصیت کاذب خویش، از دست نهادن آن زندگی به قیمت بسیار گرانی

تمام می‌شود. سخت است که شخص برگردد و از نظرگاه عاطفی تبدیل شود به یک دختر بچه‌ی دوازده ساله که در بدنی که تا دیروز

مردی چهل ساله بوده است زندگی می‌کند. اما هیچکس برای گذشتن از این مرحله خیلی پیر نیست. افراد زیادی را می‌شناسم که در

چهل و پنجاه سالگی تصمیم به این گذار گرفته‌اند و موفق شده‌اند. حتی مراجعینی داشته‌ام که شصت ساله و یا هفتاد ساله بوده‌اند.

هر چقدر که شخص بتواند شخصیت کاذب مردانه‌ی خود را بیشتر و اساسی تر از پیش کنار بگذارد و به جنسیت ذهنی زنانه‌ی خود

امکان خودنمایی بدهد، به هر حال با سه مرحله‌ی مهم در این پروسه روبرو خواهد بود:

۱- قائل بودن به این که جنسیت مغزی شخص متفاوت است از جنسیت جسمی او.

این اولین مرحله‌ی است که در مقابل غالب دگرجنس‌گونه‌گان قرار می‌گیرد (۷۵ تا ۹۵ درصد)، از حس زندانی بودن خود زنانه در قالب

مردانه تا نیاز به نمایاندن چهره‌ی زنانه‌ی خود و غیره. در این مرحله معمولاً افراد بیشتر با تغییرات جسمی و ظاهری درگیرند نظیر

دگرپوشی، جا زدن خود به عنوان زن، آرایش، استفاده از کلاه گیس و و. در این مرحله‌ی اولیه بعضی از افراد اقلیت جنسی هرگز با پوشش

و ظاهر زنانه از خانه خارج نمی‌شوند و فقط به پوشیدن سینه بند و لباس زیر زنانه اکتفا می‌کنند. این افراد معمولاً یک دوره‌ی نوجوانی

(پیش از پانزده سالگی) و سپس یک دوره‌ی بزرگسالی دارند و میان این دو دوره چندین سال و یا یکی دو دهه فاصله می‌افتد. این مرحله

سرشار از سردرگمی، تضاد، حس گناه، شوک، و توبه است. دگرجنس شده‌ی ابتدایی (دگرجنس گونه‌ای که عمل کرده است) فردی است

که هیچگاه برای خود شخصیت کاذب مردانه نساخته است و هیچگاه با اعضای جنسی مردانه‌ی خود کنار نیامده و یا هیچگاه خود زنانه و

یا جنسیت ذهنی خود را پس نرده است.

## ۲- پذیرفتن خود حقیقی خود

این مرحله از مرحله ی اولیه گونه گون تر است و زخم های عاطفی بیشتری را به همراه دارد. این مرحله ایست که در آن فرد آغاز به قبول

خود زنانه ی خود می کند و روش های معمول زندگی خود را تغییر می دهد تا با شرایط تازه ای که این پذیرش هویت به وجود آورده

است هماهنگ شود. ممکن است که فرد تنها به نیاز ظاهر شدن به شکل زنانه جواب بدهد، و همچنان از پذیرفتن خود زنانه ی خود سرباز

بزند (دگرپوشان) و یا آغاز به پذیرش خود زنانه ی خود بکند اما تمرکز خود را روی یک تغییر ظاهری و سطحی بگذارند (دگرجنس

شدگی، دگرجنسگونگی).

کسانی که خود را دگرپوش می دانند ممکن است شریک زندگی خود را با دگرپوشی خود آشنا سازند، به جمع های دگرپوشان بروند و یا

حتی با همان لباس ها در انتظار ظاهر شوند. افرادی که با عمق بیشتری خود واقعی خود را پذیرفته اند معمولاً سعی می کنند برای تحول

جسمی از متخصصان کمک بگیرند و از هورمون استفاده کنید، یا از الکترولیز، عمل جراحی و همینطور از کلاه گیس و آرایش و لباس.

بصیرتی که در این مرحله ممکن است غایب باشد آن است که شخص هنوز در کنترل همان شخصیت کاذب مردانه است با تمام ترس و

نیازهای جنسی و توقعات و دانسته های غیر طبیعی. حتی نگاه اینان به خود زنانه ی خود از دریچه ی چشم شخصیت عاریه ی مردانه

خود است و نه خود مستقل رها شده ی زنانه ی خود. اینان هنوز در زندان باوری که جسم را تنها تعیین کننده جنسیت می داند اسیرند.

## ۳- تبدیل شدن به خود حقیقی خود.

این مرحله آخرین مرحله است اما متأسفانه مرحله ای است که کمتر از تمام مراحل دیگر به دست آمده است و یا تجربه شده است. این

مرحله ای است که آن دختر کوچولوی گیر افتاده در شخصیت عاریه ای مرد، فقط به آن دلیل که می خواسته است شبیه دیگران باشد و

نرمال باشد، رشد می کند و زندگی خود را پیش می گیرد و معمولاً با ارزش ها و خلق و خو و خواسته های متفاوت.

در دنباله ی مطالعات خود به این نتیجه رسیده ام که خود زنانه، اگر فشار غیرقابل تحمل شخصیت عاریه ای مردانه از دوشش برداشته

شود، به اندک کمکی نیاز دارد تا رشد کند. فرد دگرجنسگونه سال ها و دهه ها صرف سالخوردن، و تقویت شخصیت کاذب و زندگی در

نقش مردانه کرده اند. وانهادن و از کار انداختن این شخصیت کاذب زمان زیاد می طلبد و تلاش و کمک از بیرون. اما حس شادی و

پیروزی ای که به فرد دست می دهد در نتیجه ی و به اندازه ی همان زحمتی است که برای کنار گذاشتن شخصیت کاذب مردانه به کار

برده اند و نه به سن و شکل ظاهری و هورمون و عمل جراحی.

بازگشت به فهرست



چند روز پیش در حال مطالعه ی سایت سازمان خُلم بودم. گوشه ای از آن صفحه تصویری کوچک از کیک تولدی بود با یک شمع روشن.

اولین جشن تولد سازمان حلم که سازمان همجنسگرایان لبنان است و احتمال دارد نماینده ی قاره ای سازمان ایلگا در خاورمیانه شود. با

مدیر سازمان حلم در مونترئال از طریق فیلیپ براون، دبیر کل ایلگا، آشنا شدم. حضور سازمان های دگرباشان در لبنان و ایران برای

سازمان های همکار در کشورهای غربی بسیار جالب بود. فیلیپ براون معتقد بود که ایرکیو (پی جی ال او) و حلم دو سازمانی هستند که از

مناطق ممنوعه بپا خواسته اند و باید حمایت شوند و مهمترین نقش را خود این دو سازمان دارند و چون از شرایط تقریباً یکسانی برخوردار

هستند می توانند مشارکت و موفقیت چشمگیری داشته باشند. در حاشیه ی اولین جام جهانی بازی های دگرباشان در مونترئال بارها

پرچم قرمز رنگی را دیدم که روی آن به رنگ سفید نوشته شده بود حلم. حدود ۱۵ نفر هم در پشت آن پرچم ایستاده بودند و به زبان

عربی می گفتند ما مسلمان، عرب و همجنسگراییم.

حلم یکسالگی سازمان خود را جشن گرفت. سازمان جشن چهارسالگی خود را که اول فروردین ماه امسال بود در جریان کار و باز هم کار

زیاد و کارهای زیاد سازمان، گرمی داشت. شرایط امروز ما با چهار سال پیش خیلی تفاوت کرده است، قطعاً چهار سال دیگر نیز با امروز

متفاوت خواهد بود. تنها باید پا بر پله ای که ساخته ایم بگذاریم و شروع به ساختن پله ی بعدی کنیم. مدتی پیش در جایی خواندم که

نوشته بود "هیچ کاری در این چند سال گذشته انجام نشده است و هیچ فعالیتی نمی تواند شرایط ما را تغییر دهد و شرایط بسیار بد ما به

هیچ عنوان قابل تغییر نیست همچنان که تا به حال تغییر نکرده است." نباید فراموش کنیم که شرایط و امکانات امروز ما (هر چند بسیار

ناچیز) قابل مقایسه با ده سال پیش نیست. ده سال پیش اینترنت فراگیر نبود، وبلاگ نویسی هم رایج نبود و همان معدود افراد نیز حتی

اگر دگرباش بودند (که نمی دانیم) بحثی از گرایش جنسی خود به میان نمی آوردند. اما امروز ما صدها وبلاگ داریم که از گرایش

جنسی خود می نویسند و سکوت ده سال پیش شکسته شده است. امروز می توانیم به جرأت بگوئیم که شبکه ی دگرباشان جنسی ایرانی

وجود دارد، با هم در ارتباطیم، گپ می زنیم، درد دل می کنیم، نگران هم می شویم، از احوال هم خبرداریم و اگر اتفاقی بیافتد سریع

همدیگر را مطلع می کنیم و تلاش می کنیم که مشکلات را از سر راه دوستانمان برداریم. اگر هیچ فعالیت مفیدی تا به امروز انجام نشده

باشد همین که می توانیم بگوئیم که وفای عزیز (سرزمین آفرینش) و امیر عزیز (سنگدل) فوت مادران را تسلیت می گوئیم و یا رادان

عزیز در عزای پدرت ما را هم شریک خود بدان. این ارتباط به تنهایی یک عالم موفقیت است.

در کنار این ارتباط دوستانه و روزانه، فعالیت های هدفمند زیادی نیز انجام شده است. در این چند ساله، شبکه ی دگرباشان جنسی ایرانی

دارای وبلاگ هایی شده است حاوی مباحث علمی، فلسفی، حقوقی، ادبی، اجتماعی و شخصی. و یک سازمان و چندین نشریه دارد. با نگاهی به جنبش های دگرباشان در دیگر کشورهای دنیا متوجه می شویم که آنچنان عقب و ضعیف هم نیستیم. در طول سال های اخیر دگرباشان جنسی ایرانی موفق شده اند که بسیاری از رسانه ها را به این موضوع علاقمند کنند. از روزنامه ها و برنامه های رادیویی و تلویزیونی گرفته تا تریبون های دانشگاهی و مجامع بین المللی. شبکه ی دگرباشان جنسی ایرانی حتی تهیه دارو برای دوستان را مد نظر قرار داده است.

به دلیل این شبکه و فعالیت های هماهنگ آن است که با اطمینان می گوئیم جنبش دگرباشان جنسی ایرانی شکل گرفته است. درست است که نوپا است و همانند جوانه ای است که تازه سر زده است اما به حضور خود و به نیروی خود آگاه است. این آگاهی در عین حال آگاهی به ضعف ها و شکنندگی ها را هم با خود می آورد. باید مراقب رشد و حفظ هویت افرادش باشد، باید شرایط رشد و فعالیت ها را فراهم کند تا به هدف برسد. دگرباشان جنسی ایرانی همه در رسیدن به این هدف سهیم اند و این موفقیت تنها با فعالیت یک عده ی معدود به دست نخواهد آمد.

سازمان دگرباشان جنسی ایرانی تنها یکی از ابزارهای جنبش است. توقع اینکه سازمان تمامی کارها را انجام دهد، هم از جانب بدنه ی سازمان و هم از جانب بدنه ی جنبش، توقعی واقع بینانه نیست. سازمان با همت افرادی که حتی به تعداد انگشتان یک دست هم نمی رسید شروع به کار کرد. امسال که چهارمین سال فعالیت سازمان است، تازه چند ماهی است که به ساختار ایده آل خود نزدیک می شود. همانند هر سازمان نو پای دیگری فعالیت هایی داشته که یا به هدف نرسیده اند و یا اشتباه بوده اند اما همواره در تلاش بوده که با کسب تجربه قدم های بعدی را با دقت بیشتری بردارد. سازمان با وجود تمام کمی و کاستی هایش برای ما و برای جنبش بنیادی عزیز است و تا به ثمر رساندنش که به معنای تلاش برای به ثمر رساندن آرزوی های جنبش هم هست، خسته نخواهیم شد.

فعالیت های سازمان را می توان دو قسمت کرد. سازمان در ایران (از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵) و سازمان در خارج از ایران (از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷). با توجه به شرایط ایران، فعالیت های قسمت اول بسیار مخفیانه انجام می شد. سازمان تازه شکل گرفته بود و علاوه بر مشکلات راه اندازی و ساختاری مجبور به ایجاد ارتباط با جامعه ی دگرباش نیز بودیم. اما در آن مدت فعالیت هایی نیز انجام شد. از جمله ملاقات های حضوری (فردی و خانوادگی) با تعدادی از دگرباشانی که در وضعیت بد روحی و اجتماعی قرار داشتند در شهرهای شیراز، کرمان، تهران، زنجان، مشهد، چابهار، بندرعباس، اهواز، اصفهان، کرمانشاه و ایلام و گرفتن مجوز انجام تست رایگان ایدز برای حدود ۵۰ نفر

دگرباش به صورت مخفیانه و با رعایت پوشیده ماندن هویت شناسنامه ای آنها. مصاحبه با رسانه های خارجی برای معرفی ارگانی که برای جامعه ی دگرباش فعالیت می کرد، برگزاری عید صدا و اولین گردهمایی الکترونیکی دگرباشان، ایجاد صفحه ی دوست یابی، ایجاد لیست

ایمیل دگرباشان برای ایجاد شبکه ی ارتباطی، راه اندازی وبسایت و غیره.

زمانی که سازمان فعالیت های خود را در خارج از ایران آغاز کرد شرایطی فراهم شده بود که علاوه بر کارهای گذشته امکان فعالیت های علنی نیز موجود شد و در این دوره امکان ارتباط با سازمان های حقوق بشری و رسانه های خارجی گسترش پیدا کرد. در این مدت کوتاه سازمان توانست که به عضویت "جمعیت جهانی همجنسگرایان" - ایلگا و کمیته ی "علیه اعدام" در بیاید. با دفتر کمیسری عالی پناهندگان سازمان ملل، نمایندگان پارلمان هلند، نمایندگان پارلمان کانادا، نماینده ی سازمان عفو بین الملل در سوئیس، نماینده ی عالی حقوق بشر در سازمان ملل و ... ملاقات هایی داشته باشد. ارتباط و همکاری های بسیار نزدیکی با سازمان دیده بان حقوق بشر (HRW)، کمیسیون جهانی حقوق بشر همجنسگرایان (IGLHRC)، سازمان همجنسگرایان هلند (COC)، سازمان همجنسگرایان آلمان (LSVD)، سازمان همجنسگرایان کانادا (Egale Canada)، سازمان آرک اینترنشنال، سازمان همجنسگرایان سوئد (RFSL)، سازمان سراسری پناهندگان ایرانی، فدراسیون سراسری پناهندگان، سازمان مقابله با همجنسگرا ستیزی و ... شکل دهد. در سمینارها و کنفرانس های جهانی از جمله اولین کنفرانس جهانی حقوق دگرباشان جنسی در مونترال، دومین نشست شورای جدید حقوق بشر سازمان ملل در ژنو، نشست حقوق بشر دگرباشان در شیکاگو، نشست ایلگا در استانبول، کنفرانس سالانه ی ایلگا در ژنو شرکت کند. مصاحبه و گفتگوهای زیادی با رسانه های ارتباط جمعی از جمله دفتر مدیریت برنامه های بشردوستانه ی سازمان ملل متحد، رادیو بی بی سی، رادیو فردا، رادیو صدای آلمان، رادیو انجمن حق زن، رادیو همبستگی، رادیو پژواک، رادیو صدای آشنا، تلویزیون کانال یک، شبکه سی بی سی کانادا و مجله ی صبا، مجله ی Political Affairs، مجله ی Xtra، مجله ی Fab و روزنامه های زیادی در سطح جهانی انجام شده است.

این قسمت هایی از فعالیت های جنبش دگرباشان جنسی ایرانی است که به دست سازمان انجام شده.

کارهایی نیز انجام شده در طول این مدت و از جانب خود من، که تأثیرات منفی داشته اند. برای نمونه راه اندازی وبلاگ کمیسیون بدون مطالعه ی کافی، و گرداندن آن با نارسایی های اساسی از جانب خود من و همکاران سازمان. همینطور اظهار نظرهای من در یکی از وب لاگ های مشورتی جامعه ی دگرباشی. با سر زدن مجدد به آن وب لاگ ها به اشتباه های اصولی در اظهار نظرهای خودم پی بردم. یکی دیگر از اشتباهات سازمان، مسئولیت دهی های بی مورد و بدون تحقیق کافی در سازمان بود که می توان به سه نماینده ی سازمان اشاره کرد که متأسفانه این انتخاب ها هم ناشی از تصمیم گیری من در شرایط بد پناهندگی بود و پی آمدهایی برای سازمان داشت. این اشتباهات و نظایر آن را من و سازمان، حالا در شرایط خوب قرار داریم با سرعت و پیگیری از میان برمی داریم. از کمبودهای دیگر سازمان ارتباط هرچه گسترده تر برای اطلاع گیری و تبادل نظر هر چه گسترده تر با جامعه ی دگرباشان داخل بود، این ارتباط به خوبی وجود داشت، اما هرچه بیشتر و گسترده تر باید باشد تا سازمان به کارآیی بهتر برسد. اطلاعاتی که از داخل می رسد مسیر سازمان را بهتر روشن

می‌کند. آنچه اهمیت دارد حرکت سازمان است و این که هر قدم اشتباه امکان ترمیم اشتباه و قدم درست بعدی را ایجاد کند. آنچه مهم است پیش رفتن سازمان در مسیر درست است و من تمام سعی خودم را می‌کنم که هر روز با تجربه‌ی بیشتر و بهتر همراه سازمان پیش بروم.

فعالیت‌های زیادی توسط جنبش انجام شده است که می‌توان به انتشار مجلات ماهه، دلکده، بیداری و رنگین کمان و وبلاگ‌ها و همچنین وبلاگهایی نظیر لینک هنر، خانه‌ی هنر، گی‌لینک، و نقش‌نو اشاره کرد. ارتباطات منفرد با سازمان‌های داخل ایران از جمله سازمان بهزیستی صورت گرفته است. مطالب برخی نویسندگان و شاعران ما در بعضی موارد بدون ذکر نام نیز در رسانه‌های داخلی منتشر شده است. غیردگرباشان به مسائل دگرباشی آشنا شده‌اند و همکاری می‌کنند. دگرباشان و مشکلات آنان به محافل روشنفکری داخل و خارج کشور راه باز کرده و بسیاری فعالیت‌های ارزشمند دیگر که همه با تلاش خود دگرباشان صورت گرفته است. پس نمی‌توانیم بگوییم که کاری انجام نشده است. نمی‌توانیم فعالیت‌های مثبت و کارآمد جنبش را نادیده بگیریم و تنها با تکیه بر برخی فعالیت‌های ناموفق موضعی، خط قرمزی بر روی تمام جنبش بکشیم. این موفقیت‌ها را زمانی می‌توانیم به ابعاد گسترده‌تر سوق دهیم که ارتباط و همکاری‌های خود را تقویت کنیم. اگر کاری می‌بایست انجام شود که امکان انجام آن در داخل کشور نیست از سازمان بخواهیم که آن را کار را پیش ببرد، و همینطور اگر انجام فعالیتی در خارج از کشور بازدهی ایده‌آل نداشته باشد دگرباشان داخل به پیشبرد آن کمک کنند. خبرها و گزارشات از داخل به خارج و برعکس منتقل شوند.

تدوین و تکمیل آیین‌نامه‌ی (مشی) سازمان که به صورت پیش‌نویس تهیه شده، به نظرخواهی گذاشته شده و روند آن روی سایت سازمان قرار خواهد گرفت. این آیین‌نامه امکان خوبی برای روشن کردن خطوطی ضروری چارچوب یک سازمان است. در سال نو همراه جنبش پیش می‌رویم و جنبش را پیش می‌بریم. با حلم و با سازمان‌های دیگر حقوق دگرباشی در کشورهای خاورمیانه همکاری فعال می‌کنیم. در بیست و هشتمین همایش بین‌المللی فعالان حقوق بشر در مونترال شرکت می‌کنیم. برای جرم‌زدایی از همجنسگرایی در قانون اساسی ایران همچنان مبارزه می‌کنیم. برای تضمین تمرکز کمک‌های سازمان ملل روی پرونده‌های پناهندگی دگرباشان ایرانی و بهبود شرایط زیستی پناهندگان در کشورهای ترانزیت تلاش می‌کنیم. دومین سمپوزیوم حقوق بشر سازمان را در تورنتو برگزار می‌کنیم. در سال نو با جنبش پیش می‌رویم و جنبش را پیش می‌بریم.

مشارکتی که با در وبلاگ‌ها با چالش کشیدن کارکردها و هدف‌ها و دورنماها به نمایش گذاشته می‌شود نشان حرکت جنبش است. نشان حرکت سازمان دگرباشان جنسی ایرانی هم هست که امسال چهار ساله شد. چراغ هم سه ساله شد. تولد سازمان و چراغ مبارک است.

بازگشت به فهرست

آرشم پارسی، سازمان دگرباشان جنسی ایرانی



پس از یک سال به ترکیه رفتم تا هم خانواده ام را ببینم و هم گزارشی از وضعیت دگرباشان جنسی ایرانی تهیه کنم. در سال ۲۰۰۵ دو نشست با مسئولان دفتر کمیسری عالی پناهندگان سازمان ملل در آنکارا داشتم در ارتباط با وضعیت دگرباشان جنسی ایرانی. اکنون پس از حدود دو سال برای بررسی شرایط جدید و کمک های ممکن به پناهجویان به ترکیه بازگشتم دیدم که متأسفانه شرایط آنها تغییر چندانی نکرده است. گزارشی از وضعیت دگرباشان پناهجو در ترکیه را برای سازمان ملل فاکس کردم و

تلفنی با مسئول بخش حقوقی و بخش تقسیم کشوری صحبت کردم. امیدوارم هر چه زودتر مشکلات طرح شده در گزارش برطرف شود. دگرباشان جنسی در ایران بی حقوق هستند و پایه ای ترین حقوق آنها توسط فرد، خانواده، اجتماع و دولت ضایع می شود و در شرایط بسیار بدی زندگی می کنند. به دلیل کنترل شدید دولت جمهوری اسلامی ایران بر روی اینترنت و رسانه های ارتباط جمعی و بالطبع عدم دسترسی به اطلاعات به روز شده، عدم خودباوری در بین دگرباشان جنسی ایرانی یکی از اولین عواملی است که مشکلات آتی آنها را پایه ریزی می کند. خانواده ها نیز به دلیل بی اطلاعی نه تنها تمایلی برای حمایت از فرزند دگرباش خود ندارند بلکه رویارویی با خانواده و پاسخ دهی به آنها خود یکی از مشکلات بزرگ دگرباشان می باشد. جامعه نیز امکان حضور، کار و فعالیت را برای دگرباشان جنسی ایرانی فراهم نکرده و آنها را طرد می کند. و چنانچه بنا به هر دلیلی این فرد دگرباش با دولت و قوانین روبرو شود امنیت جانی نیز ندارد. زندگی دگرباشان جنسی در ایران بسیار سخت است و در برخی موارد برای حفظ هویت و جان خود به ناچار از کشور متواری شده و پناهجو می شوند. متأسفانه این پایان مشکلات آنها نیست و فصل جدیدی از مشکلات آغاز می شود. پناهجویانی که به ترکیه فرار می کنند در شرایط بسیار بدی قرار دارند و جدای از مشکل مسکن و کمبود هزینه خورد و خوراک و بهداشت، از شرایط بسیار بد اجتماعی نیز رنج می برند. فرد دگرباش نمی تواند از خانواده ی خود برای رفع مشکلات مالی اش کمک بگیرد چون معمولاً یا از خانواده طرد شده اند و یا اینکه درگیری های خانوادگی به دلیل خروجشان به وجود آمده. به دلیل شرایط غیر قابل تحمل داخل ایران فرار کرده اند اما در کشوری به سر می برند که آنجا نیز دگرباش بودن مورد قبول جامعه نیست. پناهجوها ضمن صحبت از حمله و تهدید با اسلحه و آزار بدنی و کتک زدن که برای تعدادی از ایشان پیش آمده بود گفتند. گفتند که امنیت جانی آنها در مخاطره است و در حالی که اینان پناهندگان سازمان ملل اند و در اداره پلیس ترکیه نیز ثبت نام شده اند اما هنوز در خطر هستند. جامعه ی پناهجوی ایرانی در ترکیه نه تنها از این افراد حمایت و پشتیبانی نمی کند بلکه با توهین و تمسخر کردن، مشکلی نیز به مشکلات آنان اضافه می کند.



با وجود این شرایط گاهی دفتر کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد در آنکارا نیز همکاری نمی کند و به این مشکلات دامن می زند. تعدادی از پناهجویان دگرباش پس از حدود ۸ الی ۹ ماه وقت مصاحبه ی قانونی می گیرند و این مدت زمان بسیار طولانی هزینه های بسیاری را بر آنها تحمیل می کند در حالی که نه پرونده آنها در جریان است و نه امنیت آنها در این مدت تضمین شده است.

پناهجویان معمولاً از نظر مالی بسیار در مضیقه اند و امکانات سازمان نیز برای تأمین هزینه های آنها بسیار محدود است. بزرگترین مشکل آنها تهیه مسکن و غذا است.

گزارش هایی از سوء استفاده ی جنسی و تجاوز به دگرباشان در ترکیه برای سازمان ارسال شده است که حاکی از بی امنیتی و شرایط ضددگرباشی در ترکیه است. نیروهای پلیس نیز دگرباشان را به مسخره می گیرند و پست می شمارند و اگر کوچکترین راه قانونی پیدا کنند آنان را به دست کادر مرزی ایران می سپارند. در این مورد نیز گزارش هایی موجود است که آخرین مورد آن ۲۳ مارچ ۲۰۰۷ بود که پلیس یک پناهجوی دگرباش ایرانی که به صورت غیر قانونی وارد ترکیه شده بود را دستگیر کرد و به دادگاه فرستاد و پلیس در تماس های تلفنی دلیل دستگیری او را ورود غیر قانونی اش اعلام کرد، در صورتی که آن شخص اعلام پناهندگی کرده بود و خواستار معرفی به دفتر کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل بود. تا به امروز خبری از وضعیت او در دست نیست. طی تماس هایی که با سازمان ملل در ارتباط با این شخص گرفته شد متوجه شدیم که هیچ پرونده ای به آن نام در دفاتر پلیس ترکیه موجود نیست. سازمان این مسأله را تا رسیدن به نتیجه پیگیری خواهد کرد و امید خواهیم بست که هیچ گونه اتفاق ناگواری نیافتاده باشد.

با وجود آن که سازمان تمام انرژی خود را برای ایجاد امکانات و پذیرفته شدن پناهندگان در کشورهای غربی می نماید و همیشه در صد است که از ارتباطات ایجاد شده با هر شخص و هر ارگان صاحب نفوذی برای تضمین حمایت قانونی از پناهجویان استفاده کند اما شرایط هنوز به اندازه ی کافی مناسب نیست. سازمان از دگرباشان داخل ایران تقاضا می کند که قبل از تصمیم به خروج از کشور، تمام جوانب را رعایت کنند و در ارتباط نزدیک با سازمان هماهنگی های لازم را صورت دهند و بخصوص تا ناچار به ترک کشور نشده اند صبر کنند.

شرایط پناهندگی بسیار سخت است. بهتر است تنها کسانی به این تجربه تن دهند که امنیت جانی در داخل ندارند.

با این حال این شرایط با صرف هوشیاری و برنامه ریزی دقیق و هماهنگی های لازم می تواند بسیار آسان تر و امن تر باشد و به زندگی موفق در یک کشور آزاد منتهی شود. در شماره های بعد مقاله ای در توضیح برنامه ریزی های که لازم است انجام شود در نشریه منتشر خواهیم کرد. حدود ۵ تا ۶ ساعت مصاحبه با دگرباشان پناهجو در ترکیه انجام داده ام که در شماره های بعد منتشر خواهد شد.

### پناهجویان دگرباش

آرش که داستان زندگی اش را در شماره ۲۴ نشریه چراغ خواندید پس از ماه ها انتظار توسط دفتر کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل در تایلد به عنوان پناهنده شناخته شد. پناهندگی دانیال هم در ترکیه قبول شد. حمید که یک همجنسگرای افغانی است نیز پس از دو سال انتظار در ترکیه، قبول شد.

### کنفرانس ایران در تبعید در تورنتو

سازمان دگرباشان جنسی ایرانی به عنوان نماینده ی ایران در شبکه ی فرهنگی سراسری همجنسگرایان ( International Lesbian and Gay Culture Network – IGLCN) انتخاب شده است. آرشام پارسی، دبیرکل سازمان دگرباشان جنسی ایران به عنوان سفیر ایران و هماهنگ کننده ی امور ایران با IGLCN همکاری خواهد کرد. دفتر اصلی IGLCN در سوئد است. کنفرانس امسال، ۲۰۰۷، کنفرانس فرهنگی رنگین کمان جهانی در هجدهم ماه می در استکهلم (ویلینوس) برگزار خواهد شد و پس از آن در ماه جون در تورنتو و زیر عنوان "ایران در تبعید" به نشست خود ادامه خواهد داد، سپس در اکتبر به پاریس (مارسی) برای برگزاری "الجزیره در تبعید" سفر خواهد کرد. آرشام پارسی یکی از سخنرانان این نشست در تورنتو است. پاول لی (Paul Lee) سفیر کانادا در IGLCN هماهنگی های لازم را برای برگزاری این کنفرانس در حاشیه ی کارناوال پراید امسال تورنتو انجام خواهد داد.

برای اطلاعات بیشتر می توانید از سایت ILGCN دیدن کنید: <http://www.ilgcn.tupilak.se>

### نامه ای به رادیو زمانه

این نامه در سایت رادیو زمانه منتشر شد

رادیو زمانه ی عزیز

در بخش خارج از سیاست این سایت، ۲۵ اسفند ۸۵، مطلب ول انگاری از سایت سلامت نیوز با چاپ شده که به احتمال بسیار زیاد به خاطر شرایط نامساعد کسب اطلاع در ایران، به آن شیوه به همجنسگرایی اشاره می کند. (البته سلامت نیوز و دیگر رسانه های ایران اطلاعات دست اول در زمینه ی تولید و مصرف صفحات الکترونیکی نشر در دست دارند که معمولاً نمونه ی اصلی اش از بازار غرب

برای چراغ

خبر

گزارش

تحلیل

بفرستید

خریداری می شود و از همان راه ها می شود اطلاعات دست اول در مورد امور فرهنگی هم به دست آورد.

از پاسخ زمانه به کامنت هایی که به اعتراض به این متن نوشته شده به نظر می آید نیت این رسانه در بازچاپ این مطلب تنها بازنمودن اهمیت مسأله ی همجنسگرایی و بازتاب یافتن آن در رسانه های داخلی ایران است.

با احترام به این نیت ضمنی، و با توجه به ابراز ضمنی زمانه در نبود قصد توهین به جامعه ی همجنسگرایان ایرانی، و با توجه به این نکته که همکاران ما (یا آن همکار خاص که به سلامت نیوز ایران سر زده) با انتخاب این مطلب در واقع اشاره به آن می کنند که از تنگ دستی امکان و آگاهی این رسانه برای بازنمودن شرایط روزمره ی همجنسگرایان ایرانی و در مرحله ی بعدی برای بازتاب گفتمان دگرباشی در جامعه ی ایرانی در رنج اند، توجه این رسانه را به وب لاگ های دگرباشان جنسی ایرانی که هر کدام بخشی از زندگینامه و ادبیات این جامعه را ثبت می کنند، به نشریه ی چراغ و به سازمان دگرباشان جنسی ایرانی و نیز به کتب و مقالات بشمار که در دسترس برنامه سازان زمانه که امکان مطالعه به زبان های دیگر به جز فارسی را نیز دارا هستند و با وجود بودجه ای که در اختیار این رسانه هست امکان تقبل مخارج تألیف و ترجمه را نیز در اختیار دارند، جلب می کنم.

"پرونده سازی" از علائق سازمان دگرباشان جنسی ایرانی نیست اما هشدار به چنین روشی، یعنی آسانگیری و بی مسئولیتی در نشر مطالب توهین آمیز در ارتباط با همجنسگرایان و جامعه ی دگرباشی جنسی که مثلاً و قاعداً نباید از اصول اخلاق حرفه ای رسانه ی زمانه باشد، از مسئولیت های سازمان به شمار می آید. این نامه هم، با حفظ احترام اصولی، حکم همان هشدار و یادآوری را دارد به همکاری که به دلیلی هنوز نمی داند آن متن توهین آمیز و اگر نه همجنسگرا ستیز، در ردیف نشر همجنسگرا گز است. ( ادب حکم می کند وانمود کنیم که این ندانستن محدود به یک نفر است اما با ابعاد آن ول انگاری که کمانه می کند آشناییم.) و در ادامه ی همین یادآوری، مطلب شکسته ریخته ای که در سلامت نیوز به دلایل بسیار زیاد می تواند توجیه بشود و معنای بی بضاعتی سواد و به نعل و میخ زدن برای جلوگیری و تعطیلی و سابت و نظایر آن داشته باشد، در صفحات زمانه معنای آن گونه از بی مسئولیتی و بی فکری را به خود می گیرد که در شرایط مناسب زمانه خطا است، بدون توجیه. پیشنهاد پیگیری این مسأله از طریق وکیل سازمان داده شد. از آنجا که بازچاپ این مطلب پیش از آن که هتک حرمت از جامعه ی همجنسگرا باشد، هتک حرمت از زمانه است، با وجود احترام و همدلی بسیار با زمانه، سازمان دلیلی نمی بیند امکانات حقوقی خود را که باید صرف کسب حقوق همجنسگرایان شود، صرف حفظ حرمت نام برنامه سازان این رسانه بکنند، این نویسندگان که نام های قادر خود را به زمانه وام می دهند قادرند این مسئولیت را خود در عهده نگه دارند.

و بالاخره و با اینکه روشنگری بخش بزرگی از علت وجودی ایرکیو (سازمان دگرباشان جنسی ایرانی) و نشریه ی چراغ، ارگان این سازمان است، این سرمایه نیز باید به مصرف بدنه ی قانون گذاری و مجلس و ایران برسد و امیدواریم مسئولیت روشنگری رسانه ی زمانه را باز هم



همان چند چهره ی برنامه سازان به عهده بگیرند تا ما با توضیح واضحات دچار عارضه ی بی احترامی به همکاران مطبوعاتی خود نباشیم. به هر حال و به عنوان ابراز همکاری و پر کردن جالی خالی مطالبی در راستای دگرباشی جنسی که زمانه تمایل به چاپ و بازتاب آن نشان داده است، متن هایی را حتما و در همین زمینه برای سایت رادیو زمانه می فرستیم. برای رعایت انصاف مسئولیت کم کاری در این زمینه را نویسندگان چراغ و سازمان به عهده می گیرند.

با احترام کافی

ساقی قهرمان

نشریه ی چراغ، ارگان سازمان دگرباشان جنسی ایران

آرشام پارسی

دبیر کل سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

سه شنبه بیستم مارچ دو هزار و هفت

### 📌 نامه ی شکیب

سلام. ضمن تشکر از سازمان و نشریه چراغ، من درد دلهایی دارم که باعث سردرگمی و نارضایتی من از زندگی شده است.

من یک همجنس خواه هستم (Gay واقعی) که سکس با دختر را دوست ندارم. از همان بچگی متوجه شدم که خواسته های جنسی من با بقیه دوستانم فرق دارد البته در دوران راهنمایی من با یکی از دوستانم روابط داشتم که در همان حد مدرسه بود در آن زمان من حتی معنی سکس را هم نمی دانستم. از وقتی که وارد دبیرستان شدم بیشتر در مورد خودم و خواسته های روحیم تحقیق کردم و دیدم که در دین اسلام گرایش مرد به مرد گناه است و کسی که این کار را انجام می دهد مستحق مرگ است. اما همیشه این سؤال در فکر من بود که اگر دین اسلام می گوید من به تمام نیاز های فطری بشریت را پاسخ می دهم پس من چی ؟؟؟!!!! چرا هیچ جا از نیاز من اسمی برده نشده است!!!! و آن موقع بود که حس کردم من تنها هستم و فقط من هستم که در این دنیا اینجوری هستم.

ولی با گذشت زمان و تقریباً سال اول دانشگاه با دسترسی به اینترنت با واژه های Gay و Lesbian آشنا شدم و آن موقع بود که فهمیدم این حالت روحی در بیش از یک یا دوفتر نیز وجود دارد. به جورایی انگار سنگینی تنهایی از روی دوش من برداشته شد.

باید بگم من قبل از اینکه با اینها آشنا شوم چون راه شرعی برای ارضای خودم نداشتم پیش روانشناس رفتم و تقریباً ۷۰ هزار تومان دادم

ولی یک روز فهمیدم که من موش آزمایشگاهی او شده ام و من را موضوع پایان نامه خود به عنوان "آیا همجنس خواهان قابل درمان هستند" قرار داده است. دیگر پیش روانشناس نرفتم و باید بگم حتی با تمرین هایی هم که او به من می داد اصلاً تغییری هم نکردم. تنها تمرین من این بود که یک روز در میان در حینی که یه دختر خوشگل را تجسم می کنم خودم را ارضا کنم.

اما من فهمیدم که تا من از سکس با پسر ارضا می شوم هیچوقت این باور بر من اثر گذار نیست چون منطبق با خواست فطری من نیست. من از سوم راهنمایی که متوجه تفاوت های خودم با دیگران شده بودم دو شخصیت به خودم دادم یعنی در بین دوستانم و در بین خانه وانمود می کردم که از دخترها خوشم می آید. ولی این باعث عذاب من می شد تا اینکه با Gay ها آشنا شدم و سعی کردم که به دنبال کسی که از او خوشم می آید بگردم. من همیشه در Room می نوشتم دنبال کسی هستم که سکس آخرین چیزی باشه که به اون فکر می کند چون من خصوصیات اخلاقی برام خیلی مهم است ولی هر کسی را که دیدم از قیافه اش خوشم نیامد، بعضی از آنها هم دوجنس گرا بودند و فقط دنبال ارضا شدن خودشون.

از کسانی که اول چت می نویسند B/S/V خیلی بدم می آید و سعی می کنم با آنها چت نکنم. حالا من شدیداً به یک دوست خوب احتیاج دارم و کسی را می خوام که دوستش داشته باشم و اونو در آغوش بگیرم و اون هم منو دوست داشته باشه و فقط به خاطر هم باشیم. در پایان باز هم از زحمات شما تشکر می کنم و آرزوی پیروزی برای همه شما دارم. به امید آن روز که ما بتوانیم در ایران آن جوری که هستیم خودمان را نشان دهیم.

## 📌 جواب یک سوال

سلام دوستان

من یک پسر همجنسگرا هستم. می خواستم مرا راهنمایی کنید. لطفاً به من بگوئید که اگر دوست من از پشت با من ارتباط جنسی داشته باشد برای من مشکلی ایجاد می شود یا نه. چون من در یک سایت خوانده بودم که این کار موجب می شود که روده گشاد شود و شخص کنترل مدفوع خود را از دست می دهد و همچنین باعث بیماری های زیادی می شود. لطفاً مرا راهنمایی کنید.

- خطر در دخول از مقعد فقط موقعی پیش می آید که پیش از آنکه مقعد با تحریک دست و زبان و به کمک مقدار خیلی زیاد لوسیون نرم و باز شده باشد، پارتنر تو بخواهد با عجله و با یک حرکت سریع دخول کند. در این صورت هم امکان پارگی حلقه ی مقعد هست و هم امکان آسیب دادن ماهیچه های ظریفی که در حلقه ی مقعد و در گلوگاه کون جای دارند. اگر کبر در داخل کون حرکت سریع تلمبه ای داشته باشد و تا ته با همان حرکت تلمبه ای به مجرای روده آسیب می رساند اما چیزی را گشاد نمی کند. عدم کنترل مدفوع به خاطر از

دست رفتن قابلیت اتساع ماهیچه های حلقه ی مقعد پیش می آید. اگر دوست پست با حوصله و با استفاده از مقدار زیاد، خیلی زیاد، لوسیون دخول کند، و در چند دقیقه ی اول فقط کیر را با فشاری ملایم تو براند و آن تو نگه دارد و سپس به آرامی به طرف بیرون بکشد، نه کاملاً بیرون، و فرصت بدهد که گلوی کون برای نگه داشتن کیر آماده و باز شود، پس از آن می تواند با راحتی و بدون ایجاد درد یا پارگی حرکت تلمبه ای هم داشته باشد. اگر هر دو مراقب باشید، دخول هیچ خطری ایجاد نمی کند. برای دخول مقعدی چیزی که معمولاً باید رعایت شود و خیلی مهم است تخلیه ی روده پیش از عمل جنسی است. این کار به خودی خود کمک به باز شدن مقعد می کند. استفاده از لوسیون به مقدار زیاد و چند بار تا موقع دخول کامل خیلی لازم است. لوسیون زیاد یعنی یک مشت پر. پیش از دخول باید با انگشت یا با زبان مقعد تحریک شود. بعد از آن با فشار آرام و نه یکدفعه، کیر به تو رانده شود. معمولاً جداره ی کیر، اگر پارتنر تو با حوصله باشد، تنگی و یا تشنج دیواره داخلی کون را حس می کند. تو هم احساس درد خواهی کرد. در این موقع باید صبر کنید و بیشتر بدن را تحریک کنید. از این مرحله که بگذارد رفت و آمد کیر درد و پارگی ایجاد نمی کند. تمام طول کیر می تواند تو برود و هیچ دردی ایجاد نکند. درد و خونریزی فقط بر اثر عجله و یا حرکت تلمبه ای در اولین مرحله دخول پیش می آید. به هر حال دردهای اولیه که خیلی هم مختصر اند بخشی از لذت دخول به حساب می آیند اما اگر این درد اذیتت کند حتماً باید بگویی و پارتنرت حتماً متوقف شود.

## دوست یابی



دوست داشتن و دوست یابی دو کلمه ی مشابه با معنایی بسیار متفاوت است. دوست داشتن مهر و محبت به فردی دیگر است و دوست یابی عملی است برای یافتن دوستی که شاید دوستش بداریم و شاید هم نه!

ویژه نامه های دوست یابی متعددی تا به حال به صورت کوتاه و یا بلند مدت در دسترس

شما قرار می گرفتند، اما از حجم بالایی برخوردار نبودند. اکنون که این نیاز احساس می شود با توجه به درخواست های متعددی که برای ما ارسال شده و با همکاری یکی از دوستان پیام های شما را در چراغ منتشر می کنیم. هدف ما تنها انتشار یک آگهی کوتاه از فردی است که مایل به داشتن یک رابطه بلند مدت و یا کوتاه مدت باشد. شما می توانید مختصری در مورد مشخصات خود که دانستن آن لازم است به همراه آدرس تماس خود ارسال و علایق و شرایط خود را برای کسانی که با شما تماس می گیرند مطرح سازید. به عنوان مثال ذکر سن، جنسیت، گرایش جنسی، مشخصات معمول ظاهر، شهر محل سکونت از اساسی ترین اطلاعات لازم می باشد. به دلیل نداشتن فرصت کافی برای همکار ما که مسئولیت بررسی و تهیه این آگهی ها را پذیرفته است خواهشمندیم که آگهی های خود را در قالب فایل Microsoft Word و به فارسی ارسال نمایید تا بتوانیم به راحتی اطلاعات را در اختیار خوانندگان نشریه قرار دهیم. از نوشتن فارسی با حروف لاتین جدا خودداری کنید زیرا فرصتی برای تایپ فارسی آن ها وجود ندارد و ممکن است آگهی شما منتشر نشود.

لطفا آگهی های خود را به آدرس ایمیل **ranginkaman7777@yahoo.com** ارسال نمایید.

چراغ

مسئولیتی

در قبال

آگهی های داده شده

ندارد

سلام. محسن هستم، اهل تهران، ۳۶ ساله، باندامی ورزشیده و پشمالو. ۱۰۲ کیلو وزن داشته، تاپ بوده و به دنبال کسی با مشخصات خودهستم (بالای ۳۰). هدف من برقراری یک رابطه نزدیک است.

bearxxl@gmail.com

با سلام، من به دنبال یک دوست گی از نوع بات، ساکن یزد، در محدوده سنی بین ۲۱ تا ۲۸ سال و تحصیل کرده می گردم، لطفا کمک کنید.

cehreqanle@yahoo.com

سلام، من یک گی ۳۲ ساله بوده و تمایل زیادی به دوستی با همجنس خود دارم. در حال حاضر مشغول به تحصیل بوده و در گرایش جنسیم بیشتر تمایل دارم که V باشم، البته با تاپ هم کنار می آیم. از نظر دیگران خوشگلم، پوستی سفید داشته، قدم ۱۷۸ و ۷۶ کیلو وزن دارم. در برابر دوستی پایدارم و مایلیم طرف من هم اینگونه باشد. حسادت زنانه هم دارم.

gayghom@yahoo.com

دستی چراغ را روشن می کند

سلام، من رضا هستم و ۲۵ سال سن دارم. به دنبال سکش نیستم و فقط یک دوست خوب می خواهم.

Peacegay69@yahoo.com

من -پرهام- مردی هستم ۲۸ ساله از تهران، ۱۷۰ سانتیمتر قد و ۷۰ کیلوگرم وزن داشته، عاشق پسرهایی میان اندام و لاغر با میانگین

سنی ۱۸ تا ۲۵ ساله با بدنی کم مو بوده و دوست دارم مفعول واقع شوم علاقمندان لطفاً با ایمیل زیر تماس برقرار نمایند.

Parham\_1357@yahoo.com

سلام من خلیل هستم از تهران، ۲۱ سال داشته و به دنبال یک ارتباط دوستانه همیشگی و پایدار هستم.

khililbooy@yahoo.com

من اهل همدان بوده و خیلی احساس تنهایی می کنم، به دوستی زیر سن ۲۵ و ترجیحاً سافت نیازمندم. هدف من برقراری یک ارتباط

بلند مدت با فردی صادق و وفادار می باشد. با هم بودن یکی از انگیزه های من جهت برقراری این ارتباط است.

my\_holy\_paradise@yahoo.com

با درود، من آریا، ۲۶ ساله، با ۱۸۲ سانت قد و ۷۳ کیلو وزن ساکن کرج و تهران هستم. از وضعیت جنسی خود بسیار راضی بوده و از پسر

بودن خود نیز رضایت کامل داشته و همیشه خدا را شکر می کنم که من را یک مرد آفریده. خواستار روابطی دایمی، عاطفی، منطقی و در

ادامه خواستار جوانب دیگر یک ارتباط جدی نیز بوده و در صورت رسیدن به نتیجه، تمایل به شروع زندگی مشترک دارم. اگر روابط متقابل

را (۱) تا (۱۰۰) در نظر بگیریم من (۵۰) هستم و تمایل به برقراری ارتباط با کسی مثل خود را دارم.

ppeessaarr69@yahoo.com

سلام، من یاسر، یک گی ۲۷ ساله از اصفهان هستم. ۱۷۵ سانت قد داشته، لاغر اندام و سفیدپوستم. بیشتر تاپ بوده، اما از بات بودن هم

لذت میبرم. به دنبال یک دوست خوب، ترجیحاً در محدوده سنی ۱۸ تا ۲۵ سال برای برقراری یک ارتباط واقعی می باشم. لطفاً با من

Ciakgbmi6@gmail.com

تماس حاصل نمائید.

من خلیل هستم ۲۱ ساله از تهران که به دنبال یک همیار می گردم تا با هم برای مدتی طولانی ارتباط داشته باشیم.

khililbooy@yahoo.com

سلام من سعید هستم، یک گی ۲۳ ساله از کرج، ۱۷۵ سانت قد و ۶۸ کیلو وزن دارم. پسر مهربانی بوده و تمایل دارم که با یک پسر بین

۱۸ تا ۲۰ سال یا یک دوجنسه ارتباطی دوستانه و سکش داشته باشم. در ضمن من وضعیت مالی هم بد نیست. منتظر شما دوستان

s\_plan6@yahoo.com

هستم.

بارگشت به فهرست

## نشریه ی چراغ، ارگان دگرباشان جنسی ایرانی

از هنرمندان، نویسندگان، و پژوهشگران گفتمان دگرباشی جنسی (همجنسگرا، دوجنسگرا، دگرجنسگونه) دعوت می کند آثار خود را برای انتشار به چراغ بسپارند.

چراغ با هر چه گسترده تر کردن امکانات خود برای بازتاب خوشی/ناخوشی های امروز و فردای دگرباشان جنسی ایران، نیازمند همکاری فعال اعضای جامعه ی دگرباشان است. شعر، داستان، مقاله های پژوهشی و روشنگرانه، ترجمه ی آثار از زبان های دیگر، خاطره هایی از زندگی روزانه، اتوبیوگرافی، آثار نقاشی، عکس، هر آنچه تولید فرهنگی، هنری، ادبی اعضای جامعه دگرباشان جنسی ایران است، به این گستردگی یاری می رساند. با هویت اصلی و اسم فرعی خود برای چراغ بنویسید. گردانندگان چراغ مشتاق دریافت آثار شمايند.

✽

دایره ی مسائلی که به معضل تقابل جامعه دگرباشان جنسی با اکثریت (-)حاکم می پردازد اما محدود نیست. داستان، شعر، مقاله های پژوهشی که در ارتباط با این تقابل و در روشنگری این معضل به قلم آمده اند از زمره مطالبی اند که چراغ علاقمند به انتشار آن در صفحات خویش است. چراغ، نه تنها فضایی است برای انعکاس ادبیات دگرباشان جنسی، بلکه به چه و چرایی و چگونگی ساخت و پرداخت این جامعه و شکل گیری/رشد این جامعه، و گسترش ادبیات این جامعه نیز می پردازد، در همین راستا است که ما مشتاق همکاری با نویسندگان متعلق به جریان اصلی/حاکم در جامعه ایرانی هستیم، مشتاق انتشار آثاری هستیم که با پیشنهادن تأویل خویش از ساختار جامعه، ساختار جامعه را از بن بست جنگ خانگی فرهنگی به جانب هارمونی و همراهی بکشانند، راه را روشن کنند. جامعه نمی خواهد و نمی باید در زندان انکار اجتماعی بماند. آثاری که به چالش روابط بینامتنی جامعه ی دگرجنسخواه با جامعه ی همجنسخواه دست می زنند، جایی شایسته در صفحات چراغ دارند.

جامعه ی همجنسخواه دست می زند، جایی شایسته در صفحات چراغ دارند.

### نشریه الکترونیکی چراغ

از دوستان و همکارانی که مطلبی برای ما ارسال می کنند، خواهش می کنیم:

- ❖ مطالب خوانا باشند
- ❖ همراه ترجمه ها، نسخه ای از متن اصلی ارسال شود
- ❖ مطالب فرستاده شده قبلا چاپ و منتشر نشده باشند و اگر منتشر شده است، حتما اسم منبع و تاریخ دقیق آن قید شود
- ❖ چراغ در ویرایش (در صورت نیاز) مطالب آزاد است
- ❖ مطالب رسیده، در صورت درخواست نویسندگان، پس فرستاده می شود
- ❖ مسئولیت نوشته های با امضا، با نویسندگان آنهاست.

# معرفی رسانه های دگرباشان

مجله رنگین کمان (majalehranginkaman@gmail.com)

مجله ماها (majaleh\_maha@yahoo.com)

ماهنامه دلکده (delkadeh@gmail.com)

خبرنامه بیداری (news@bidari.info)

نشریه چراغ (member@irgo.net)

رادیو رها (radio@pglo.net)

؟

شماره تماس با دفتر سازمان در تورنتو - کانادا: ۴۱۷-۵۴۸-۴۱۶-۰۰۱

arsham@irqo.net

۱- آرشام پارسی

info@irqo.net

۲- مهرناز خجسته

niaz@irqo.net

۳- نیاز سلیمی

info@irqo.net

۴- سام کوشا

vicky@irqo.net

۵- ویکتوریا طهماسبی

### اعضای شورای مرکزی به ترتیب حروف الفبا:

board@irqo.net

شورای مرکزی:

arsham@irqo.net

آرشام پارسی

دبیرکل:

### دبیران سازمان:

farhad@irqo.net

فرهاد راد

دبیر امور اجتماعی

saba@irqo.net

صبا راوی

دبیر حقوق بشر

info@irqo.net

مهرناز خجسته

مدیر رادیو رها

nevisht@gmail.com

ساقی قهرمان

سرمدبیر نشریه چراغ

info@irqo.net

ترانه فروهر

مدیر روابط عمومی

### شعبه های سازمان:

info@irqo.net

سام کوشا

شعبه امریکای شمالی (کانادا)

saba@irqo.net

صبا راوی

شعبه اروپا (هلند)

info@irqo.net

مehشید

شعبه ایران